کرد. در آنوقت شوروی ها در اردو آنقدر نفوذ قوی داشتند که کودتای ثور را به طمانیت خاطر انجام دادند و قدرت سیاسی را به سرعت در ظرف چند ساعت به دست پرورد‌گان خود سپردند.
با کودتای ثور اضمحلال قدرت مرکزی در افغانستان بدست کمونیست ها به تدریج آغاز گردید. قیامهای روز افزون ملی و اسلامی مردم در برابر کودتاچیان موجب شد تا ساحه تسلط و حاکمیت کمونیست ها روزبروز محدودتر گردد و شیرازه حکومت مرکزی از هم بپاشد. اوضاع تا حدی پیش رفت که خطر سقوط حکومت دست نشانده بدست قوه های مقاومت مردمی متصور گردید. حکومت شوروی بزرگترین اشتباه را مرتکب شد و برای نجات دلقکان روی صحنه، اردوی صد هزار نفری خویش را در افغانستان پیاده کرد. تا آن زمان قوای خودجوش مردمی در افغانستان به تنهائی در برابر حکومت کمونیستی کابل قرار داشت اما با ورود قوای سرخ صحنه تغیر کرد و جهاد افغانستان از ساحه ملی به ساحه بین المللی کشانیده شد. امریکا که در طول سه دهه جنگ سرد با شوروی در میدان سیاست دست و گریبان بود، از موقع استفاده کرد و در صدد تجهیز و تقویه قیام مردم افغانستان بر آمد و پاکستان را که گام دوم استیلای شوروی به آنجا می رسید، به حیث مرکز فعالیت جهادی قبول کرد. به مشوره و رهنمائی پاکستان ، گروه های جهادی افغان در آن کشور تشکیل گردیدند و بزودی هفت سازمان با محتوا و نام های اسلامی از طرف حکومت پاکستان به رسمیت شناخته شدند و اجازه فعالیت های سیاسی را به گونه‌های مختلف کسب کردند. در این آوان بعضی کشور های غربی و کشورهای اسلامی از جمله مصر و هم جمهوریت مردم چین از موقف جهاد افغانستان بدفاع برخاستند و باهمکاری مستقیم مالی امریکا از طریق حکومت پاکستان و از مجرای تنظیمهای هفتگانه به حمایت مجاهدین افغان پرداختند. با اینکار شکل جهاد افغانستان از شکل مردمی به شکل تنظیمی و از ساحه ملی به ساحه بین المللی با ماهیت خالص اسلامی تغیر موقف داد.
بدینترتیب درطول هفت سال اشغال نظامی افغانستان توسط قوای شوروی، مبالغ وافر پول و مقادیر بیشمار اسلحه به هر دو جانب درگیر جنگ یعنی حکومت کمونیستی کابل از طرف شوروی و تنظیمهای هفتگانه مجاهدین در پاکستان از جانب امریکا و متحدین منطقوی آن داده شد. جنگ در این مدت در افغانستان به شدت دوام داشت تا حدیکه هر دو ابر قدرت با مدرن ترین وسایل جنگی و سلاح های مخرب طرفین جنگ را تجهیز نمودند. ادامه این جنگ صدمه شدید بر موقف بین المللی شوروی رسانید و هم تحمل این بار گران برشانه های ناتوان شوروی از نظر اقتصادی فشار شدید آورد. چنانچه ادوارد شوردنازی وزیر خارجه سابق شوروی در جولای ۱۹۹۰ افشا کرد که خرچ اشغال نظامی افغانستان برای شوروی ۹۶ ملیارددالر بوده است و مصارف سالانه اشغال نظامی بالغ بر ۸ ملیارد دالر میرسید. (آیا جهاد افغانستان در فروپاشی شوروی نقش داشته است؟ ، سید طیب جواد، جریده امید، شماره ۸۴، مورخ ۲۸ نوامبر ۱۹۹۳).

۲ ـ دکتورین گورباچف :

با این وضع شوروی دیگر امیدی در افغانستان نداشت، مشتی زده و به لگدی گرفتار شده بود و بعد از هفت سال تلاش پیگیر نتوانست پشت مردمان آزاده این دیار را به زمین بزند، به این نتیجه رسید که دوام جنگ از نظر سیاسی و از نظر اقتصادی و هم از نظر انعکاسات داخلی و بین المللی کاملاً به ضرر شان است. در این زمان که برژنف از جهان رفته بود و بعد از یك مدت کوتاه قدرت بدست گورباچف متمرکز شد، موقع آن رسید تا شوروی به شکلی از افغانستان بیرون شود. گورباچف میدانست که کشتی شکسته کمونیسم در شوروی در غرقنای نابودی قرار دارد و باید با طرح یك سلسله ریفورم های داخلی چند صباحی به عمر امپراطوری سرخ در آن سرزمین بیفزاید. برای رسیدن به این هدف گورباچف مجبور بود تا با غرب از سر نرمش و سازش پیش آید. اینکار بدون خروج قوای شوروی از افغانستان میسر نبود بنابرآن گورباچف اشغال نظامی افغانستان را که بهدایت برژنف صورت گرفته بود، محکوم کرد و آنرا یك اشتباه بزرگ خواند. این گفته او هر گز معنی آنرا نداشت که روسهااز افغانستان دست برداشته اند.
روسها (شوروی سابق) بعد از هفت سال جنگ و کشتار بیرحمانه، معترف باین حقیقت شدند که افغانستان را نمیتوان از طریق نظامی تسخیر کرد و زیر سلطه خویش قرار داد. گورباچف که ادامه دیکتاتوری کمونیسم را در آستانه سقوط میدید، خواست تسلط خویش را بر افغانستان از طریق طرح پالیسی جدید مسما به "دوکتورین گورباچف" به شکل دیگر ادامه دهد و آنرا قدم بقدم در عمل پیاده کند. خطوط اساسی این پالیسی مشتمل است بر:

۱ ـ خروج رسمی قوای شوروی از افغانستان، تابدینوسیله فشار بین المللی بر آنکشور تقلیل یابد و راه تفاهم با غرب باز گردد،
۲ ـ انتقال فشارجنگ از دوش قوای شوروی بدوش مردم افغانستان یعنی تقویه جنگ افغان با افغان،
۳ ـ تعویض جنگ حزبی به جنگ قومی از طریق دامن زدن به اختلافات قومی، زبانی و مذهبی،
۴ ـ نفوذ در بین اقوام تحت نام "ملیت ها" و تشکیل قطعات نظامی "ملیشه"،
۵ ـ اغزام اطفال و نو جوانان بمنظور مغزشولی و تربیه سیاسی و نظامی برای آینده و بر گردانیدن ایشان بعد از انهدام تمام علایق ملی، خانوادگی و اسلامی به افغانستان تا در خدمت فردای کمونیست ها قرار گیرند،
۶ ـ نفوذ در تنظیمهای جهادی و اغوای آنها بمنظور شکستاندن جبهه مقاومت و بی

اعتبار ساختن جهاد،

۷ - پیش کشیدن سیاست توطئه، تفتین و جلوه گر ساختن اراکین حزبی در لباس اسلام،

۸ - ارائه پیشنهاد های فریبنده بمنظور جلب و جذب قوه های جهادی و فراهم آوری زمینه ائتلاف رژیم با آنها،

۹ - جانشین ساختن ظاهری یك حکومت اسلامی که در واقع تمام قدرت بدست کمونیست ها باشد،

۱۰ - و هر گاه باز هم تسلط غیر مستقیم مواجه به مشکل گردد، در آنصورت تجزیه عملی افغانستان بنام "فدرالیزم" به ایالات خود مختار شمال و جنوب .

شوروی سابق بمنظور عملی کردن دکتورین فوق، قبل از آنکه قوای خود را از افغانستان خارج کند، اقدامات ذیل را رویدست گرفت:

-- وارد کردن تغیر ظاهری در اداره رژیم با نصب نجیب بجای ببرک در راس دولت حزبی کابل (۱۹۸۵).

-- اتخاذ روش مسالت آمیز با امریکا که منجر بامضای معاهده ژنیوا در اپریل (۱۹۸۸) و خروج رسمی عساکر شوروی در فبروری (۱۹۸۹) از افغانستان گردید،

-- ارسال مقادیر بزرگ اسلحه و مهمات نظامی مدرن بحکومت کابل غرض تداوم جنگ آنهم بشکل جنگ "افغان با افغان"،

-- اعزام یکتعداد عساکر از جمهوریت های آسیای مرکزی به لباس ملکی و به نام تبعه افغان و توظیف بیش از ده هزار نظامی بنام مشاور ملکی ،

-- فراهم آوری امدادهای مالی و تخنیکی برای استقرار و ثبات رژیم کابل،

-- اکمال کمربند دفاعی کابل و ماین گذاری در تمام ساحات ستراتژیك کشور.

۳ - نقش کمونیست ها بعد از سقوط :

باوجود تمام تدابیر و اقدامات فوق نجیب در طول تقریباً شش سال نتوانست کشتی شکسته کمونیست ها را از غرقنا بیرون کند و خودش مثل کسیکه در مرداب تباهی گیر مانده باشد، هر چه بیشتر دست وپا میزد، بیشتر غرق میشد. سقوط و تجزیه شوروی آخرین آرمان خلقي ها و پرچمی هارا برای ادامه قدرت به یأس کشانید. این یأس با عوامل دیگر از قبیل فشار اقتصادی، ازهم پاشیدگی داخلی ، متلاشی شدن حزب به فراکسیونهای متعدد، ضعف لوژستیکی قطعات نظامی، کمبود مواد سوخت و اکمالات آذوقوی، محصور بودن شهر ها و قطع خطوط مواصلاتی فشار بین المللی توأم با تجرید سیاسی رژیم کابل، اقدامات صلح ملل متحد، احتمال روز افزون سبوتاژ ها و قیامها در

داخل قطعات نظامی همه زمینه آنرا فراهم ساخت که رژیم باید جبراً به تطبیق آخرین مرحله مندرج دوکتورین گورباچف یعنی جانشین ساختن یك حکومت اسلامی که در واقع تمام قدرت دردست کمونیست ها باشد، متوصل شود. ائتلاف شمال بین دوستم و مسعود در ماه می ۱۹۹۲ رژیم نجیب راپایان داد و قدرت ظاهراً به تنظیم های جهادی سابق انتقال یافت و حکومت به آنها تسلیم داده شد.

به تأسی از دکتورین گورباچف گروههای خلق و پرچم موفق شدند به اشکال مختلف در عمق سازمانهای جهادی نفوذ کنند و این سازمانها را یکی بمقابل دیگر تحریك نمایند. قیام ناکام خلقیها در راس آن تنی به تحریك پاکستان و پناه بردن او به حکمتیار و همچنان حلول شیطانهای پرچمی از طریق ائتلاف شمال در وجود مسعود و در عین زمان روابط محرمانه مجددی با پرچمی ها، مثالهای بارز این تاکتیك بشمار میروند. بدینوسیله خلقی ها و پرچمی هاموفق شدند در دو جناح قدرت تنظیمی نفوذ کنند و هر یك را در کف دست خود نگهدارند، با تحریك اوضاع بطور مستقیم و غیر مستقیم حکومت جدیدالتشکیل تنظیمها را به ناپایداری و ناکامی بسوی جنگ و نفاق مزید سوق دهند. در این راستا که اراکین خلقی و پرچمی با اعلان عفو عمومی در کمال مصئونیت فعال بودند و قدرت را در ساحه نظامی در دست داشتند، مجدانه کوشیدند قوای نظامی و امنیتی دولت را بدست این و آن از هم بپاشند و اردوی منظم کشور را از تهداب نیست و نابود کنند. آنهاتوانستند حکومت تنظیمی را که مواجه با خلای قانون و اداره بود، در کوتاه ترین وقت فاقد نیروی امنیتی و نظامی سازند تا حکومت جدید تنظیمی نتواند به استقرار امنیت و تحکیم پایه های خود و در نتیجه استرداد قدرت از دست کمونیست هاعملاً پرداخته و موفق شوند.

طوریکه مشاهده گردید، حلقه های خلقی و پرچمی توانستند حکومت جدید را که اساساً فاقد یك بنیاد قوی و متحد بود و از مدتها قبل جناح های متشکل آن غرق در خودخواهی و منفعت جوئی شخصی، در پنجه اجانب از جمله حکومت پاکستان اسیر بودند، بزودی در قعر ناتوانی، بی کفایتی و بدنامی فرو برند. همچنان به تحریك کمونیستها و مسلح بودن همه جانبه مردم اعم از گروه های ملیشه و تنظیمی و یك تعداد مغرضین دیگر، زمینه های قتل و قتال، چور و چپاول، بی امنیتی و غارتگری، بی ناموسی و تجاوز و صد ها فساد دیگر مساعد گردید. این اعمال نا شیانه در شهر ها و اطراف آن موجب نا رضایتی شدید مردم از سوء اداره و بی کفایتی حکومت جدید تنظیمی شد. هدف اساسی این تحریکات و اقدامات کمونیستهای خلقی و پرچمی در آن بود تا حکومت جدید را در داخل و خارج بی اعتبار سازند و از حمایت ملی و بین المللی محروم گردانند. همچنان آنها سعی کردند تا مردم و حکومت تنظیمی را چنان با حوادث و وقایع روزمره مصروف سازند که هر گز فرصت نیابند تا در پی تعقیب مسئولان قبلی و تصفیه حساب های گذشته ایشان برآیند. رقابتهای داخلی را بین تنظیمها در جنگ قدرت طلبی طوری دامن زدند تا هر یك مجبور باشد خود را برای مدت دراز به

خلقیها و پرچمی ها چسپیده نگهدارد.
به این اساس دیده میشود که کمولیشت هابازیگران اصلی ماجرا بودند و در ایجاد مصیبت های وارده در افغانستان در طول هفده سال نقش بزرگ و غیرقابل انکار داشته اند و هنوز هم پشت پرده نقش خود را بازی میکنند. تأسف بر اینست که حکومت تنظیمی و رقبای سیاسی و نظامی شان در این مدت سه سال چنان در خود خواهی و تاریك بینی غرق بوده اند که ناخودآگاه با ریختن آب به آسیای کمونیست ها چانس هرنوع صلح و امنیت را بروی خود و مردم بسته اند. جای نهایت تأسف است که آنها در راه برگشت مجدد روسها و کمونیست ها با نام و نشان دیگر زمینه سازی های لاشعورانه میکنند و بااین روش افغانستان را در دائره شیطانی مصیبت بطور عمیق تر و وسیع تر فرو برده اند. (برای توضیح مزید دیده شود: نقش کمونیست ها در دولت اسلامی افغانستان، داکتر کاظم ، منتشره آئینه افغانستان، شماره ۳۵ صفحه ۲۸ تا ۳۵ ، مورخ جنوری ۱۹۹۴) .

مبحث سوم

تیوری دائره شیطانی مصیبت

از آنجائیکه موضوع بحث این رساله در چارچوب یك مدل خاص نظری بررسی میگردد، لازم است تا نخست به شرح و توضیح مختصر تیوری دائره شیطانی مصیبت پرداخته شود. برای این منظور بیمورد نخواهد بود تا مطلب را از یك بحث اقتصادی آغاز کنیم . در تیوری های انکشاف اقتصادی به ارتباط اینکه چرا کشور های نادار جهان با تمام تلاشها بازهم در فقر روزافزون غوطه ور اند، یك تیوری دلچسپ بنام "تیوری دائره شیطانی فقر" (The Theorie of Vicious Circle of Poverty) وجود دارد.
مقصد از (Vicious Circle) که دراینجا به "دائره شیطانی" افاده میشود، همان میکانیسمی است که در آن یك پدیده نا مطلوب در اثر حرکت دائروی عوامل ذیدخل، نا مطلوبیت مزید را بارمی آورد و در هرچرخ بطور خودکار برشدت نا مطلوبیت می افزاید. عوامل ذیدخل در تیوری دائره شیطانی فقر عبارت اند از: عاید سرانه، پس انداز، سرمایه گذاری و استخدام. بین چار عامل فوق یك رابطه ذات البینی وجود دارد که کمبود یکی موجب کمبود دیگر میشود طوریکه : کمبود عاید سرانه (فی نفر) در کشور های نادار، موجب کمبود پس انداز میشود و کمبود پس انداز، کمبود در سرمایه‌گذاری را به وجود می آورد ، قلت سرمایه گذاری سطح استخدام را تقلیل میدهد و این وضع موجب پایان آمدن مجدد عاید سرانه می گردد.
به این ترتیب دائره فقر در هر چرخ، بطور خودزا بزرگتر میشود. همین عملیه فقر "خودزا" را بنام تیوری دائره شیطانی فقر یاد میکنند.
با استفاده از این تیوری و میکانیسم دورانی و خودکار، میخواهم تیوری "دائره شیطانی مصیبت" (The Theorie of Vicious Circle of Calamity .) را برای اولین بار د. رابطه با مسایل سیاسی مطرح بحث قرار دهم: منظور از مصیبت در اینجا یك پدیده مغلق و نا مطلوبی است که جامعه را از حالت عادی بطرف حالت اضطرار می کشاند و قوای داخلی جامعه را که در حالت عادی محلل مشکلات و مرجع رفع و دفع پرابلمها است ، قدم بقدم به یك حرکت قهقرائی و منفی سوق میدهد که در نتیجه میکانیسم انتظام دهنده و خودکار قوای داخلی جامعه ناتوان تر و بیچاره تر میشود و نمی تواند یکه محلل مشکلات روزافزون جامعه باشد. در این مدل از نظر سیاسی عوامل ذیل در ایجاد مصیبت جامعه ذیدخل است :

۱ - موجودیت گروه های مختلف قدرت طلب ،

۲ - رقابت های خصمانه و جنگجویانه بین این گروه ها،
۳ - وابستگی این گروه ها با کشورهای خارج و
۴ - اعمال نفوذ و مداخله خارج .

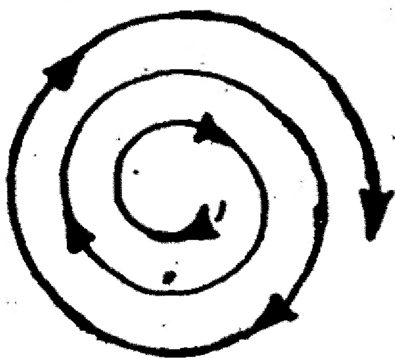
در تیوری "دائره شیطانی مصیبت"، حرکت دورانی بطور "خود کار" و خودافزا" بین عوامل فوق چنین صورت میگیرد: با ضعف سلطه مرکزی دولت، مرز گروه بندی ها افزایش می یابد و در راه نیل به قدرت سیاسی بین گروه های رقیب روش خصمانه پیش گرفته میشود که موجب نزاع و جنگ بین گروه هامیگردد. دوام جنگ ایجاب پول و سلاح را میکند و اینکار زمینه تشبث علاقمندان خارجی را در کشور مساعد میسازد. علاقمندان خارجی با اعطای پول، اسلحه و حمایت های سیاسی بر گروه های داخلی اعمال نفوذ کرده فعالیت آنها را به سمت خواسته های خود رهنمائی میدارند. این وضع موجب تضعیف مجدد سلطه دولت میشود. در اینجا با اکمال دور اول دائره، عملیه بدون وقفه بدور دوم اماباسرعت بیشتر حرکت را آغاز میکند به نحوی که با ضعف مزید سلطه دولت، مرز گروه‌بندیهابازهم وسیعتر میشود وبه شدت برخورد ها و جنگ هامی‌افزاید. شدت جنگ وابستگی گروه های داخلی در گیر جنگ را به علاقمندان خارجی بیشتر میسازد و از اینطریق زمینه های اعمال نفوذ و امکان مداخلات مزید خارجی در کشور عمیق تر و گسترده تر میشود. بنابرآن به هر اندازه که دست خارج در مسایل داخلی یك کشور درازتر و قویتر میگردد، به همان پیمانه قدرت مرکزی دولت بیشتر ازهم می پاشد و فعالیت های خصمانه و قدرت طلبانه گروه های رقیب زیادتر میشود. اینکار در طول چند دوره تا آنجا پیش میرود که قدرت مرکزی دولت کاملاً رو به متلاشی شدن میگذارد و بجای آن قدرت های محلی و گروپی در محلات مختلف بطور پراگنده و متشتت زمام امور را بدست میگیرند. در این حالت است که با نفوذ مزید خارج، نظم برهم می خورد و انارشی جامعه را قدم بقدم بسوی حالت اضطرار پیش می برد.

یکی از خصوصیات عمده دائره شیطانی مصیبت اینست که در اثر حرکت "خودزا" درهر چرخ پهنای دائره بزرگتر میشود و شدت فعالیت بیشتر عوامل ذیدخل، برقطردائره می‌افزاید. این حرکت را میتوان به شکل گرافیك چنین ارائه کرد:

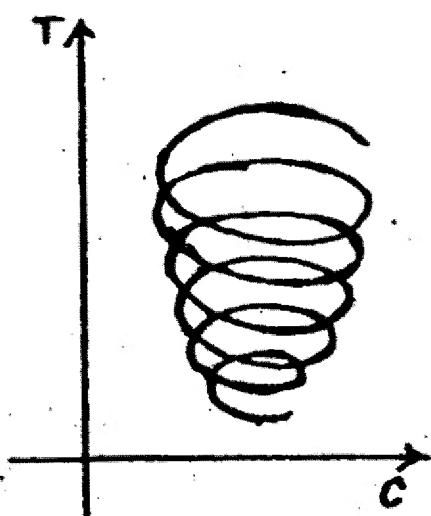


حرکت دورانی "دائره شیطانی مصیبت"

شکل ذیل مسیر حرکت دائره شیطانی مصیبت را با قطر فزاینده آن نشان میدهد:



هرگاه مسیر حرکت دائره شیطانی مصیبت را با ملاحظه عامل زمان بررسی کنیم، شباهت به شکل یك فنر (Spring) پیدا میکند.



یکی دیگر از خصوصیات عمده حرکت دورانی دائره شیطانی مصیبت اینست : به هر اندازه که حرکت دورانی سریعتر و پهنای مصیبت وسیعتر میشود، به همان اندازه نقش تصمیماتی شخصیت های مؤثر و یا رهبران گروه‌هادر تغیر اوضاع کمتر میگردد. به عبارت دیگر سرعت دوران دائره مصیبت از کنترول شخصیت های مؤثر آن خارج میشود. در اینصورت تصمیم شخصیت های مؤثر در دائره مصیبت آنقدر قوت نخواهد داشت که حرکت دورانی را از مسیرش باز دارد و یا سرعت دوران آنراآهسته سازد. این وضع بسیار شباهت به یك بطری موتر دارد که به کمك آن یك بار انجن به حرکت می افتد و با حرکت انجن قوای داخلی ایجاد میگردد که اگر سیم ارتباطی بطری را از انجن قطع کنیم ، اینکار مانع حرکت انجن و یا سرعت دوران آن نمیشود. در جامعه نیز همین قدرت طلبی و گروه‌بندیهااست که نزاع و جنگ را بوجود می آورد و در نتیجه دائره مصیبت را به حرکت می اندازد. به هر اندازه که حرکت خود کار و خودافزا در این عملیه سرعت گیرد، به همان اندازه نقش گروه ها و عناصر قدرت طلب در تحرک این عملیه کمتر شده و حتی به صفر تقرب میکند و بجای آن میکانیسم خود کار (اتوماتیکی) داخل دائره جریان را بعهده می گیرد.

اکنون در این رسانه هدف عمده آنست که بادر نظر داشت اساسات تیوری فوق به تحلیل اوضاع جاری کشور پرداخته و هر یك از عوامل ذیدخل را در افغانستان طی مباحث جداگانه مورد بررسی قرار میدهیم.

مبحث چارم

قدرت طلبی و گروه بندی جناح های داخلی

۱ - قدرت طلبی :

می گویند طبیعت انسان از دو خصلت ساخته شده است : یکی خصلت "نوری" و دیگر خصلت "آتشی". جاه طلبی و قدرت جولی جزء خصلت آتشین انسان است که در بعضیها از طریق رستگاری و قناعت زودتر مهار و محدود میشود و در برخی دیگر چنان طغیان و عصیان میکند که هر نوع حد و حصر را پشت پا میزند و انسان را تا آخرین رمق در گسترش آن سرگردان میسازد. این خصلت آتشین گاهی موجب میشود که انسان برای نیل به آن از حدود مشروع تجاوز کند و با ذرایع و وسایل مختلف به زور و فشار متوصل شود. در جوامع بدوی قدرت فزیکی انسان یگانه منبع فشار و وسیله تحمیل خود بر دیگران محسوب می‌شد ولی با تکامل مدنیت، این وسیله طبیعی به تدریج جای خود را به امکانات دیگرداد. انسان در طول تاریخ همیشه کوشیده به آن امکانات و وسایلی دست یابد که قدرت مکتسبه را حفظ و استحکام بخشد. از اینجاست که انسان برای نیل به این هدف برعلاوه استفاده از نیروی فزیکی از طریقه های دیگر از قبیل تفتین، فریب، رشوه، تطمیع، وعده، تهدید و در نهایت جنگ و دست برد به اسلحه استفاده کرده است. هنگامیکه انسان به تنهائی نتوانسته از عهده اینکار بدر شود، تلاش کرده تا دیگران را با خود شریك و همنوا سازد و گروه و دسته را تشکیل دهد.
در اینجا باید گفت که هدف انسان در کسب قدرت از هم متفاوت است . گاهی این هدف به محور شخصی و منافع فردی و خصوصی می چرخد و گاهی تشکل آن روی انگیزه های جمعی مبتنی بر منافع خانوادگی، قومی، منطقوی، ملی و حتی بین المللی می باشد.
گروه بندی و سازماندهی به منظور دست یافتن به قدرت سیاسی و تلاش برای حفظ و استحکام آن در یك جامعه نیز از همین میکانیسم الهام میگیرد. اینکه هدف از دسترسی به قدرت سیاسی در جامعه پخش دیکتاتوری فردی است یا تطبیق یك ایدیالوژی، یا کسب امتیازات خاص قومی - زبانی و یامذهبی و یا حمایت از ارزشهای سالم اجتماعی و ایجاد امن و رفاه و خدمتگذاری برای مردم، همه و همه بسته به اوضاع و حالات خاص جامعه و نیت گروه های مربوطه می باشد. طرق مشروع رسیدن به قدرت سیاسی در جوامع پیشرفته امروزی از طریق دیموکراسی و آرای مردم میسر است که در

پرتو قانون بطور صلح آمیز، بدون تحمیل فشار صورت میگیرد. در یك تعداد جوامع دیگر که رسیدن به قدرت از این مجرا ممکن نباشد ویااین طریقه نتواند گروه‌های سیاسی ذیعلاقه را به هدف برساند، در آنصورت گروه های متشکله یا دست به اقدامات تخریب آمیز و سبوتاژگونه میزنند تا به شکل تدریجی و دوامدار در مرکز قدرت رخنه کرده آنرا از داخل ضعیف سازند، یا اینکه از طریق نفوذ در اردو و به راه انداختن کودتا ها به شکل آنی و قهری نظام را سر نگون کرده و قدرت سیاسی رابدست می آورند. و یا اینکه گروه های ناراضی سلاح برداشته با اشغال یك ساحه در برابر قدرت حاکم به جنگ دوامدار می پردازند.

در این ارتباط موضوع مهم آنست که گروه بندی های سیاسی بروی کدام انگیزه ها و محور مشترک صورت میگیرد و چگونه آنها در پی منافع مشترک دست به اقدام میشوند. در جوامع امروزی که قانون حاکم اوضاع است، تشکیل احزاب و فعالیت های مشروع این زمینه ها را به وجود می آورد ولی در جوامعی که استقرار سیاسی آن دستخوش حوادث شده و قانون مرجع و ماوای ندارد، مسلم است که استفاده از طرق غیر قانونی از جمله تفتین، تطمیع، تهدید و بالاخره جنگ و کشتار راه رسیدن به قدرت را باز میکند.

۲ - گروه بندیها :

در کشور ما افغانستان ، چنانچه ملاحظه میشود، اوضاع در طول هفده سال طوری انکشاف کرده که با تشکیل گروه های متعدد و متخاصم، جنگ قدرت با شدت روز افزون پیش میرود و در قبال آن هستی مردم، امنیت و صلح از هم می پاشد. در این قسمت میخواهم توجه را به مسئله گروه بندیهای داخلی جلب دارم که روی کدام انگیزه هریك تشکیل قدرت های نظامی را داده و با اعمال خویش چرخ دائره مصیبت را به شدت تسریع میکنند. این گروه ها عبارت اند از :

الف - گروه های ایدیالوژیک :

به عقیده بعضی صاحبنظران اختلافات و جنگهای جاری در کشور کمتر دارای ریشه ایدیالوژیکی بوده بلکه بیشتر از عقده ها و رقابت های قدرت طلبانه شخصی نشأت کرده است. این گفته تا اندازه زیاد در مورد گروه های تنظیمی صدق میکند و اما نباید چنین توجیه کرد که در منازعه قدرت و مصیبت موجود در افغانستان تفاوت های ایدیالوژیکی نقش خود را دست داده است. طوریکه در مبحث گذشته گفته شد، کمونیست های سابق در داخل دستگاه های تنظیمی راه داشته و هنوز هم از نفوذ کافی برخوردار میباشند. انها اکنون به مقصد بدنام کردن و تخریب جناح های اسلامی سربه زیر انداخته و بنام مجاهد و مسلمان زیر بیرق هر تنظیم به فعالیت می پردازند تا آنکه

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

با اوضاع رقت بار کشور، دلی نیست که به سوز و گداز نیاید و چشمی نیست که اشکبار نگردد. این تراژیدی نافرجام، کوه ها اندوه و عالم ها ماجرا باخود آورده که بار سنگینش شانه های مردم مارا خمیده است. هرچه بیشتر در باره گفته شودجا دارد و هر چه زیادتر در شرح و بیانش پرداخته شود، هنوز هم کم است.
در این رساله‌ای کوتاه، شمه ای از هزار راابیان خواهیم کرد و در این پیچیده راه، با چراغ تدقیق به سراغ حوادث خواهیم رفت. در پرتو روشنائی این چراغ کم نور به مطالعه انگیزه ها و عوامل خواهیم شتافت تا به اسرار درون این فاجعهٔ خانمانسوز پی بریم و با درک حقایق در صدد چاره ممکنه برآئیم .
اگر مجموعه تراژیدی حاکم برکشور را مصیبت بنامیم، سوال در آن خواهد بود که چگونه این مصیبت بوجود آمده، آیا از طریق انفعالات داخلی و یا انگیزه های خارجی؟ برای جواب به این سوال در قدم اول به یك تحلیل کوتاه تاریخی و در قدم دوم به یك مبنای نظری (تیوریکی) ضرورت است تا در چار چوب آن ، انگیزه ها و چگونگی عوامل ذیدخل را بررسی داریم.
مسلم است که مصیبت در کشور ما با کودتای ثور بظهور پیوست و با حوادث قهر آمیز و مزورانه رژیم کمونیستی به سرعت بزرگ شد. این مصیبت به تدریج راه خود را بسوی یك دائره شیطانی باز کرد که حرکت آن در مدت کوتاه بطور "خودزا و خودافزا" به دور آن دائره سرعت گرفت. حرکت اولی در این دائره توأم با قدرت طلبی و گروه بندی آغاز شد که ریشه‌های اصلی آن در اضمحلال تدریجی سلطه مرکزی دولت نهفته بود. گروه بندی جنگ را، جنگ ضرورت به پول و اسلحه را و پول و اسلحه، وابستگی به خارج را بار آورد. این وضع موجب شد تا دست بیگانه در امور داخلی ما دراز گردد. مداخله و نفوذ خارج به قدرت طلبی جولان بیشتر داد و مرز گروه بندیها را عمیق تر ساخت. دائره شیطانی به همین منوال چرخ زنان در حرکت افتاد و مصیبت را به سرعت تاآنجا پیش برد که آتش ویرانگر جنگ و نفاق را در سراسر کشور شعله ورگردانید و هستی مردم را بکام نیستی فرو برد.
در این حالت اضطرار مرگبار که همه چرخ های جامعه از هم گسیخته و امید ها به

بار دیگر شرایط را برای احیای نقش های گسترده و منسجم خویش مساعد گردانند.
هنوز در سرزمین های متلاشی شده شوروی سابق و حتی در جمهوریت های اسلامی آسیای مرکزی، کمونیست های کهنه کار صاحب قدرت فراوان میباشند. اگرچه هدف مقدماتی آنها در شرایط موجود، جلوگیری از نفوذ بنیادگرالی از طریق افغانستان است ، امافعالیت ایشان تنها محدود به آنکشورها نمانده بلکه کوشش میدارند تا موقف از دست رفته را در کشور ما نیز باردیگر اعاده کنند. یك تعداد کمونیست های افغانی که فعلاً در کشور های آسیای مرکزی مسکون شده اند و تعداد دیگر در ولایات شمال کشور بدور رشید دوستم حلقه زده اند، بیکار و عاطل نیستند. همچنان تعداد دیگر که به حیث پناهنده در کشور های اروپائی و امریکا و تعداد کثیر دیگر در پاکستان و هندوستان مقیم اند، در تحریك و دامن زدن مصیبت موجود در کشور شدیداً دست بکار اند. آنها میکوشند تا به شکلی در فردای افغانستان ، ولو با تفاوت نام و ماهیت، سهم جدی و فعال داشته باشند. همین حالا اطلاعات وافر در دست است که چگونه بعضی از آنها با تذویر و ریا به لباس مسلمان درآمده، از طریق تشریح اعمال ضد اسلامی جناح های درگیر جنگ، میخواهند اساساً دین اسلام را نشانه گیرند و کوشش میدارند تا بدینوسیله مردم را از آینده اسلام و اسلامیت در تهلکه اندازند. کمونیست های وطنی که چارده سال در قدرت بودند، مزه قدرت خودکامه را چشیده و با اعلان عفو عمومی بدون کدام ضربت اساسی از وطن بیرون رفته اند، حالا سعی و تلاش دارند تا دوباره به نحوی به قدرت سیاسی دست یابند. از آنجالیکه گروه های کمونیست افغانی حالا در موقف غیر مسئولانه قرار دارند و از آنجالیکه به حیث اقلیت تحت فشار هنوز هم از سازماندهی کافی برخوردار اند، خطر احیای مجدد آنها کاملاً محسوس میباشد. اگر چه آنها در برخورد های موجود طرف نیستند اما هر طرف را به شدت در برابر هم به خصومت میکشانند.
اگر از انواع کمونیست ها به حیث گروه های ایدیالوژیکی بگذریم، گروه های اسلامی نیز وجود دارند که از دین اسلام، ایدیالوژی اسلامی ساخته و دین اسلام را بنام اسلام عنعنوی و ایدیالوژی اسلامی رابنام اسلام علمی ازهم جدا میکنند. در این کتگوری یك تعداد تنظیم های جهادی شامل اند که ازآن ها صحبت خواهیم کرد.

ب ـ گروه های تنظیمی : ـ

در رابطه با تفکیك تنظیم های هفتگانه از ابتدای جهاد دو اصطلاح معمول بود: یکی تنظیم های افراطی و دیگر تنظیم های معتدل. حزب اسلامی حکمتیار و خالص، حزب جمعیت و حزب اتحاد اسلامی سیاف در جمله احزاب افراطی شناخته شده و به پیروی از اصول بنیادگرالی اسلامی مشهور بودند. تنظیم های محاذ (گیلانی)، نجات ملی (مجددی) و حرکت اسلامی (محمدی) بارعایت وجوه ملی خصلت احزاب معتدل اسلامی را به خود گرفتند. به نظر بعضی ها همچو ترکیب در تنظیمهای هفتگانه روی

ملحوظات و مصلحت های خاص سیاسی از طرف کشور های حمایتگر جهاد عمداً ایجاد گردیده بود تا در مواقع لازم از یکی در برابر دیگر برای منافع آینده خویش استفاده نمایند و بدینوسیله عناصر افراطی را دور احزاب افراطی و برخی از عناصر ملیگرا را دور تنظیم های معتدل گرد آورند. چون درطول سالهای جهاد کمترین امداد به همین تنظیم های معتدل بعمل آمد، ازآنرو آنها نتوانستند در منازعه قدرت مستقیماً اشتراک نمایند بلکه هریك ایشان در ائتلاف با یکی و گاهی با دیگر نقش خود را بازی کردند و تا امروز نیز به همین منوال به حیث پانگ ترازو، موازنه پله ائتلاف های مختلف را برابر میسازند. این تنظیم ها که میدانند به تنهائی چانس رسیدن به قدرت سیاسی را ندارند و اکنون که هیچ کشور خارجی مستقیماً از آنها حمایت نمی کند، بهتر دانسته اند تا به پول های اندخته دوران جهاد خود را چسپانیده و در سیاست کشور فقط با زبان و گفتار نقش غیر فعال بازی کنند. برعکس گردانندگان اصلی مصیبت امروز همان تنظیم های مقتدر افراطی میباشند که در مدت سه سال به اشکال مختلف در رأس جنگ های قدرت طلبانه قرار گرفته اند. ائتلاف جمعیت و اتحاد اسلامی سیاف یکی از استوارترین ائتلافات در این سه سال گذشته است که تاهنوز هم به حیث گردانندگان قدرت جنگی در کشور محسوب میشوند. حزب اسلامی حکمتیار از آغاز جهاد تا امروز با حمایت پاکستان یکی دیگر از برجسته ترین جناح های درگیر جنگ شناخته می شد که از همان روز های اول انتقال قدرت تا چندی قبل در برابر قوای جمعیت و اتحاد به جنگ های ویرانگر و تباه کن مخصوصاً در شهر کابل ادامه داده است.

در اینجا قابل یاد آوریست که تنظیم های افراطی نمی خواهند خود را "بنیادگرا" معرفی دارند و حتی یکدیگر خود را به چنین خصوصیت متهم می سازند، در حالیکه برنامه کار و وابستگی سیاسی، اقتصادی و نظامی هریك آنها به کشور ها و گروه های بنیادگرا در خارج نمایانگر مشی آنها است. این گروه ها دیموکراسی را به حیث میراث غرب در اسلام نفی میکنند و مسائل ملی را تعصب کوتاه نظرانه در حدود جغرافیائی معین میدانند. به نظر آنها ملیگرائی مردود بوده و از حاکمیت اسلامی بجای حاکمیت ملی صحبت میکنند.

ج - گروه های قومی، زبانی و مذهبی :

این نوع گروه بندی در کشور ما ریشه های عمیق دارد و بیشتر محصول دوره استعمار کهن در منطقه است ولی در طول سالهای قبل از کودتای ثور زخم های وارده بر پیکر اقوام و مذاهب رو به بهبود میرفت و احساس میشد که دیوارهای قومی، زبانی و مذهبی روبه هموار شدن دارد. اختلاط اقوام باهم و زمینه های انکشاف هریك به شکل خاص و همچنان رفع تعصبات مذهبی و تا حدودی زبانی این امیدواری را خلق کرده بود که همه مردمان این سرزمین خودرا منسوب به یك ملت واحد "افغان" دانند و خویشتن رابه مثابه گلهای رنگارنگ این بوستان که افغانستان نام دارد، حساب کنند.

متاسفانه کودتاگران ثور و حوادث بعدی این موازنه نسبی را دگرگون کردند، اختلافات قومی، زبانی و مذهبی را دامن زند، منکوره "ملیت ها" را شدیداً در اذهان تقویه نمودند تا در پناه این همه اختلافات بدوام قدرت خود بیفزایند.
برای درک عمیق این جنایات بزرگ که کمونیست ها در برابر مردم و میهن انجام داده اند، می خواهم یك تعداد اعترافات مهم و افشاگرانه را از زبان یکی از مجریان کهنه کار ماسکو و یکی از ارابه کشان کمونیسم در افغانستان "حسن شرق" نقل قول کنم. موصوف در کتاب "کرباس پوشهای برهنه پا" از زبان یکی از دوستان حزبی خود روایت میکند که در یکی از بیانیه های خود چنین گفت: "بیائیدمثل موریانه این آشیانه ای فولادین را فرو پاشیم و مثل شیطان قلب پاک اینها را بشك و تردید و بدگمانی آغشته کنیم ، تا توانسته باشیم برادر را مقابل برادر، قوم را بجان قوم و قبیله را با قبیله، شیعه را با سني، پشتو را با دری زبان باهم کلاویز کنیم و آتش کینه و عداوت را میان شان بیفروزیم و آنگاه در قله فتح بنشینیم و بیچارگی و درماندگي این قهرمانان تسلیم ناپذیر را نظاره کنیم، جام فتح بنوشیم و رقص کامیابی براه اندازیم". (حسن شرق ، کرباس پوشهای برهنه پا، صفحه ۲۰۹). موصوف در جای دیگر مینویسد: "اینها با تشکیلات رسمی و علنی تحت نام وزارت اقوام و قبایل، وزارت امور ملیت ها و بعداً تشکیل حکومت جداگانه برای ولایات سمت شمال، شورای مرکزی ملیت هزاره و شورای مرکزی ملیت کوچی ها با صرف ملیاردها افغانی بودجه مخصوصه ای بدون حسابدهی فعالیت خود را تنظیم و ترتیب داده بودند... این اعمال مبین اهدافی است که آتش نفاق و تفرقه را تا آنجائی بیفروزند که مردم افغانستان هجوم عساکر شوروی و حکومت دیکتاتوری رفقای حزب دیموکراتیك خلق را فراموش کنند. از آنرو بهر قوم و قبیله ای جدا جدا سروکله میزنند، بیکی تاج و بدیگری تخت، به گروهی استقلال و بدسته‌ای خود مختاری وعده میدهند.... برای تمویل و تسلیح اینها شورویها سخاوتمندانه سر جیب را باز و سرجوال را نشان میدادند". (کرباس پوشها.. صفحه ۲۱۳). (برای مطالعه مزید در زمینه ، دیده شود: جنایات سرخ در افغانستان، سلسله مقالات نویسنده این رساله در مجله اتحاد آزادگان، قسمت سوم - تفرقه، توطئه و تجزیه - شماره ۴ سال اول ۱۹۹۳).
با این آتشی که کمونیست ها برافروختند و هرروز به آن هیزم پاشیدند، شیرازه وحدت ملی را سست کردند و افغانستانی را بدست تنظیم ها سپردند که مثل دانه های تسبیح از تار خود گسسته و هر دانه آن در کنجی پاشیده و در صدد آن بوده تا هریك برای خود محوری سازند و از خود کشوری بنا کنند. واضح است که با تسلیمدهی حکومت به گروه های تنظیمی، اضمحلال قدرت مرکزی به اوج رسید و بنیاد دولت ازهم پلشید و در اثر آن هر یك از گروه های قومی، زبانی و مذهبی به نحوی از انحا مدعی قدرت های مستقل و حکمرانی های خود مختار برای خود گردیدند. دوستم به نام ازبك ها، حزب وحدت بنام هزاره ها و پسران سید کیان بنام اسماعلیه ها هر یك بیرق "ملیت" ها

را برافراشتند. اقوام خود را که همه جزء ملت واحد افغان میباشند، به ملیت این و آن مسما ساخته ، تحت شعار "فدرالیزم" بدنبال حکمرانی های مستقل و خود مختار برای خود افتادند. متاسفانه این آتش هنوز هم به شدت شعله وراست و این ترا‌ژیدی با شعار های هرات از هراتی، قندهار از قندهاری و مزار از مزاری و غیره رو به پیشرفت است و در این بین بانگ رسا و غرور آفرین افغانستان برای افغان رو به خاموشی میرود. یك تعداد هموطنان خوش باور و صاف دل هنوزهم وجود این بلا و آفت را نادیده و ناشنیده می گیرندو با کسانیکه همه را متوجه گسترش این فاجعه می سازند، چندان طمانیت خاطر نشان نمی دهند. ما نباید از اظهار حقیقت تلخ، دلخور و ناراحت شولیم . تذکر این مطالب ولو ناگوار و تکان دهنده است، باید ما را از خواب گران تغافل و بیتفاوتی بیدار کند.

د ـ گروه های ماجراجو و قاچاقبر :

بعضی صاحبنظران به این عقیده اند که ایجاد اوضاع مصیبت بار فعلی در کشور یك پلان طرح شده ویك اقدام عمدی است تا افغانستان به حیث یك سرزمین غیر قابل کنترول در اختیار ماجراجویان و قاچاقبران داخلی و خارجی قرارگیرد و به مرکز زرع و پخش مواد مخدره تبدیل شود. از هم پاشیدن قدرت مرکزی دولت و ایجاد حکمرانی های مستقل محلی زمینه و پهنای همچو فعالیت ها را در کشور وسیع ساخته است. میگویند که امرای تنظیمها و تفنگداران شان مجریان اصلی و عمده این معاملات اند و هر یك سهم خویش را از مناطق تحت نفوذ بدست می آورند. احمد رشید روزنامه نگار پاکستانی طی مقاله ای در مجله فارایسترن اکونومیك ریویو مورخ ۱۱ می ۱۹۹۵ از قندهار مینگارد : "خلای سیاسی در افغانستان چنان یك بازار بزرگ قاچاق را در آنکشور رویکار آورده که اقتصاد پاکستان را فلج میسازد و اقتصاد سایر کشور های منطقه را تهدید مینماید. این قاچاق سالانه صدها ملیون دالر مفاد غیر قانونی برای هرکس از مجاهدین گرفته تا راننده های لاری به بار می آورد. قاچاق اقتصاد پاکستان را نادیده گرفته و بصورت فزاینده ترس آن میرود که ایران و پنج جمهوریت آسیای میانه را نیز احتوا کند. بی بند وباری تجارت آزاد از وضع سیاسی اسفبار منطقه، از جنگ خونین داخلی و از هم پاشیدگی اقتصادی افغانستان و تاجکستان و سقوط و فساد اداری موسسات دولتی پاکستان و ایران، در کمربند قبایلی طول سرحد افغانستان نشأت میکند... اکنون این تجار حکومات را در افغانستان می سازند و از بین میبرند".

(جریده امید، شماره ۱٦۰ ، صفحه ۳، مورخ ۱۵ می ۱۹۹۵).

هر گاه بازار قاچاق بطور عام و قاچاق مواد مخدره بطور خاص به همین شدت پیش برود، آنگاه وضع مردم و کشور به سرنوشت کولمبیا گرفتار خواهد شد که در آنصورت نه صلح بمیان خواهد آمد و نه امنیت و ثبات سیاسی. ناگفته هویدااست که ادامه جنگ، و فقدان حکومت مرکزی به نفع اربابان قاچاق است زیرا با تاسیس حکومت

مرکزی ملی و قایم شدن امنیت، همه معامله گران مواد مخدره از زارع گرفته تا تاجر و گروه های محافظ و سایر ماجراجویان همه محیط طبیعی و مطمئن و همچنان آزادی عمل خود را از دست خواهند داد. از آنرو این گروه ها هرگز میل به استقرار اوضاع در کشور ندارند و همیشه کوشش خواهند کرد تااز ایجاد یك حکومت ملی که نظم عامه و قانون را در کشور تامین کند، جلوگیری نمایند.

۳ - طالبان - یک پدیده جدید قدرت:

در مدت کمتر از یك سال که از ظهور طالبان می گذرد، مطالب و نظریات بسیار در باره آن در داخل و خارج کشور از طرف حلقه های افغانی و غیر افغانی ابراز شده است. در این میان بعضی ها طالبان را به آسمان امید ها عروج داده و از ایشان یك "حرکت خود جوش ملی" و یك فرشته نجات ساخته اند و امابرخی دیگر آنها را به قعر زمین کوفته و ایشان را به حیث "اجیران خارج" مایه بدبختی و نزاع مزید در کشور دانسته اند. به هرحال از آنچه در مورد طالبان گفته شده ، یك چیز مشهود و واضح است و آن اینکه: گروه طالبان در مدت کمتر از یك سال موفق شدند بر یازده ولایت کشور چیره شوند و تقریباً یك سوم خاک افغانستان را تحت نفوذ خویش قرار دهند. آنها توانستند در ساختمان موجود قدرت به حیث یك پدیده جدید و غیر قابل انکار عرض وجود نمایند. اگرچه به مقایسه گروه های قدرت طلب دیگر که از سالهای متمادی در ایجاد و تشدید دائره مصیبت شریك بوده اند، گروه جدید التشکیل طالبان در این مدت کوتاه تا هنوز نقش مؤثر در ایجاد دائره مصیبت نداشته اند، ولی به حیث یك قدرت نظامی جدید موازنه قدرت را تغیر داده و با اشتراک در عملیات جنگی در دو جناح ناگزیر خواهند بود دیر یا زود به آن دائره قدم گذارند. روی همین ملحوظ است که درارتباط با طالبان به حیث یك گروه سیاسی خواهان قدرت به این بحث اختصاصی پرداخته و نقش آنها را در معضله موجود کشور مورد بررسی مختصر قرار میدهیم.

الف - ظهور طالبان :

طوریکه بعداً شرح خواهیم داد، رقابت بین ایران و پاکستان در راه رسیدن به بازار کشور های آسیای مرکزی از طریق بندر عباس و بندر کراچی از مدتی در جریان بود. حکومت ایران میخواست با وصل خط آهن بندر عباس به مشهد و از آنجا به ترکمنستان ، شرایط نقل و انتقال مواد را از آنطریق مساعد سازد و اما پاکستان سعی میکرد تا قبل از اکمال این خط آهن، بندر کراچی را از طریق کویته و سپین بولدک با عبور از ولایات جنوب غربی افغانستان یعنی قندهار و هرات به بندر تورغندی و از آنجا به کشکی - ترکمنستان - فعال سازد. حکومت پاکستان که تلاشهای دیرینه اش مبنی بر تسلط بر

افغانستان از طریق ایجاد یك حکومت دست نشانده بهدر رفته بود، تصمیم گرفت به کمك یك تعداد کشور های صنعتی و رقبای سیاسی ایران که خواهان سبقت بندر، کراچی بودند، در سال گذشته روش جدید*را در افغانستان با جلب حمایت یك تعداد حکمرانان محلی مورد تطبیق قرار دهد. پاکستان بدون اعتنا به اوضاع عمومی افغانستان، خواست حکمرانان محلی را با ذرایع مختلف راضی سازد تا آنها امنیت عبور کاروانهای ترانزیتی پاکستانی را به سوی ترکمنستان و از آنجا به دیگر کشور های آسیای مرکزی تضمین کنند.

نصیرالله بابر وزیر داخله پاکستان در اواخر سپتمبر ۱۹۹۴ با سفرای پنج کشور صنعتی به یك سفر ماجراجویانه بداخل افغانستان پرداخت و از هرات، قندهار، هلمند و فراه دیدن کرد. موصوف در این سفر موفق شد با ذرایع مختلف موافقت بعضی حکمرانان محلی از جمله اسمعیل خان والی هرات را به این پروژه جلب کند. حینیکه در اواخر سپتمبر اولین کاروان لاریهای پاکستانی به قندهار مواصلت کرد، از طرف بعضی تفنگداران محلی که رضایت خاطر شان تا هنوز فراهم نشده بود، متوقف گردید. پاکستان برای درهم شکستاندن این حادثه از آخرین وسیله ممکنه استفاده کرد. به قول منابع مختلف خبری (از جمله منابع پاکستانی) : "صد ها طالب افغانی از کمپهای مهاجرین در بلوچستان برای رهائی کاروان به محل رسیده و با جنگ سالاران محلی کلاویز شدند و بعداً شهر قندهار را به اشغال گرفتند". منابع خبری در آنوقت : "هجوم وسیع این دسته ها را از طریق پوسته سرحدی دروازگی در ولایت زابل و سپین بولدك در قندهار در روز های اول و دوم نوامبر تائید کرد". (امید شماره ۱۳۴ صفحه ۱۲). گروه طالبان بعد از تسلط به قندهار، بصورت برق آسا ولایات هلمند و نیمروز را اشغال کردند. آنها توانستندمناطق اشغالی را از نفوذ تفنگداران منسوب به گروه های مختلف محلی و تنظیمی بیرون نمایند و اداره مطلق ساحه را در دست گیرند. در این راستا مسأله در خور توجه همانا رابطه بسیار حسنه و دوستانه طالبان با قوماندانهای محلی منسوب به جمعیت اسلامی (ربانی) از جمله ملا نقیب الله بود و همچنان خاموشی اسمعیل خان والی هرات، که در حقیقت خشنودی و رضایت خاطر دولت تنظیمی کابل را از این حادثه بیان میکرد. طالبان کاروانهای متوقف شده را آزاد کردند و از آن تاریخ تا چندی بعد سلسله عبور کاروانهای پاکستانی بسوی ترکمنستان با پرداخت مبالغ قابل ملاحظه به طالبان و دیگر امرای محلی به شمول اسمعیل خان ادامه داشت.

ب ـ حرکت بسوی کابل :

موفقیت های چشمگیر و سریع طالبان در قندهار، موجی از احساسات و هیجان را بین مردم بوجود آورد که از ظلم و استبداد تنظیم ها و قوماندانهای مربوطه بستوه آمده بودند. جنبش طالبان به حمایت مردم فوری شکل یك حرکت مردمی را گرفت و چنان پنداشته شد که گویا فرشته های نجات به داد مردم مظلوم رسیده و آنها را از طلسم

قدرت طلبان تنظیمی و جنگ سالاران محلی نجات خواهند داد. دراثر هیجان و اشتراک مساعی مردم در قوای طالبان این احساس پیدا شد که آنها می توانند به همین سادگی بسوی کابل پیشرفت کنند و ساحه نفوذ خود را توسعه دهند. حکومت پاکستان باوجودیکه مفکوره تسلط بر کابل را توسط طالبان پلان نکرده بود ولی از تغیر اوضاع راضی بود تا اگر ممکن باشد کابل نیز به همین سهولت بدست طالبان بیفتد. از آنرو به حمایت از پیشرفت طالبان بسوی کابل به تبلیغ و تشویق پرداخت. در این موقع جناح دولت کابل که از طریق قوماندانهای خود رابطه خوب با طالبان داشت، حمایت جدی خود را از آنها ابراز و حرکت طالبان را بسوی کابل نه تنها تشویق بلکه عملاً تقویه کرد. در طول راه بسوی کابل همه قدرتهای محلی بدون جنگ به طالبان تسلیم شدند و ولایت غزنی با تمام ساز و برگ نظامی بنابر هدایت دولت پیشکش طالبان گردید. هدف اصلی دولت تنظیمی کابل از تقویه قوای طالبان آن بود تاآنها را در چارآسیاب با قوای حکمتیار مقابل سازند و خود شان نیز باشروع برخورد از عقب جبهه به قوای حکمتیار حمله ور شوند. جمعیت و شرکا در نظر داشتند تا قوای حزب اسلامی، رقیب سرسخت خویش را که در طول دونیم سال گذشته باهم در برخورد شدید بودند، بدینوسیله از دو جناح تحت حمله قرار دهند.
دولت تنظیمی کابل در این تصور بود که در صورت سقوط حکمتیار یك حکومت جدید با ائتلاف طالبان خواهند ساخت. هرگاه چنین نشود، به نظر آنهادفع طالبان بسیار آسانتر از حکمتیار خواهد بود. در این موقع دوستان پاکستانی حکمتیار از این نقشه آگاهی یافتند. فوراً جنرال حمیدگل را به چارآسیاب فرستادند تا او در ظاهر بنام وساطت و مصالحه، ولی در واقع حکمتیار را به این موضوع قناعت دهد که با یك فرار تکتیکی خود را از صحنه بیرون بکشد و طالبان را با قوای دولت روبرو سازد. این پلان بطور محرمانه و سری طوری طرح گردید که حکمتیار فقط در شب قبل از حمله طالبان بر چارآسیاب ، باید آن منطقه را بسرعت تخلیه کند و قوای خود را به سروبی منتقل سازد. همین پلان عملی شد و با فرار تاکتیکی حکمتیار، چارآسیاب بدست قوای طالبان افتاد. در این وقت قوای دولت که آماده حمله از عقب بود بر مؤتلف حکمتیار یعنی حزب وحدت جناح مزاری حمله ور شد. آمد. قوای مزاری خواست از طالبان کمك بگیرد ولی طالبان قوای حزب وحدت را بنام اینکه خود شان با قوای دولت خواهند جنگید، از جبهه مقدم خارج و سلاح شان را به این بهانه تصرف نمودند. بدینوسیله قوای حزب وحدت خلع سلاح گردید و در این حادثه مزاری بدست قوای طالبان اسیر شد که بعداً بطور اسرار آمیز به قتل رسید.

ج ـ مقاومت طالبان :

با فرار حکمتیار و سقوط حزب وحدت (مزاری) صحنه بطور غیر مترقب و غیرقابل پیشبینی تغیر کرد. قوای طالبان با هیجان فتح و نصرت ولی فاقد تجربه و وسایل ثقلیه،

در برابر قوای مجرب و مجهز دولت کابل بخصوص شورای نظار (احمد شاه مسعود) قرار گرفت. در این موقع که منازعه قدرت بین طالبان و دولت رو به وخامت بود و امکان رسیدن به کدام تفاهم نیز دیده نمی شد، شورا های ولایتی ولایات مشرقی و جنوبی هر یك برای آنکه از ورود قوای طالبان در آن ولایات جلوگیری نموده و اوضاع به نفع دولت تغیر نکند، با یك سیاست حسن تفاهم از طالبان حمایت نموده، همبستگی خویش را با آنها هر یك بطور جداگانه ابراز داشتند. این همبستگی به نظر بسیاری از صاحبنظران بیش از آنکه در محتوا باشد، در شکلیات است و هیچ تضمینی وجود ندارد که در صورت ضعف طالبان از طریق این همبستگی به آنها کمك صورت گیرد، زیرا چانس ازهم گسستن این همبستگی بیشتر از چانس تداوم آنست. بهرصورت نتیجه عمده این همبستگی در آنست که یازده ولایت افغانستان (تقریباً همه ولایات پشتو زبان) حمایت خود را از طالبان ابراز داشتند.

در ساحه کابل مذاکرات بین دولت تنظیمی و نمایندگان طالبان به نتیجه نرسید، زیرا طالبان با این شعار و گفته خویش اصرار داشتند که تنظیم ها مسئول همه ویرانی ها و خرابی های کشور اند و هرگز با آنها همکاری نخواهند کرد. آنها مدعی بودند که همه تنظیم ها را خلع سلاح خواهند کرد تا بدانوسیله زمینه تاسیس یك دولت واقعاً اسلامی مبتنی بر اساسات شریعت اسلام را مساعد سازند. به این اساس امکان کنار آمدن طالبان با دولت کابل و یا بادیگر تنظیم ها تحقق پذیر نبود و یگانه راه در برخورد های نظامی و جنگ دیده میشد. چنانکه بعد از چند روز، جنگهای شدید بین قوای دولت و طالبان رخ داد و قوای دولت با استفاده از وسایل ثقلیه ، بمباردمانهای وسیع و راکت اندازیهای شدید توانستند قوای طالبان را از مناطق اشغالی در اطراف کابل و چارآسیاب بیرون کنند و تا حوالی لوگر به عقب نشینی مجبور سازند. از آن تاریخ به بعد با وجود حملات شدید، قوای طالبان به مقاومت جدی پرداختند. در این وقت انکشاف مهم دیگر همانا باز شدن یك جبهه جدید جنگ در مقابل طالبان در حوزه جنوب غرب بود که در آنجا قوای طالبان با قوای مؤتلف دولت یعنی قوای اسمعیل خان از جانب هرات به جنگ آغاز کردند و تا اکنون این جنگها بدون کدام نتجه قطعی پیش میرود.

در اینجا قابل یادآوریست که در نتیجه عروج طالبان به حیث یك پدیده جدید قدرت ، یك تعداد نتایج و اثرات عمده سیاسی در کشور به وجود آمده که آنرا در مباحث بعدی مورد بررسی قرار میدهیم.

مبحث پنجم

جنگ مظهر مصیبت

۱ - آغاز سخن :

طوریکه گفته شد، طرق مشروع دسترسی بقدرت سیاسی در جوامع پیشرفته از طریق دیموکراسی و آرای مردم میسر است که در پرتو قانون بطور صلح آمیز بدون تحمیل فشار صورت میگیرد و اما

-- در کشوریکه زمینه های دیموکراسی و قانون موجود نیست، نظم اجتماعی از هم پاشیده، قدرت مرکزی دولت مضمحل گردیده و گروه های مسلح بنامهای مختلف از هر طرف سربلند کرده و هریک قدرت بیحد و حصر را برای خود می خواهند،

-- در کشوریکه هفده سال فضای صلح و آرامش را ندیده و در آن قانون جنگل حکمفرما میباشد،

-- در کشوریکه یك نسل جدید با اسلحه و جنگ بزرگ شده و غیر از کشتار و غارت چیزی دیگر را نمی شناسد،

-- و در کشوریکه رهبران آن هر یك به غولهای جنگی و آله دست خارج مبدل شده و جلو چشم شانرا پرده سیاه قدرت طلبی فرا گرفته است،

در این شرایط و احوال از جناح های متخاصم و قدرت طلب غیر از جنگ، کشتار، دستبرد به اسلحه و تحمیل خود بر دیگران بزور و فشار، چه چیز دیگر را میتوان توقع کرد.

در این مبحث کوشش میشود نخست با استفاده از بعضی تخمین ها و یك تعداد حقایق نسبتاً مشهود، نگاهی مختصر و تحلیلی پیرامون ترکیب سیاسی قوای نظامی و خصوصیات کمی و کیفی آن و تناسب نیروهای طرفین متخاصم انداخته و بعداً مصارف جنگ و طرق تمویل آنرا بررسی نمائیم تا بدانوسیله علاقمندان در یابند که براه انداختن ماشینری جنگ برعلاوه ویرانی ها و خونریزی ها، چه مصارف گزاف و کمرشکن را بهمراه داردو تدارک اسلحه و پول چگونه وسیله وابستگی جناح های متخاصم با حمایتگران خارجی آنها می گردد. به جرأت می توان گفت که اگر ده فیصد پولهائیکه در راه جنگ بکار رفته، در راه آرامش مردم و انکشاف اقتصادی و اجتماعی کشور مصرف می گردید، آنوقت ما یك مقام ممتاز و آبرومند در بین ممالك منطقه و جهان می داشتیم.

۲ : ترکیب سیاسی قوای جنگی :

از نظر ترکیب سیاسی قوا در طول سالهای جهاد بطور عموم دو جناح درگیر جنگ وجود داشت: یکی جناح مسما به حکومت کمونیستی کابل و دیگر جناح مجاهدین. جناح حکومتی در آنوقت متشکل از نیرو های رسمی اردوی افغانستان با ایزاد تعدادبیش از صد هزار نفر قوای مسلح شوروی بود که بعد از خروج شوروی از افغانستان (۱۹۷۸)، غند های قومی و ملیشه های اجیر در سرتاسر کشور جای این اردوی مهاجم را پر کردند. ازآنجائیکه بالای اردو اعتماد کافی وجود نداشت، از نقش اردوی رسمی افغانستان کاسته شد. وزارت دفاع به شکل یك سازمان اداری درآمد و بیشتر به وظیفه ارسال تخصیصیه هاو اکمال غند های قومی و قول اردوها مصروف گردید. با تشکیل چند قول اردو در ولایات و حوزه های مهم ، تمام صلاحیت های نظامی و عملیات جنگی تحت رهنمائی مشاوران روسی به آنها تفویض شد. در شهر کابل شوروی ها قبل از عزیمت کمربند دفاعی شهر را تکمیل کرده و با مدرن ترین وسایل زمینی و هوائی مجهز ساختند که زیر نظر مستقیم مشاوران روسی از طریق یك اداره نظامی بنام گارنیزیون کابل اداره میشد. در زمان نجیب وزارت امنیت ملی به حیث یك اورگان پولیسی و نظامی با تمام تجهیزات، وسایل مدرن و قوای تربیه دیده کوماندولی تاسیس گردید که بیشتر ماهیت گارد شخصی و خصوصی دستگاه حزبی و شخص نجیب را دارا بود.

در آنوقت به استثنای بعضی شهرهای بزرگ و مناطق ستراتژیك، اغلب قسمت ها بدست تنظیم های جهادی قرار داشت که توسط گروه های مسلح مربوط به تنظیمها بصورت پراگنده و فاقد سازمان مشخص و متمرکز جهادی اداره میشد. روش جنگی مجاهدین از همان آغاز بیشتر به شکل جنگ گوریلائی بود، طوریکه قوای جهادی در موقف حمله و گریز و قوای حکومتی در وضع دفاعی قرار داشت. دراین وقت اسلحه از طریق حامیان خارجی جهاد از مجرای حکومت پاکستان به تنظیم های هفتگانه به اساس رجحانات سیاسی هر یك از تنظیمها و روابط خاص شان با حکومت پاکستان توزیع میگردید. تنظیمها که هر یك در رقابت های قدرت طلبانه در داخل کشور و در جبهات جهاد مصروف کار بودند، ازاین امتیاز استفاده برده به استحکام پایگاه های خویش در داخل کشور پرداختند و پول و اسلحه را بیش از آنکه در جنگ به مقابل دشمن به مصرف رسانند، آنرا در جنگ های رقابت آمیز ذات البینی بکار بردند. واضح است که در نتیجه این رقابت ها ، جهاد از مسیر اصلی منحرف گردید و حکومت کمونیستی کابل توانست با استفاده از این اوضاع مدت زیادتر نفس بکشد.

بعد از آنکه در ماه می ۱۹۹۲ کمونیست ها حکومت را به تنظیم ها تسلیم دادند، در

یأس مبدل شده، مسئله نجات از این طلسم برای ما اهمیت حیاتی دارد. مردم و جامعه ما در این مرحله شباهت به غریقی دارد که در طوفان دریا و در تلاطم امواج آن بیحال و بیحرکت افتاده، توان رسیدن به ساحل امن از او سلب گردیده است. در این حالت نیاز داریم بدستی که جسد نیمه جان میهن ما را از این ورطه مرگبار به ساحل نجات بکشاند، ما را یاری دهد تا نفس تازه کنیم و بار دیگر به پای خود ایستاده، بر پریشان حالی ها و اضطرار پایان بخشیم و فضای صلح و امن در ویرانه کاشانه خویش برقرار سازیم. ما توقع داریم تا ملل متحد با وجود همه مشکلات و نارسائی ها در انجام این رسالت با ما همکار و همگام شود.

در این راستا نهضت وحدت ملی افغانستان یك پلان همه جانبه صلح را طرح و سال گذشته بدسترس همه قرار داد که خوشبختانه هموطنان صلح جو و با احساس از آن صمیمانه استقبال کردند. باآنکه شرایط در طول یك سال تغیر نموده ولی این تغیرات از اهمیت محتویات آن پلان بسیار نکاسته و هنوزهم بسامطالب آن در خور توجه و دقت میباشد. این پلان در ختم رساله به حیث ضمیمه گنجانیده شده تا هموطنان عزیز در پرتو تحلیل های مندرج رساله به آن عطف توجه مکرر نمایند.

در طول مباحث متعدد این رساله کوشش بعمل آمده تا توجه خوانندگان گرامی به مسائلی جلب گردد که به یقین هرروز در ارتباط با اوضاع جاری وطن ذهن شان را بخود مصروف میسازد و با تمام تلاش موفق دریافت جواب لازم به اغلب سوالهای پیچیده‌ای خویش نمی شوند. امیدوارم این مختصر از عهده همچو وظیفه بزرگ بدر آید و بتواند دراین راه خدمت ناچیز انجام دهد. اینکه نسبت مشرف شدن اینجانب به زیارت بیت الله شریف، شماره موجود بعد از یك وقفه پنج ماهه به نشر میرسد، امیدوارم خوانندگان عزیز بر من خرده نگیرند —— و بتوانم شماره بعدی را زودتر خدمت تقدیم دارم.

یقین است این تحلیل خلاها و نواقصی بیشماردارد و امید اغماض را از صاحبنظران با بصیرت دارم تا در راه رفع خلاهامرا از نظریات مفید و سالم خویش مستفید سازند. از قدردانی دوستان بزرگوار و از حمایت های مادی و معنوی شان که مشوق اصلی من در ادامه این سلسله بوده، کمال امتنان و سپاس دارم.

در اینجا می خواهم شعر نغزی را ضم این مقدمه خدمت تقدیم کنم که شاعره معاصر محترمه بهار سعید (الحان) سروده است. این شاعره شیوابیان کوشیده در اشعارش در کنار هوسها، حادثه هارا نیز جادهد، حادثه هائیکه از عمق مصائب وطن سخن میگوید و درد های نهان رااز قعر گمگشتگی ها عیان میسازد. این شعر پر محتوا راکه بیانگر مصیبت جاری وطن است، البته با اجازه محترمه خانم بهار، میخواهم بعنوان "مصیبت" زیب این رساله سازم که سخت باموضوع رساله سازگار است :

شنیده ام که در دیار من
شب از ستارگان می ترسد و درختان از مهتاب

رابطه با موازنه سیاسی قوای نظامی و قدرت جنگی تحولات ذیل به وقوع پیوست :

۱ - اردوی رسمی کشور که متشکل از قوای نظامی و امنیتی بود، بسرعت ازهم متلاشی و مضمحل گردید،

۲ - سلاح و مهمات جنگی در مرکز و اطراف بطور پراگنده بدست قوه های مختلف جهادی و شخصیت های محلی افتاد که در اثر آن یك قشر جدید نیمه نظامی و اداری بنام "قوماندانهای جهادی" به حیث حکمرانان محلی قدرت را بدست گرفتند،

۳ - شش ولایت در صفحات شمال با تمام قوای نظامی آنجا بدست رشید دوستم افتاد. موصوف که ملیشه سابق بود با ائتلاف مسعود موفق به سقوط حکومت نجیب گردید و از آن به بعد به حیث یك قدرت نظامی جدید تبارز نمود،

۴ - شهر کابل از همان روز های اول مورد برخورد قوای شورای نظار (مسعود) و قوای حزب اسلامی (حکمتیار) قرار گرفت که این برخورد ها تا چندی قبل ادامه داشت،

۵ -"حزب وحدت اولین پایگاه نظامی خود را در غرب کابل بنا نهاد ولایت بامیان و اطراف آنرا به حیث مرکز فعالیت خویش انتخاب کرد،

۶ - قوای اتحاد اسلامی سیاف به حیث مؤتلف وفادار دولت و به حیث رقیب نظامی حزب وحدت در ساحات غربی شهر تا کوه های پغمان مقیم گردید،

۷ - ساحات وسیع شمال کابل و وادی بزرگ کوهدامن به شمول میدان هوائی بگرام باتمام سلاح و تجهیزات مکمل زمینی و هوائی بدست قوای شورای نظار قوماندان مسعود افتاد،

۸ - قوای حزب اسلامی حکمتیار یك قسمت اعظم کمر بند دفاعی کابل را بدست آورد و در ساحه جنوب کابل، چار آسیاب را مرکز فعالیت نظامی و سیاسی خود قرار داد،

۹ - قوای اسمعیل خان مربوط حزب جمعیت اسلامی، ولایت هرات را به تصرف آورد و بعد از تصفیه ملیشه های محلی ساحه تحت نفوذ را توسعه داد و چند ولایت جنوب غربی را به شمول میدان هوائی شیندند به آن مدغم ساخت ،

۱۰ - ولایت قندهار و ولایات اطراف آن بدست قوماندانهای محلی بیشتر منسوب به جناح های مختلف تنظیمی افتاد و هر یك ساحه مربوطه را تحت تصرف و اشغال گرفته و جمعاً تدویر یك شورای ولایتی به اداره ولایت پرداختند،

۱۱ - در ولایات تخار، بدخشان و بغلان قوه های مختلف جهادی جا گرفت و به جنگ های ذات البینی آغاز کردند،

۱۲ - در ولایات مشرقی تعدادی از قوماندانهای محلی یك شورای ولایتی را تاسیس و با حفظ سلطه محلی خویش امور ولایت را بطور جمعی اداره کردند،

۱۳ - در ولایات جنوبی بیشتر قوماندانهای محلی اداره محل را بدست گرفتند.

در این راستا به هر اندازه که باگسترش نفوذ حکمرانان محلی در اطراف و اکناف

ولایات افغانستان آرامش نسبی حکمفرما گردید، به همان اندازه ناآرامی و جنگ ها در شهر کابل فضا را بیشتر مغشوش ساخت. شهر کابل که در طول حکومت کمونیست ها مطمئن ترین و مصنون ترین محل بود، بعد از آمدن تنظیم ها به ناآرام ترین و پرآشوب ترین محل مبدل گردید. جنگهای متواتر بین جمعیت و حزب اسلامی حکمتیار کابل را در مدت کوتاه به حمام خون و شهر ارواح تبدیل کرد.

۳ - جنگ های عمده در سه سال اخیر :

از روزیکه حکومت تنظیمی در کابل پابعرصه وجود گذاشت تا امروز جنگ کارنامه اصلی و روزمره قدرتهای متخاصم بوده و حتی کمترین روز را میتوان سراغ کرد که فضای کابل فارغ از دود آتش و خاموش از آواز فیر بوده باشد. از جمله جنگهای یومیه در طول تقریباً سه سال گذشته (از ماه می ۱۹۹۲ تا ماه فبروری سال جاری) میتوان پنج جنگ عمده را نام برد که چهار آن در کابل و اطراف و یکی خارج از کابل صورت گرفته است:

جنگ اول : در آغاز تسلیم دهی حکومت بقوای جهادی، بین قوای حزب اسلامی حکمتیار و قوای ائتلافی مسعود - دوستم صورت گرفت. در آغاز این جنگ قوای مسعود هنوز به کابل داخل نشده بود که قوای دوستم ضربه محکم به قوای حکمتیار زد و چانس اشغال کابل را توسط حزب از بین برد.

جنگ دوم : راکت پرانیهای معروف حکمتیار بر شهر کابل و دفاع مشترک مسعود - دوستم و وحدت که در اثر این جنگ شهر کابل شدیداً ویران گردید.

جنگ سوم : برخورد های دوامدار با سلاح ثقیله بین قوای سیاف و حزب وحدت جناح مزاری که منجر به جانبداری مسعود از سیاف و دوستم از وحدت گردید (مشهور به فاجعه افشار).

جنگ چارم : جنگهای سه ماه تکاب و سروبی بین قوای مسعود و حکمتیار با بیطرفی نسبی دوستم و وحدت.

جنگ پنجم : جنگهای ویرانگر و طولانی که از آغاز ۱۹۹۴ تا ربع اول سال ۱۹۹۵ دوام کرد در این جنگ علاوه بر استعمال سلاح ثقیل و راکت، طرفین از قوای هوائی متقابل استفاده کرده و در اثر آن خسارات بیشمار بشری و اقتصادی بر شهر وارد گردید و موجب فرار صدها هزار سکنه شهر به حیث آواره و مهاجر داخلی به اطراف و اکناف کشور شد. این وضع موج تازه پناه گزینان را به خارج افغانستان نیز به شدت افزایش داد.

در جنگ اول جانب حزب اسلامی حکمتیار ادعا داشت که حکومت اسلامی نیست، کمونیست ها در ساختمان دولت شریك اند و ملیشه های دوستم باید از کابل اخراج شوند. او می خواست باین بهانه قوای مسعود را از رفیق مؤتلفش یعنی دوستم تجرید

کند. جنگ سوم اساساً بیشتر روی انگیزه های قومی و مذهبی براه افتاد که در ادامه آن حوادث تاجکستان و حمایت مسعود و سیاف از جنبش اسلامی آنکشور موجب تحریك ازبکستان و فی الواقع دوستم بر علیه مسعود و بطرفداری حزب وحدت گردید. جنگ چارم جنگ ستراتژیك بود که به منظور از بین بردن راه های اکمالاتی از طریق سروبی و جلال آباد در ساحه تکاب بین مسعود و حکمتیار صورت گرفت.طوریکه دوستم و وحدت در آن اشتراک نکردند و قرار معلوم مترصد اوضاع در کابل بودند تا با حمله ناگهانی دولت کابل را سقوط دهند. جنگ پنجم از نظر ترکیب ائتلافی کاملاً باجنگ های دیگر فرق داشت. این جنگ که بدنبال برخوردهای تگاب در کابل بوقوع پیوست، نتیجه ائتلاف نو ظهوری بود که دوستان سابق را دشمن و دشمنان سابق را دوست جلوه میداد. در ائتلاف جدید دوستم، حکمتیار و وحدت مزاری دست بهم داده شورای بنام "شورای هماهنگی" را بوجود آوردند که از آن به بعد شورای هماهنگی در یك جناح و شورای ائتلافی دولت (متشکل از جمعیت و شورای نظار، حزب اتحاد اسلامی سیاف ، گروه های منشعبه حزب وحدت و گروه محسنی) در جناح دیگر جنگ قرار گرفتند. (برای توضیحات مزید مراجعه شود به : نقش کمونیست ها در دولت اسلامی افغانستان ، داکتر کاظم ، منتشره آلینه افغانستان شماره ۳۵، مورخ جنوری ۱۹۹۴، صفحات ۲۸ تا ۳۵).

از جنگ های اخیر بین قوای طالبان و قوای دولت در دو جناح و همچنان جنگهای شمال بین قوای دوستم و قوای دولت که هر دو هنوز هم در جریان است ، بعداً صحبت خواهدشد.

٤ ـ تخمین قوه های جنگی :

از این نمیتوان انکار کرد که دسترسی به ارقام و اعداددقیق در مسایل نظامی بطور عموم مشکل بوده و در اغلب کشور ها جزء اسرار نظامی حساب میشود. در افغانستان که دسترسی به ارقام ضروری در باره مسایل عمده اقتصادی امروز میسر و ممکن نیست، به هیچ وجه نباید توقع داشت که در زمینه های نظامی به اعداد و احصائیه های لازم دست پیدا کرد. ازآنرو آنچه در اینجا از نظر می گذرد، بیشتر متکی بر تخمین ها است.

الف ـ قوای بشری :

در یك بررسی سال گذشته البته قبل از ظهور طالبان به اساس تخمین های مشهود به این نتیجه رسیدیم که مجموع قوای بشری شامل جناح های درگیر جنگ در کشور در حدود ۸۵۰۰۰ هزار نفر میرسد. هرگاه فرض کنیم که قوای حزب اسلامی حکمتیار ۲۵٪ ، جمعیت۲۵٪ ، دوستم ۲۰٪ ، سیاف ۱۰ تا۱۵٪ ، جناح های حزب وحدت ۱۰ ـ

تا۱۵ ٪ و گروه محسنی ۵٪ کل قوا را تشکیل دهد، در آنصورت تناسب قوا در دو جناح متخاصم یعنی شورای هماهنگی و شورای ائتلافی دولت چنین خواهد بود: شورای هماهنگی مشتمل بر حکمتیار ۲۲۰۰۰ نفر، دوستم ۱۷۰۰۰ نفرو شاخه مزاری حزب وحدت ۷۰۰۰ نفر (جمعا ۴۶۰۰۰ نفر). شورای ائتلافی دولت مشتمل بر جمعیت ۲۲۰۰۰ نفر، سیاف ۱۳۰۰۰ نفر شاخه اکبری حزب وحدت ۷۰۰۰ نفر و گروه محسنی ۵۰۰۰ نفر (جمعا ۴۷۰۰۰ نفر). (دیده شود: مصارف جنگ و طرق تمویل آن، داکتر کاظم، آئینه افغانستان، شماره ۵۰-۵۱، مارچ ۹۵).

طوریکه از تخمین فوق بر می آید، بعد از تشکیل شورای هماهنگی در جنوری ۱۹۹۴ یکنوع موازنه قوا از نظر تعداد افراد نظامی بین دو جناح متخاصم بوجود آمد که در قبال آن ادامه جنگ به مشکل می توانست منتج به غالب و مغلوب گردد. روی همین موازنه بود که به نظر بعضی ها در شورای هرات سال قبل فیصله بعمل آمد که یك قوای صد هزارنفری تشکیل دهند تاجناح دولت بر حریف سبقت حاصل کند. از آنجائیکه این تصمیم عملی شده نتوانست، موازنه قوا طرفین درگیر جنگ را مجبور ساخت تا به نحوی حاضر به مفاهمه و مصالحه گردند و تا حدودی به پروگرام صلح ملل متحد متمایل شوند. حوادث بعدی در ارتباط با حرکت طالبان مسایل جدید را خلق کرد و در اثر آن از یکطرف قوای حکمتیار از صحنه جنگ بیرون رفت و از طرف دیگر حزب وحدت جناح مزاری مضمحل گردید و بجای آنها قوای طالبان که در حدود ۲۰۰۰۰ تا ۲۵۰۰۰ نفر تخمین میشود، توازن جدید قوا را به شکل دیگر به وجود آورد.

موضوع دلچسپ در اینجا تناسب قوای نظامی طرفین جنگ به مقایسه مجموع نفوس کشور است: نفوس افغانستان قبل از کودتای ثور به ۱۶ ملیون میرسید، هرگاه چنین تخمین شود که در طول هفده سال دو ملیون کشته و چار ملیون مهاجر شده باشند، در اینصورت نفوس مجموعی در داخل کشور به ۱۰ ملیون میرسد که نصف بیشتر آنرا اناث و یك ربع را بچه هاو پیرمردان خواهد ساخت. نفوس مردان (بین ۱۵ تا ۶۰ ساله) بالغ بر ۲ ملیون در داخل کشور تخمین میشود. به این اساس مجموع قوای نظامی تقریبا ۴ تا ۵ ٪ مجموع نفوس مرد های بین ۱۵ تا ۶۰ ساله را تشکیل میدهد. هرگاه تعداد مجموعی افراد جنگی (تخمینا ۸۵۰۰۰ نفر) را به مقایسه مجموع نفوس در داخل کشور (۱۰ ملیون) محاسبه کنیم، دیده میشود که مجموع قوای جنگی موجود کمتر از یك فیصد نفوس داخل کشور را می سازد. به عبارت دیگر یك فیصد تفنگدار، سرنوشت ۹۹ فیصد مردم بیچاره و بی وسیله کشور را تعیین میکنند که ما این ۹۹ فیصد را بنام "اکثریت خاموش" یاد میکنیم.

تا اینجا شرحی بود مختصر در باره کمیت قوای بشری شامل جنگ، حالا میخواهم توجه را به کیفیت موضوع جلب کنم: جای شك نیست که سلحشوری و شهامت جنگی در بین افغانها به یك خصلت تقریبا فطری مبدل شده است و ریشه های عمیق تاریخی دارد.

این خصلت هنگامیکه کشور مورد تعرض و تهاجم اجنبی قرار میگیرد، مایه افتخار است و شهامت جنگی مردان افغان در میدان کارزار جزء حماسه های افتخارآفرین تاریخ وطن ماست. ولی هنگامیکه کشور با قدرت اجنبی بطور مستقیم داخل پیکار نیست، این خصلت برای ما دردسر می آفریند و مایه برهم خوردن صلح و امنیت در داخل کشور میگردد. در طول تاریخ خنثی کردن این نوع معضلات بعد از جنگهای بزرگ، پی آمد های بیشمار در کشور داشته و در اثر آن مدتها حوادث خانه جنگی و غیره دوام کرده است. در طول هفده سال که یکی از سیاه ترین دوره های جنگ سرتاسری در تاریخ کشور ما میباشد، از یکطرف که نتیجه بزرگ آن شکست ابر قدرت بود، برای ما افتخار آفریده ولی از طرف دیگربعد از شکست دشمن، مشکلاتی را بوجود آورده که از درد جانکاه آن به ستوه آمده ایم. اکنون که قوای متجاوز و اشغالگر در داخل کشور وجود ندارد، واقعاً این همه مهارت های کسب شده در جنگ، عامل بدبختی و مصیبت بزرگ برای ما شده است.

در قبال این حوادث آنچه به حیث یك پدیده اسفناک از جنگ بیرون جسته همانا نسل برباد رفته است که در جنگ بدنیا آمده، در جنگ بزرگ شده و باجنگ عادت کرده است. هرگاه به سن و سال افراد جنگی نظاره کنیم، واضح میشود که اغلب مردهای میدان را جوانان بین ۱۵ تا ۳۰ ساله تشکیل میدهند که همه محروم از تعلیم و تربیه و فاقد سواد و حرفه اند. آنها از فامیل دور و در میان کوه و دشت با آتش و خون تربیه و انس گرفته اند. در بین آنها به وفرت اطفال نابالغ ده تا پانزده ساله را میتوان دید که سلاح اتوماتیك و خطرناک در گردن انداخته، شب و روز در خدمت گروه های سیاسی مشغول جنگ میباشند. داشتن اسلحه به این اطفال چنان غرور میدهد که گوئی هریك رستم داستان و شیر غران اند. آنها از کشتار و اذیت دیگران لذت میبرند و رهبران خود را در مقام پدر و پیشوا دانسته دساتیر شانرا با دل و جان انجام میدهند. برای گروه های درگیر جنگ بدام انداختن این جوانان خورد سال از چند لحاظ اهمیت دارد از جمله :

-- آنها به آسانی پیرو ایدیالوژی و یا طریقت رهبران خود میشوند،

-- آنها تربیه نظامی را به سرعت فراگرفته و نیروی جسمانی شان روبه تزاید است،

-- آنها با پول کم و حتی هیچ، خدمات زیاد انجام میدهند،

-- آنها روابط و تعلقات فامیلی و خانوادگی را بزودی فراموش میکنند و به رهبران خویش در حد پرستش وفادار می مانند،

-- آنها مجبور اند همیش در خدمت جنگ باشند، زیرا حرفه و پیشه دیگر ندارند که چانس کار و زندگی را برایشان بطور عادی مهیا سازد.

بااین پدیده نه تنها افغانستان، بلکه بسا کشور های جنگزده دیگر نیز شدیداً دست و گریبان میباشند. اخیراً به سویه بین المللی تحقیقات و مطالعات در زمینه جریان دارد که چگونه با این جنایت بشری که جنگ طلبان برای جلب اطفال خوردسال مرتکب

میشوند، مبارزه کرد. (دیده شود :
(Boom of the Ungrown Soldier. UN Reports on dramatic increase in the use of Children to fight wars around the World, By Bob Dragin, San Jose Mercury News. March 27, 1995, Pg K1, San Jose.)

باید تصریح کرد که اساساً این نوع جنایات را نخست کمونیست هادر کشورما آغاز کردند و نسل جوان حتی اطفال کمتر از ۱۵ ساله را با جنگ و اسلحه آشنا ساختند که سلسله آن تاهنوز به شدت ادامه دارد. کمونیست ها با رخنه در بین فامیل ها، جوانان معصوم را اغوانموده به ایدیالوژی منحط خویش مجذوب ساختند و از آنها به حیث سپر در برابرمنافع سیاسی و حزبی خویش استفاده کردند، چنانکه امروز گروه های دیگر نیز در عین راه روان استند. حکومت کمونیستی کابل هزارهاهزار جوان خوردسال را بطور اختطاف آمیز از کنار والدین شان و از راه مکتب و کار ربوده و مثل رمه گوسفندان که به قربانگاه برده میشوند ، آنها را به میدان جنگ درصف مقدم جبهه درچنان موقعیتی قرار دادند که باید در برابر مردم خود می جنگیدند و یا اگر فرار می کردند، توسط قوای حزبی و قوای شوروی در عقب جبهه به قتل می رسیدند. کمونیست ها جوانان معصوم را با این شکل فجیع در برابر هموطنان مسلمان شان قرار دادند و صدها هزار جوان نو شگفته را قربانی خواسته های پلید و خون آشام خود کردند. امروز اوضاع بازهم به همین منوال است.

حقیقت تلخ دیگر آنست که جوانان افغان از بس در جنگ، شهامت و استواری نشان داده و از تجارب و مهارت های جنگی درطول این مدت برخوردار بوده اند، اکنون بازار گرم "جنگندگی" بروی شان در مناطق جنگزده جهان باز شده است. افراد جنگی افغان حالا خریدار زیاد دارند و گروه های سیاسی بنامهای مختلف از قبیل اخوت اسلامی و غیره آنها را فریب داده ، در بدل پول به کشتارگاه های دیگران میبرند. آنها در جنگ کویت و عراق فرستاده شدند، در جنگ های بوسنیا، آذربایجان و کشمیر و غیره اشتراک کردند. آنهاحاضر اند جان عزیز خود را در راه بدست آوردن یک مشت پول قربان کنند زیرا غیر از جنگ ، دیگر حرفه و مسلکی را نیاموخته اند. این مسئولیت مستقیماً بدوش کسانی است که این جوانان را در راه قدرت طلبی خویش اغوا نموده و آنها را در بدل پول به خدمت حمایتگران خارجی خود قرار میدهند. به نظر من این یک نوع فحشای سیاسی و نظامی و یک جنایت بزرگ است.

ب- اسلحه و مهمات :

از آنجائیکه پروگرامهای جلب و جذب افراد با تمام زور و فشار در قوای نظامی حکومت کمونیستی کابل به نتیجه نرسید و همیشه به قلت مرد جنگی گرفتار بودند، روسها مخصوصاً بعد از خروج قوای نظامی خود از افغانستان تصمیم گرفتند تا کمبود مرد جنگی

را از طریق افزایش کمیت و کیفیت سلاح موازنه کنند. شورویها به این اساس سلاح های پیشرفته و متنوع را که بعضاً برای بار اول در جنگ افغانستان مورد آزمایش محاربوی قرار گرفت، نظر به ضرورت به پیمانه وسیع در اختیار حکومت دست نشانده گذاشتند، از جمله مثلاً ۲۰۰۰ راکت سکاد و یك تعداد وافر هلیکوپتر های ضد مرمی و رادار که به ارتفاعات پایان پرواز میکردند. در برابر این اقدام کشور های دوست جهاد در رأس آن ایالات متحده امریکا، نیز مجبور گردید تا برای ایجاد موازنه در برابر تجهیزات مدرن قوای کمونیستی کابل، انواع وسایل و تجهیزات معادل را در اختیار مجاهدین قرار دهند. یکی از موثرترین وسایل همانا راکت های ستنگر بود که تا آنوقت جزء اسرار نظامی امریکا محسوب می شد. ستنگر راکت های سبك وزن ضد طیاره است که هدف را بطور خودکار از بین میبرد و دارای قابلیت انتقال و عملیات ساده می باشد. این راکت ها واقعاً حربه بسیار مؤثر در شکست حملات هوائی قوای رژیم کابل بر ساحات تحت تسلط مجاهدین بودو نتایج بسیار مفید بهمراه داشت.

برعلاوه کیفیت سلاح، کمیت آن نیز اهمیت بسزا دارد و مقدار وافر انواع مختلف اسلحه که برای هردو طرف درگیر جنگ یعنی حکومت کابل از طرف شوروی و برای مجاهدین از طرف امریکا داده شد، افغانستان را به کدام اسلحه مبدل کرد.

هنگامیکه حکومت کمونیستی جای خود را به حکومت تنظیمی داد، مقادیر عظیم اسلحه در داخل در دست قدرت های تنظیمی و همکاران شان و هم یك مقدار آن بدست گروه های قومی و محلی افتاد. موجودیت اسلحه به پیمانه وسیع از نظر کمیت و کیفیت از یکطرف و کفایت و شهامت جنگی مردم افغانستان از طرف دیگر، کشور های همجوار را در تشویش و اضطراب انداخت که هر گاه یك حکومت مستقر و مردمی در افغانستان بوجود آید، خطرات زیاد متوجه همسایگان خواهد بود و مخصوصاً پاکستان از این ناحیه بسیار اندیشه داشت. حتی این موضوع توجه کشور های غیر همسایه را نیز به خود معطوف ساخته بود. چنانچه ورنتسوف سفیر روسیه در ملل متحد در رابطه با موضوع افغانستان سه سال قبل ضمن یك مصاحبه به صراحت بیان کرد که : "پلان ملل متحد را تطبیق میکنیم منتها چون هر دو طرف کافی سلاح دارند، میجنگند تا سلاح شان تمام شود و بعد ممکن برای انتخابات حاضر شوند". (آئینه افغانستان، شماره ۲۳- ۲۴، صفحه ۱۳، مارچ ۱۹۹۲).

امروز که از آن تحول سه سال میگذرد، باوجود جنگهای شدید و دوامدار نه تنها از مقدار اسلحه در افغانستان کاسته نشده است بلکه انواع سلاح جدید نیز در جنگهای اخیر به مشاهده میرسد و این خود نشانه واضح ورود اسلحه جدید با کیفیت بهتر به افغانستان در ظرف سه سال گذشته است که جوانب مختلف خارجی آنرا به اختیار گروه های وابسته خویش قرار میدهند. بطور عموم اسلحه جدید از طریق کشور های همسایه از راه زمین به افغانستان وارد و مستقیماً به گروه های وابسته به آن کشور ها تسلیم دادم میشود. گروه های که مناسبات شان با همسایه‌ها چندان مساعد نیست و یا

اینکه در انتقالات داخلی مشکلات دارند، میتوانند مایحتاج خویش را از طریق هوائی بدست آورند. خاصتاً جناح دولت. که در این اواخر با دشواری ها مواجه است، ضرورت خود را از طریق میدان هوائی بگرام و شیندند رفع میدارد.
قابل تعجب آنست اگر از جناحهای متخاصم پرسیده شود که اسلحه را از کجا بدست می آورند، همه می گویند که اسلحه دست داشته اسلحه سابق است که از شورویها به ارث گرفته اند و از اخذ اسلحه جدید همه به یك زبان انکار میورزند، در حالیکه هر یك طرف مقابل خود را متهم به اخذ پول و اسلحه از خارج می سازند. در اینجا حقیقت موضوع عیان است و آفتاب را نمی توان با دو انگشت پنهان کرد.

۵ - تخمین مصارف جنگ و طرق تمویل آن:

مصارف جنگی از نظر ماهیت بطور عموم بدو دسته تقسیم میشوند: یکی مصارف ثابت که مشتمل است بر مصارف اعاشه و اباته افراد و مصارف تهیه اسلحه و وسایل نقلیه، دیگر مصارف متحول که بیشتر شامل مهمات جنگی، جبه خانه و مواد سوخت نقلیات میباشد.
از آنجائیکه دسترسی به مبلغ مصارف بصورت واقعی میسرنیست، ناچار باید دست بدامن تخمین زد و از لابلای بعضی اظهارات مشهود، پی به اسرار نهفته مصارف نظامی برد. در رساله شماره دوم همین سلسله "افغانستان بسوی انفلاسیون سرسام آور" به اتکا بر اظهارات آقای سیاف قسمتی از مصارف را که شامل مصارف اعاشه و اباته بود، چنین تخمین نمودیم:

-- حزب اسلامی با (۲۵٪ قوا) ۶۵۰ ملیون افغانی در ماه،
-- جمعیت با (۲۵٪ قوا) ۶۵۰ ملیون افغانی در ماه،
-- جنبش شمال با (۲۰٪ قوا) ۵۲۰ ملیون افغانی در ماه،
-- اتحاد سیاف با (۱۵٪ قوا) ۳۹۰ ملیون افغانی در ماه و
-- حزب وحدت مجموعاً با (۱۵٪ قوا) ۳۹۰ ملیون افغانی در ماه .

به اساس تخمین فوق مصارف مجموعی اعاشه و اباته هر پنج جناح فوق بطور وسطی بالغ بر ۲۶۰۰ ملیون افغانی درماه و ۳۱۲ ملیارد افغانی در سال خواهد بود که البته در آن مصارف مهمات، وسایل جنگی، لوازم یدکی و پرزه‌جات و همچنان مصارف وسایل ترانسپورتی به خصوص مواد سوخت شامل نیست. هر گاه مصارف اعاشه و اباته را (۱۰٪) مصارف مجموعی (مشتمل بر همه مصارف ثابت و متحول) فرض کنیم، در آنصورت مصارف مجموعی جنگ در افغانستان بالغ بر یك مبلغ سر سام آور ۳۰۰۰ ملیارد افغانی در سال خواهد گردید. هر گاه بخواهیم این مبلغ را به دالر امریکائی افاده کنیم (با نرخ تبادله یك دالرمعادل ۳۵۰۰ افغانی) مصارف مجموعی جنگ در کشور ما در حدود ۱۰۰ ملیارد دالر در سال خواهد بود.

اکنون سوال در اینجاست که این مبلغ گزاف چگونه و از کدام مرجع تدارک میگردد؟ اگر گفته شود که این تخمین غیر قابل باور است و مصارف جنگ به هیچ وجه به همچو مبلغ نمی رسد، پس بیائید این تخمین را به یك حد اقل ۱۰ ملیارد دالر یعنی (۹۰٪) تقلیل دهیم . در اینصورت سوال بازهم به همان شدت خود باقی می ماند که چگونه و از کدام مرجع این مصارف تمویل می گردد؟ اگر دولت کابل یك قسمت نا چیز این مصارف را از راه نشر نوت تمویل میکند، سوال در مورد قسمت های باقیمانده آن جداً مطرح است. تنظیم ها و جناح های دیگر که زمینه نشر نوت در اختیار ندارند ، چگونه قادر به تحمل وتدارک این مصارف خواهند بود؟ چپاول دارائی های عامه و افراد، قاچاق و غیره به حیث منابع مؤقت عاید با تمام عدم مشروعیت آن، بازهم نمی تواند جوابگوی این مصارف باشد. پس منطقاً هیچ راه دیگر وجود ندارد مگر امداد های جنسی و نقدی حمایتگران خارجی که البته امداد جنسی به شکل اسلحه، مهمات ، جبهه خانه ، وسایل موتوریزه و ازهمه مهمتر مواد سوخت ، تسلیم گروه های وابسته خواهد شد و امداد نقده به اسعار قوی که در بازار های داخلی و ممالك همجوار تسعیر گردیده و به جیب گروه های مربوطه به منظور تشدید جنگ ریختانده میشود.

در این اواخر معین وزارت خارجه دولت کابل در بیانیه خود در ستاکهلم مصرف یك ماهه طالبان را در حدود ۱۵ ملیون دالر تخمین کرد و پرسید که این مبلغ از کجا بدست می آید. هرگاه از جناب آقای معین پرسیده شود که مصارف گروه شما از کجا کارسازی میگردد، مصارفی که چندین برابر آن مبلغ میباشد؟ شاید یك قسمت آن از طریق نشر پول تدارک شود ولی قسمت اعظم آن مثل دیگر گروه هاباید از خارج بدست آید زیرا در داخل کشور هیچ منبعی وجود ندارد که به این پیمانه عاید از آن حصول شود. شیخ محمد آصف محسنی اخیراً در برابر یك سوال در زمینه چنین گفت : " شما فکر می کنید جنگهائیکه صورت میگیرد، پول نمی خواهد؟ مصرف یکماه برج قوس ۱۳۷۳ دسته مزاری در غرب کابل به یك ملیارد و هفتصد و هشتاد ملیون افغانی رسیده بود. کاغذ هائیکه بدست برادران افتاده و اسنادیکه موجود است، همین مبلغ و صورت مصرف را نشان میدهد. آیا این پولها از داخل آمده است؟ اینها را کشت کرده اند یا این پولها از خارج مزتها می آید؟" (مصاحبه شیخ محمد آصف محسنی ، منتشره امید، شماره ۱۶۴، صفحه ۷، مورخ ۱۲ جون ۱۹۹۵).

به این اساس واضح میشود که ادامه جنگ، ضرورت به مواد جنگی و پول دارد که جناح های مربوطه را به خارج شدیداً وابسته می سازد. با ادامه اوضاع این وابستگی تا آنجا تقویه می یابد که اراده گروه ها مطلقاً در اختیار خارج و تابعیت از آن قرار میگیرد.

مبحث ششم

اهمیت ستراتژیک افغانستان و انگیزه مداخلات خارجی

۱ - یک سوال مهم و اساسی:

از مباحث گذشته دو نتیجه کلی ذیل بدست آمد :
یك : اضمحلال قدرت مرکزی و فرو پاشی ساختمان سیاسی و اداری دولت که با کودتای شوم ثور آغاز گردید و در طول سه سال حکومت تنظیمی به اوج خود رسید، موجب شد تا از هر کنج و کنار کشور عناصر مختلف سر بلند کنند و به سویه ملی، ولایتی و یا محلی طالب قدرت سیاسی مستقل و یا نیمه مستقل گردند. این هواخواهان قدرت اعم از گروه های ایدیالوژیکی، تنظیمی، قومی- زبانی- مذهبی، شخصیت های مؤثر محلی و حتی و قاچاقبران هر یك میخواهند در این تنور داغ کشور نان خود را بپزند و به منظور تثبیت قدرت و حکمروائی خویش از اوضاع بی لجام موجود استفاده اعظمی نمایند.
دو : در کشوریکه قدرت مرکزی بدست یك عده تفنگداران خودکام از هم فروپاشیده و قانون و اداره وجود ندارد، رسیدن به قدرت سیاسی فقط از یك راه میسر است آنهم جنگ. از اینجاست که جنگ و ستیز در مدت هفده سال بخصوص در سه سال اخیر سر لوحه همه فعالیت ها و اقدامات گروه های قدرت طلب بوده است.
اکنون مسألهٔ مهم در رابطه به ادامه جنگ و گسترش روزافزون آن همانا سوال پول و اسلحه است که از کجا، چگونه و تحت کدام شرایط بدست می آید. آنچه مسلم است اینکه کشور ما هرگز سازنده این همه پولهای بیشمار و این همه اسلحه وافر نیست بلکه کشور های دیگر اند که روی علایق خاص سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به این آتش افروخته هیزم می پاشند و یا اعطای پول و اسلحه به گروه های وابسته به خویش جوی خون را در کشور ما جاری میسازند.
در اینجا میخواهم به یك سوال دوست گرامی و دانشمندم آقای سیدطیب جواد توجه را معطوف دارم که در یکی از نوشته های خود چنین مطرح کرده اند: "همه از احمد ومحمود تا کلبی و مسعود مسبب و مسئول مصیبت های جاری کشور ما را، مداخلات قدرتهای خورد و ریزه خارجی و کشور های همسایه میدانند. در موجودیت غرض و مرض خارجیان من شك ندارم. اما اگر این رهبران و امیران طبق ادعای خود شان، همو مسلمانان بپرمدعا و سر به کف اند که با عساکر متجاوز ابر قدرت شوروی یکه و

روز از آفتاب می ترسد و دریا ها از آب
شنیده ام که در دیار من
آرزوها در کفن مردگان پناه می برند
و گدایان بر خانه گرسنگان
پدران در رؤیای گندم، در خرمن گاه بخواب می روند
و مادران برای سفره‌ی شب یتیمان
جگرهای بریان خود را در سیخ می کشند
شنیده ام که
نوزادان بجای شیر، پستان های مادر را می خورند
شنیده ام که
کسی نیست که زخم های باز دیوار ها را
مرحم بگذارد
کوچه ها از صدای بمب و راکت
در شکستن استخوان های شیشهٔ پنجره
درد خود را جیغ می کشند
شنیده ام که زمستان با برف
عدهٔ فرزندان برهنگان را یخ می بندد
شنیده ام که
جوانان سخت عاشق می شوند
عاشق درختان میوه
و عروسان چشمان خود را
با زغال آرایش می کنند
شنیده ام که
گوسفندان بجای علف، گوشت آدم می خورند
و فردا ....
فردا جز فکر لحظه‌ی تخم گذاشتن یك مرغ
مفهوم دیگر ندارد *
(شگوفه بهار - برگزیده سروده های بهار سعید الحان ، صفحه ٢٦١ - ٢٦٢)

تنها جنگیدند. . . . پس چه شد که حالا از پس چند جنرال جاسوس خانه یك کشور همسایه و یا چند تا شهزاده بیمار و ملای بی کمال عرب و عجم برآمده نمیتوانند؟ مگر افسون این مداخله گران تازه چه هست که امیران و قوماندانی که صد ها هزار عسکر سرخ را شکست دادند، حالا صرفاً بوسیله چند تا اجنت اجنبی هر کدام در کنجی در قوطی شده‌اند و باعث و ناظر تباهی مردم شان هستند؟".

این سوالیست که اغلب هموطنان ما مطرح میدارند ولی جواب آنرا طور لازم تا هنوز دریافت نداشته‌اند. ازآنرو در این مبحث بهترین فرصت میسر خواهد بود تاضمن ادامه مطلب، به جواب سوال فوق نیز پرداخته شود.

۲ - نگاهی به اهمیت ستراتژیک افغانستان :

هر کشور دیگر را با اقلیم مساعد، وادی های سرسبز و اراضی حاصلخیز می بینم و آنرا با عالم ها سنگ و ریگ، کوه و دشت، خشکی و کم حاصلی سرزمین آبائی خود مقایسه میکنم، دلم گرفته میشود که چرا خدای متعال مقداری از آن غنا را بما ارزانی نکرده است. این سوال همیشه ذهن مرا بخود معطوف می سازد که چه چیزی در طول تاریخ موجب گردیده تا قدرت های بزرگ، چشم حرص و آز به کشور پر از کوه و سنگ ما بدوزند و در تسخیر ویا بدام انداختن آن در رقابت و ستیز فزاینده برآیند؟ جواب این سوال را بعد از تدقیق فراوان در اهمیت ستراتژیك این سرزمین یافته ام که مشکل است بگویم آیا این موضوع برای ما یك نعمت بوده یا وسیله زجر ومحنت؟

اگر از گذشته های دور بگذرم، میتوان اهمیت ستراتژیك افغانستان را در طول دو قرن اخیر در سه مرحله چنین خلاصه کرد:

مرحله اول - دوره استعمار کهن :

در این دوره کشور ما با موجودیت روسیه تزاری در شمال و اشغال نیم قاره هند توسط قوای انگلیس در جنوب متواتر مورد تاخت و تاز دو قدرت رقیب یعنی روسیه و انگلیس قرار گرفت و به گفته یکی از مؤرخان افغانستان درآنوقت بین خرس و شیر حائل بود. انگلیس که آرزو نداشت سرزمین هند با روسیه هم سرحد گردد، سعی کرد تا افغانستان رابه حیث یك کشور حائل (Buffer State) در موقفی نگهدارد که زمام امورش غیر مستقیم بدست آنها باشد. ازآنرو انگلیس هابرای اطمینان خاطر بر روسیه فشار آوردند تابه تعیین سرحدات شمالی افغانستان بپردازند. همچنان برای آنکه دهلیز هرات را جهت مراقبت داشته باشند، ایران رااز حمله و تسلط بر هرات برحذر داشتند و سعی کردند تا سرحدات غربی افغانستان را با ایران نیز تثبیت نمایند. انگلیس ها در بدل اینکار قسمتی از خاک افغانستان را جدا کردند تا از آن به حیث پایگاه وسیع نظامی جهت اداره منطقه استفاده کنند. در این دوره باوجودیکه انگلیس ها چند بار به

افغانستان لشکر کشی کردند و باشکست مواجه شدند، هرگز نخواستند با شدت بیشتر به اشغال قطعی کشور ما بپردازند زیرا در غیر آن بهانه حمله نیز به روسها داده می شد. افغانستان در این دوره طولانی که بیش از یکنیم قرن دوام کرد، به حیث یك کشور "حائل بین دو ابر قدرت" متحمل مداخلات همه جانبه و دوامدار قدرت های مذکور گردید که در مجموع تاریخ مبارزات مردم ما را در برابر استیلای بیگانه در طول قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰ میسازد. با وجودیکه این دوره با خروج انگلیس ها از منطقه و آزادی هند و در عین زمان تشکیل دولت پاکستان در ختم جنگ جهانی دوم به پایان رسید، اما آثار ملالت بار آن که در عمق ساختمان اجتماعی جامعه ما نفوذ کرد و ازآنوقت تا حال ریشه های عمیق آن حیات سیاسی کشور مارا تحت تأثیر دارد.

مرحله دوم - دوره جنگ سرد :

هنوز دود سیاه جنگ عمومی دوم از فضای سیاسی جهان محو نشده بود که امریکا و شوروی به حیث دو ابر قدرت جدید در صحنه سیاست بین المللی تبارز کردندو به رقابت های قدرت طلبانه در عرصه جهانی پرداختند. این دوره که تقریباً نیم قرن دوام کرد، بنام جنگ سرد بین شرق و غرب یاد میشود. سیاست توسعه جویانه شوروی بخصوص هدف رسیدن به آبهای گرم هند، امریکا را بر آن داشت تا با تشکیل پیمان نظامی "سنتو" مشتمل بر کشور های عراق، ترکیه، ایران و پاکستان سد راه نفوذ شوروی به آن ممالك گردد. سیاست بیطرفی افغانستان در زمان جنگ عمومی دوم و ادامه آن به حیث یك سیاست عنعنوی از یکطرف و شمول پاکستان در پیمان سنتو با موجودیت اختلافات سیاسی بین افغانستان و پاکستان از طرف دیگر موجب شد تا امریکا به دوستی با افغانستان کمتر توجه نماید. امریکا تشویش داشت که با حمایت مستقیم از افغانستان احتمالاً به عکس العمل جدی شوروی مواجه خواهد شد. از آنرو راضی بود اگر افغانستان به حیث یك کشور مستقل اما حائل بین شوروی و کشور هم پیمان امریکا یعنی پاکستان قرارداشته باشد ولو که نزدیکی افغانستان به شوروی تدریجاً بیشتر گردد. امریکا هیچگاه تصور نمیکرد روزی شوروی به افغانستان حمله کند و این سر زمین را در حیطه تصرف خود در آورد. وقتی اینکار در سال ۱۹۷۹ بطور غیر مترقب صورت گرفت، علایق خفته امریکا در مورد افغانستان دفعتاً بیدار گردید و متوجه شد که قدم دوم این حمله متوجه پاکستان خواهد بود. این حالت واضحاً منافع سیاسی امریکا را در منطقه جریحه دار می ساخت. ازآنرو افغانستان برای باردیگر از لحاظ سیاسی اهمیت خاص ستراتژیك را کسب کرد و امریکا تصمیم گرفت در جهاد افغانستان که تازه از طرف مردم آغاز شده بود، سهیم شود. جهاد افغانستان مدت چارده سال از حمایت مالی و نظامی امریکا آنهم از مجرای حکومت پاکستان برخوردار بود تا آنکه با ریختن خون هزارها فرزند افغان، که روح شان شاد باد، شوروی نه تنها از افغانستان مجبور به خروج گردید بلکه نظام سیاسی آن کشور به حیث یك ابر قدرت از هم پاشید. امریکا با کسب لقب قهرمان جنگ سرد، به هدف خود نایل آمد و مردم افغانستان را با همه

ویرانی ها و مصیبت های ناشی از آن بدست فراموشی سپرد.

مرحله سوم - دوره جدید:

بعد از سقوط شوروی تصور می شد که افغانستان اهمیت ستراتژیک خود را از دست داده و دیگر ضرورت عطف توجه به آن کشور احساس نمی گردد ولی دیری نگذشت که انکشافات جدید در منطقه پدیدار گشت و در اثر آن اهمیت ستراتژیک افغانستان نه تنها ازنظر سیاسی بلکه ازهمه بیشتر از لحاظ اقتصادی توجه جدی یك تعداد ممالك مخصوصاً کشورهای منطقه را به خود معطوف ساخت. انکشافات جدید را میتوان بطور کل و با اختصار چنین بیان کرد:

۱ - یکی از عمده ترین نتایج فروپاشی شوروی، ایجاد پنج کشور مستقل اسلامی آسیای مرکزی است: قزاقستان، قرغزستان، ازبکستان، تاجکستان و ترکمنستان که همه از جمله کشور های محاط به خشکه بوده، از نظر اقتصادی با وجود منابع سرشار طبیعی در فقر و کمبود مواد صنعتی مواجه میباشند. با اختصاصیت های تولیدی که از طرف دستگاه شوروی سابق بر اقتصاد این کشور ها تحمیل شده بود، اکنون کشور های مذکور ضرورت مبرم به انکشاف تجارت و دسترسی به مارکیت های مواد دارند در اثر این خصوصیت یك میلان دو جانبه به وجود آمد تا از یکطرف کشور های مذکور دروازه های خود را بروی کشور های دیگر باز کنند و کمبود های خویش را از طریق واردات تکافو نمایند و از طرف دیگر کشور های صنعتی جهان در صدد اشغال بازار های جدید در آن کشور ها برآمده اند. کشور های ایران، پاکستان و ترکیه با استفاده از زمینه های مشترک دینی، نژادی و فرهنگی نخست به تأسیس یك سازمان همکاری اقتصادی (Economic Cooperation Organization (ECO) "ایکو" (مبادرت ورزیدند تا بدانوسیله امکان اشتراک سایر کشور های منطقه را در آن سازمان فراهم سازند. پنج کشور آسیای مرکزی نظر به مشکلات محاط بودن به خشکه تصمیم گرفتند در این سازمان کسب عضویت کنند و متعاقباً افغانستان و جمهوری آذربایجان نیز در آن شامل شدند که بدینترتیب تعداداعضای ایکو مجموعاً به ده کشور رسید.

سوال اساسی برای پنج کشور آسیای مرکزی این بود که چگونه و از کدام طریق راه ترانزیتی به بحر هند پیدا کنند زیرا راه بحیره سیاه نظر به عدم ثبات اوضاع سیاسی و هم از نظر مشکلات طبیعی یك منطقه دشوار و غیر مطمئن بود. از آنرو فقط دو امکان زیر نظر آنها قرار داشت: یکی استفادهٔ از بندر عباس از طریق ایران و دیگر از بندر کراچی از طریق پاکستان. این وضع رقابت جدی را بین ایران و پاکستان بوجود آورد که بعداً از آن سخن خواهیم گفت.

۲- باآنکه کشور های آسیای مرکزی همه مسلمان اند، اما از نفوذ بنیادگرائی اسلامی و صدور آن به کشور های خویش جداً بیم دارند چنانچه وزیر خارجه قزاقستان در کنفرانس ایکو منعقده کویته - پاکستان به صراحت بیان کرد: "بنیادگراها باید از اوضاع تاجکستان پند گرفته باشند، ما همکاری خود را با کشور های ایران، عربستان

سعودی و افغانستان قطع خواهیم کرد اگر آنها بنیادگرالی را ضم اموال به کشور های ما صادر کنند".

۳ - تقویه روز افزون مناسبات نزدیك روسیه با رژیم ایران توجه امریکا را مجدداً به منطقه معطوف ساخته است. امریکا اندیشه دارد که مبادا ایران به قدرت زروی در منطقه مبدل گردد. حکومت روسیه تمام توصیه‌هاو خواهشات امریکا را در این زمینه نادیده گرفته و با استحکام مزید روابط، به آماده گی خود در انتقال تکنالوژی زروی که مدعی استفاده آن در راه صلح آمیز است، به رژیم ایران همچنان اصرار میورزد. این حادثه مناسبات روسیه و امریکا را تا حدی تحت الشعاع قرارداده است.

۴ - بعد از جنگ عراق توجه اساسی امریکا به سمت رژیم ایران مبذول گردیده زیرا به زعم امریکا ایران مرکز عمده صدور بنیادگرالی و تروریسم بین المللی میباشد. هرگاه ایران به نفوذ خود در منطقه و جهان اسلام بیفزاید و در عین زمان مجهز به سلاح زروی گردد، در آنصورت منافع سیاسی امریکا و دوستانش در منطقه به خطر مواجه خواهد شد. بنابرآن حکومت امریکا از مدتیست در صدد تجرید ایران برآمده طوریکه در قدم اول با ایجاد یك کمر بند نظارتی به همکاری کشور های دوست خود در منطقه آرزومند کنترول غیر مستقیم سرحدات شمالی و شرقی آن کشور میباشد و در قدم دوم با تحریم اقتصادی که اخیراً در برابر رژیم ایران رویدست گرفته، میخواهد از نظر اقتصادی و سیاسی رژیم آنکشور را مستقیماً تحت فشار قرار دهد.

۵ - ترکیه از مدتی به اینطرف در صدد همبستگی کشور های ترک نژاد برآمده که مشتمل بر کشور های آذربایجان، قزاقستان، قرغزستان، ترکمنستان و ازبکستان میباشند. تا حال دو بار جلسه سران این کشور ها در استانبول دایر گردیده و میخواهند زمینه تشکیل یك فدراسیون کشور های ترک نژاد را فراهم سازند. البته یکی از اهداف عمده این اقدام، همانا تشکیل یك جناح متحد در جنوب روسیه و شمال ایران میباشد تا از یکطرف مانع نفوذ مجدد کمونیست ها در کشور های ترک نژاد گردند و از طرف دیگر از صدور بنیادگرالی و گسترش نفوذ ایران در آن کشور ها جلوگیری بعمل آید و در عین زمان کمربند نظارتی در شمال ایران بسته شود.

٦ - اخیراً امریکا متوجه شده است که با وجود متلاشی شدن شوروی، کمونیزم هنوز هم در زیر خرابه های آن کشور در جنبش و حرکت میباشد و حتی سر خود را از جمهوریت های اسلامی آسیای مرکزی بلند کرده است. این موضوع بار دیگر توجه جدی امریکا را به انکشافات سیاسی منطقه و خطرات احتمالی نفوذ کمونیست ها در کشور های آسیای مرکزی و حتی افغانستان جلب نموده است.

۷ - بعد از ختم جهاد در افغانستان و سقوط شوروی عطش امریکا در حمایت از پاکستان نیز فروکش کرد و بجای آن امریکا غرض آوردن فشار بر چین میلان دوستی را بسوی هند، رقیب پاکستان بیشتر ساخت. به این منظور امریکا پاکستان را ملزم به تلاش های ساخت که میخواهد به یك نیروی زروی تبدیل شود و هم اینکه پاکستان

مبدل به مرکز تربیه تروریست های بین المللی و مرکز قاچاق مواد مخدره گردیده، ادعای دیگری بود که امریکا به پاکستانفشار آورد و در اثر آن فاصله بین آن دو کشور در زمان صدارت نوازشریف بیشتر گردید. علاوتاً امریکا از پاکستان می خواست تا موقف خود را در برابر ایران روشن سازد و از حمایت سیاست های بنیادگرایانه اسلامی دوری جوید. با رویکار آمدن خانم بوتو مناسبات امریکا و پاکستان تغیر جدی کرد و در اثر آن حکومت پاکستان بار دیگر موفق به جلب حمایت امریکا گردید که اثرات آنرا بعداً مورد بحث قرار خواهیم داد.

٨ - مناسبات نزدیك و دوستانه چین و هندوستان هریك بطور مجزا با رژیم ایران انگیزه دیگر بود که مؤید ضرورت تحکیم دوستی مجدد امریکا و پاکستان گردید زیرا چین و هند هر دو در امور تحقیقات زروی از جمله کشور های دارای وسایل و تجهیزات لازم میباشند.

٩ - بعد از فروپاشی شوروی و استقلال پنج کشور اسلامی آسیای مرکزی، ازبکستان سعی جدی کرد تا نقش شوروی سابق را به حیث یك کشور قوی بین چارکشور دیگر بعهده گیرد. واضحاً این خواسته مورد قبول هیچ یك از آن کشور ها قرار ندارد. موجودیت اختلافات ارضی و ملیتی بخصوص بین ازبکستان و دو همسایه شرقی و غربی آن یعنی تاجکستان و ترکمنستان موجب گردیده تا نفوذ روسها در دو کشور مذکور بیشتر گردد، چنانچه همین حالابنام حمایت از حکومت تاجکستان و جلوگیری از قدرتمندی بنیادگرایان و ملیگرایان تاجکی قوای نظامی روسیه در تاجکستان مستقر شده است. با موجودیت این وضع و حضور نظامی مجدد روسیه در منطقه، جمهوری ازبکستان موقف خود را در خطر دیده و میلان بیشتر بسوی غرب پیدا کرده است چنانچه با اعلام تحریم اقتصادی امریکا در برابر ایران ، جمهوری ازبکستان از جمله اولین کشور های بود که حمایت خود را از سیاست امریکا ابراز کرد. این اقدام ازبکستان معنی می دهد که آن کشور پشت را به روسیه کرده و خواسته است در حلقه دوستان امریکا در منطقه در آید. به این ترتیب ازبکستان اولین کشور آسیای مرکزی است که رسماً در موقف دوستی نزدیك با امریکا قرار میگیرد. تاثیرات عمده این اقدام را بعداً بررسی خواهیم کرد.

١٠ - نفوذ روز افزون روسیه بر تاجکستان و باز نمودن باب مذاکرات با دولت تنظیمی و همچنان گشایش احتمالی مجدد سفارت روسیه در کابل از جمله انکشافات و رویداد های مهم دیگر است، که پیرامون آن صحبت خواهیم کرد.

٣ - افغانستان محور اصلی رقابت ها :

با ملاحظه انکشافات عمده سیاسی و اقتصادی که بعد از فروپاشی شوروی بوجود آمد،

افغانستان اهمیت ستراتژیك خود را که برای مدت کوتاه از دست داده بود، مجدداً کسب نمود و بار دیگر توجه یك تعداد کشور های علاقمند را به خود جلب کرد. کشور های منطقه اکنون بخوبی میدانند هر کشوری که موفق شود افغانستان را بطور مستقیم یا غیر مستقیم تحت نفوذ خود داشته باشد، به آسانی خواهد توانست چرخ های سیاسی و اقتصادی منطقه را به نفع خود بچرخاند زیرا کلید دو پلان عمده که امریکا و کشور های علاقمند خواستارتطبیق آن در منطقه می باشند، در افغانستان قرار دارد. زیرا از یکطرف کمربند نظارتی در ماورای سرحدات شمالی و شرقی ایران بدون موافقه و همکاری مستقیم افغانستان بسته شده نمی تواند، ازطرف دیگر تا زمانیکه از خطوط ترانزیتی افغانستان استفاده نگردد، پلانهای سازمان همکاری اقتصادی (ایکو) مبنی بر قایم کردن روابط تجارتی با پنج کشور آسیای مرکزی به مشکلات جدی مواجه خواهد شد. استفاده از خطوط ترانزیتی افغانی بخصوص برای پاکستان که اکنون آینده خود را در دسترسی به مارکیت های آسیای مرکزی میداند، یك مسأله حیاتی بشمار می آید در غیر آن پاکستان به هیچ وجه قادر نخواهد بود در حلقه ایکو هدف مطلوب خود را برآورده سازد. واضح است اغلب کشور های صنعتی جهان که علاقمند روابط اقتصادی با کشور های آسیای مرکزی میباشند، نسبت عدم ثبات اوضاع سیاسی در ایران، می خواهند نظر به ثبات اوضاع این مناسبات از طریق پاکستان صورت گیرد. از اینجاست که یکتعداد کشور های صنعتی به تحکیم موقف پاکستان می پردازند. للنادر این دستکش چندین دست دیگر نیز جا گرفته و هر یك به نوبه خود بطور مستقیم و غیر مستقیم می کوشد تا از نقش فعال پاکستان در منطقه حمایت کنند. چنانکه دیده شد در سفر نصیرالله بابر وزیر داخله پاکستان به ولایات غربی و جنوب غربی افغانستان که به منظور گشایش راه ترانزیتی سپین بولدک - تورغندی در سال گذشته مقارن همین وقت صورت گرفت، سفرای پنج کشور صنعتی (امریکا، انگلستان، ایتالیا، کوریای جنوبی و چین) نیز با وی همراه بودند.

از آنجائیکه حکومت ایران به شدت به سوی تجرید سیاسی از طرف غرب کشانیده میشود و از آنجائیکه پاکستان بار دیگر به حیث چرخاننده چرخ های منافع غرب در منطقه به حرکت آمده است، و هم از آنجائیکه تطبیق این پلان بدون جلب همکاری افغانستان با پاکستان میسر نیست، کشور های رقیب امریکا از جمله روسیه و چین تلاش دارند از نفوذ پاکستان در افغانستان جلوگیری نمایند تا بدینوسیله از یکطرف اکمال کمربند نظارتی را در ماورای سرحدات ایران و تجرید سیاسی آن کشور را خنثی سازند و از طرف دیگر از نفوذ امریکا در منطقه بکاهند. هندوستان به حیث رقیب سیاسی سر سخت پاکستان نیز می کوشد تا از استحکام موقف پاکستان در منطقه جلوگیری کند و از آنرو بر علیه نفوذ پاکستان در افغانستان دست یکار شده میلان بیشتر به همکاری با روسیه و ایران نشان میدهد. عربستان سعودی که از جمله دوستان نزدیك امریکا در منطقه است، از مدتها قبل مناسبات سیاسی حسنه باایران ندارد، خود بخود در جناح

ترکیه و پاکستان اخذ موقع مینماید. با این ترتیب افغانستان به یك مرکزجدی رقابت های گروپی کشور های منطقه و میدانْ تاخت و تاز های ایشان مبدل گردیده و هر یك سعی دارد به نحوی در این میدان زورآزمائی نقش خود را ایفا کند.
در این بازی هدف اصلی پاکستان آنست تا یك حکومت مقتدر و مستقر را در افغانستان تاسیس کند که کلید اصلی و اختیار کلی آن بطور غیرمحسوس و غیر مستقیم بدست پاکستان باشد. پاکستان برای رسیدن به این هدف از آغاز جهاد سعی بلیغ کرد ولی خوشبختانه با وجود دسایس متعدد تا حال به این آرزوی دیرینه خود موفق نگردیده است. ایران بر عکس طرفدار ایجاد یك حکومت مقتدر و مستقر به هر شکل که باشد، اعم از یك حکومت ملی و یا یك حکومت پوشالی در افغانستان نیست مگر حکومتی که با خواسته های ایران سازگار باشد ویا اقلاً از همکاری با رقبای ایران دوری جوید. ایران در شرایط فعلی با موجودیت انارشی و جنگ در افغانستان راضی است زیرا با انارشی و جنگ از یکطرف پروژه کمر بند نظارتی غرب خنثی میشود از طرف دیگر زمینه آن مساعد میگردد که بندر عباس مورد توجه بیشتر در مناسبات اقتصادی با آسیای مرکزی قرار گیرد.
در این میان امریکا یگانه کشوریست که هدف آن بیشتر سیاسی و کمتر اقتصادی میباشد. امریکا متیقن است اگر حکومت ملی و مردمی مستقر و مرکزی فارغ ازهر نوع مداخله خارجی در افغانستان بوجود آید، بازهم به دو هدف سیاسی خود که یکی نظارت غیر مستقیم بر سرحدات شرقی ایران و دیگر جلوگیری از نفوذ مجدد روسها در منطقه است، به سهولت و اطمینان بیشتر خواهد رسید. گذشته ازآن بوجود آمدن استقرار سیاسی در افغانستان از چند لحاظ دیگر نیز برای امریکا موجب اطمینان خاطر میشود از جمله کنترول مواد مخدره و جلوگیری از انکشاف مزید تروریسم بین المللی که متاسفانه با اوضاع موجود در افغانستان این عوامل، موجبات درد سر عظیم را برای غرب، مخصوصاً امریکا بار آورده است.
در اینجا باید خاطر نشان کرد که افغانستان تنها میدان تاخت و تاز های سیاسی حکومات کشور های منطقه نیست بلکه گروه های سیاسی و غیر سیاسی آن کشور ها نیز علایق خاص به جریانْ مسایل در افغانستان دارند و میخواهند اهداف خود را مجزا از سیاست حکومت های متبوعه خویش در کشور ما پیش ببرند. در پاکستان حزب جماعت اسلامی، حزب جمعیت العلما، همچنان‌ای - اس - آی و غیره هر یك مستقلانه علایق وافکار سیاسی خویش را در این مدت هفده سال پیش برده اند. در ایران جناح دولت و جناح ولایت فقیه با روش های مختلف در امور افغانستان دست میزنند. در عربستان سعودی پالیسی حکومت آن کشور با روش گروه های مذهبی و وهابیون افراطی درآنجا فرق دارد و هر یك با ذرایع مختلف در صدد پیشبرد مرامهای خود در افغانستان میباشند. به همین ترتیب گروه های دیگر بنیادگرایان اسلامی در سائر کشور ها علایق نزدیك به جریانات داخلی افغانستان دارند. چنانکه مراکز تروریستی بین المللی به نوبه

خود از اوضاع بی سرو سامان افغانستان استفاده برده به تربیه گروه های تروریستی می پردازند. مثال های وافر در مورد عربْ ها و یك تعداد دیگر موجود است که در افغانستان تربیه نظامی و جنگی دیده و اکنون در کشور های خویش و مناطق دیگر اعمال تروریستی را انجام می دهند. حتی در این اواخر اطلاعاتی در مورد فعالیت های پوهنتون "دعوت و جهاد" مربوط به حزب اتحاد اسلامی سیاف که از طریق گروه های افراطی وهابی عربستان سعودی در پشاورتمویل میشود، در اخبار بین المللی منعکس گردیده و حاکی از آنست که این موسسه عمده ترین مرکز تربیه نظامی ملیشه های اسلامی در جهان محسوب میشود. (A School named 'Holy War.' by John F. Burns, (New York Times; reprinted in San Jose Mercury News, March 20, 1995. Pg F1)

دراین اواخر مدارس دینی که در زمان ضیاالحق در پاکستان از طریق آن حکومت تقویه و فعال گردیده بود، نهال دیگری است که در راه استفاده و بهره برداری سیاسی در پاکستان غرس شده، چنانچه از مدتی به اینطرف برخورد های شدید بین قوای امنیتی و یك تعداد کسانیکه بنام انفاذ شریعت اسلامی قیام نموده و دست به اسلحه برده اند، رخ داده و امنیت محلی را برهم زده است. این وضع در افغانستان نیز از طریق اقدامات مشابه از طرف گروه طالبان به مشاهده می رسد.

راجع به مواد مخدره و انکشاف معاملات آن راپور های مستند در دست است که: "در مناطق سرحدی افغانستان و پاکستان تا سال ۱۹۷۹ به ندرت میتوان محلی را سراغ نمود که در آن تولید هیرولین صورت گرفته باشد.... در سال ۱۹۹۱ این وضع تغیر کرد و مقدار ۷۰ تن متریك هیرولین خاک پاکستان را به مقاصد مختلف جهان عبور نمود". خیبر ایجنسی میگوید: "حوالی سال ۱۹۷۹ بود که خارجیان خاصتاً امریکائی ها و آلمانها دیوانه وار به این نواحی سرازیر شدند و لوازم تصفیه تریاک را به خود آوردند... و در آن وقت تنها یك لابراتوار سیار تصفیه تریاک در لندی کوتل موجود بود. سال بعد تعداد این لابراتوار ها به ۲۲ رسید تا حدی که در سال ۱۹۸۷ در آن ساحه بیش از ٦۰ لابراتوار در فعالیت بودند. این ارقام بعداً به بیشتر از ۱۰۰ لابراتوار سیار افزایش یافت". (ترجمه و تلخیص مقالات فرانتر پوست، شماره های ماه دسمبر ۱۹۹۴ تحت عنوان "کوکنلو"، محمد نعیم مجددی، منتشره امید، شماره ۱۳۳ مورخ ۷ نوامبر ۱۹۹۴).

اکنون که حکومت پاکستان برای جلب خاطر امریکا پروگرام کنترول مواد مخدره را در پیش گرفته است، گروه های شریك در این معاملات که اغلب شخصیت های بزرگ و [illegible] پاکستانی اند، فعالیت های خویش را از پاکستان به داخل افغانستان انتقال داده و افغانستان را به مهد تولید تریاک تبدیل کرده اند چنانچه ارقام رسمی در سال ۱۹۹۰ می رساند: "افغانستان به تنهائی میتواند سه هزار تن تریاک در سال تولید کند... این مقدار تقریباً مساوی با مقدار تریاکی است که در تمام جهان تولید میشود". (نوشته رابرت فریدمن از نشنل تایمز، منتشره امید، شماره ۷۱ مورخ ۳۸

اگست ۱۹۹۳). با اساس تخمین های منابع ملل متحد، قاچاق مواد مخدره بین افغانستان و پاکستان در سال گذشته بالغ بر ۵۰ ملیارد روپیه پاکستانی تخمین میشود. (احمد رشید، فاراِیسترن ایکونومیک ریویو، مورخ ۱۱ می ۱۹۹۵).

٤ : پاسخ به سوال :

به اساس این تحلیل میتوان به سوالیکه در آغاز این مبحث مطرح کردیم چنین جواب داد: ابعاد خارجی قضیه افغانستان اعم از کشور های منطقه، گروه های سیاسی علاقمند، سازمانهای تروریستی و قاچاقبران هر یك به حیث قدرتهای متشکل، فعال و نیرومند سعی دارند تا فضای سیاسی افغانستان را بر وفق خواسته های خود تغیر دهند و محیط مساعد نشو ونما را برای منافع و امیال خود در این سرزمین آماده سازند. آنچه بطور کل از اقدامات چند جانبه ابعاد مذکور منتج میشود آنست که تاکنون همه آنها تقریباً به سمت مخالف تشکیل یك حکومت ملی مقتدر در افغانستان گام نهاده اند زیرا آنها میدانند که با موجودیت همچو حکومت دیگر جای پا برایشان باقی نمی ماند. از آنرو هر یك از ابعاد فوق به نوبه خود دست مداخله را در امور داخلی کشور ما دراز کرده با تیر نفاق، درز شقاق را بین مردم وسیع می سازند و یکی را علیه دیگر تحریك مینمایند. قابل تأثر و اندیشه آنست که هر یك از این قوه های خارجی برای نیل به اهداف خاص خویش حلقه و گروهی از هموطنان ما را با خود همکار و همنوا ساخته و در آنها طوری نفوذ کرده اند که ایشان را از مردم ، از وطن و بالاخره از ضمیر و وجدان شان تجرید نموده و با سحر پول و اسلحه به خود وابسته ساخته اند. اینست افسون این مداخله گران که امیران و قوماندانانی را که صد ها هزار عسکر سرخ را شکست دادند، حالا چند اجنت اجنبی هر کدام را در قوطی کرده و ناظر تباهی مردم شان ساخته و اینست جواب سوالیکه چرا امیران و رهبران بی مدعا و سربکف که با عساکر متجاوز ابر قدرت شوروی یکه و تنها جنگیدند، اکنون از چنگ چند "جنرال جاسوس خانه یك کشور همسایه" ، و یا چند "شهزاده بیمار و ملای بی کمال عرب و عجم" بیرون شده نمیتوانند.

آیت الله محسنی در یك مصاحبه خود راجع به ماهیت تنظیمها (احزاب) و امیران شان چنین گفت : "باید بگویم که این احزاب غیر ستندارد شده اند. هیچ روی یك اصول کلی مشترک که به آن ایمان دارند، جمع نمی شوند و برای تحقق اهداف خویش مبارزه نمی نمایند. احزابی که در صحنه حضور داشتند، غالباً برای توزیع اسلحه و بر اساس روابط قومی، نژادی و غیره بوجود آمده. شما میتوانید با افراد و اعضای بلند پایه احزاب صحبت نمائید که حزب الف با حزب ب در کدام نقاط اصولی باهم مخالفت دارند؟ برای اثبات آن هیچ تحلیل ندارند. تمام این احزاب بر اساس روابط

موهوم یا مادی بوجود آمده که اگر این سلاح و این امکانات ازدست احزاب گرفته شود، تمام آثار و نشانه های خود را از دست میدهند." موصوف در ادامه صحبت می افزاید : "هر یك (از احزاب) بفکری اند، امروز شما نشسته اید با ما هم فکر هستید، ولی شب میروید و یك ملیون افغانی و یا غیره پول خارجی را که از کشور خارجی سرازیر می شود به جیب زده و فردا موقف و نظر تان ۱۸۰ درجه تغیر می کند.... این احزاب، نخبه های سیاسی این ملت نیستند. اینها روی عوامل مخصوص به وجود آمده اند. بنابرآن ما نمی توانیم بالای آنها خیلی اعتماد کنیم". (مصاحبه آیت الله محسنی، منتشره شماره ۱۶۶ امید، صفحه ۹، مورخ ۲۶ جون ۱۹۹۵).

دلچسپ آنست که جناح های متخاصم و قدرت طلب داخلی هرگز متوجه خود و اعمال خود نیستند، بلکه همیشه به رقبای خود اشاره میکنند و خود را یك قدرت پاک، ملی، مسلمان واقعی و مبرا از هر نوع وابستگی به خارج میدانند و هر آنچه برف در بام خود دارند به حویلی همسایه یعنی گروه های رقیب می اندازند. مطبوعات و نشرات وابسته به این گروه ها نیز به عین روش به تبلیغات می پردازند و می خواهند به مردم تلقین کنند که آنها چقدر خوب و دیگران چقدر خراب استند. اگر کسی بخواهد آلینه اعمال و کردار این قدرت طلبان را در برابر شان قرار دهد، آنوقت گفته میشود که تو در جهاد نبوده ای ، تو در آغوش پر ناز و نعمت غرب خفته و بنام مهاجر از وطن فرار کرده ای، اکنون حق نداری آوازت را بلند کنی. حتی آنها در این عکس العمل تا سرحدی پیش میروند که افغان مقیم خارج را از حقوق طبیعی و متبوعه اش محروم میسازند. مثالهای بسیار از همچو اظهارات در دست است که زعمای تنظیم ها حین مصاحبه های خویش به وضاحت گفته اند که کدام افغانها، آنهائیکه در واشنگتن و دیگر جا ها خفته اند! این حق ، حق مجاهدین است که جان خود را از دست داده اند و تنظیم های موجود نماینده واقعی همین مجاهدین میباشند. در حالیکه در مورد نقش مجاهدان واقعی حرفی و شکی در میان نیست، ولی در باره نمایندگی تنظیم ها از مجاهدین سوالها و شك و تردید های بسیار فراوان وجود دارد. اکنون مدیای وابسته به این گروه ها می کوشند جدالی را که بین خود آنها در جنگ قدرت در کشور وجود دارد و انعکاس آن تا زمینه های هجرت رسیده، به پای کسانی ختم دارند که هرگز در این ماجراهای خونبار و ویرانی های عظیم میهن سهیم نیستند. در اینجا باید بصراحت گفت که افغانهای مهاجر فقط خواهان حقوق حقه مردم خود بوده و به حیث افغان طالب صلح و امنیت در وطن مالوف خود میباشند.

مبحث اول

یک تصویر کلی از مصیبت

(همچو قطره از بحر بیکران)

از برافروختن جنگ در افغانستان هفده سال می گذرد. شرح حال و بیان داستانهای غم انگیز این مصیبت آنقدر وسیع و دامنه دار است که هر مبحث آن بذات خود ایجاب یك کتاب و حتی کتابهای مستقل را می نماید. از نظر زمان هر چه حوادث بما نزدیکتر میشود، به همان اندازه شدت و حزن آن بیشتر میگردد. از جنایات سرخ که مسقط الرأس همه مُصیبت ها در کشور ماست تا حوادثی که امروز محصول دست و کارنامه های مجاهدان دیروز و جنگجویان قدرت طلب امروز میباشد، همه یك حقیقت تلخ و یك تراژیدی جانگداز را بیان میکند که نمایشگر اضمحلال تدریجی یك کشور مصلح و آزاده و نابودی یك ملت با شهامت، صبور و با فرهنگ است، ملتی که قرنها با سربلندی و آزادگی زیست ولی امروز زیر آتش جنگ افزار های خارجی، با دست فرزندان خودخواه و نا خلف خود خورد و خمیر میشود و هستی خود را از دست میدهد.

هفده سال جنگ که ماجرای مصیبت افزای آن هنوز هم در حال گسترش و پیشرفت است، از نظر ضایعات بشری تا حال دو ملیون شهید، چار ملیون مهاجر جلای وطن، یك ملیون آواره بیخانمان در داخل کشور، دو ملیون معیوب جسمانی و چندین ملیون معیوب روانی و مبتلا به انواع امراض از خود بجا گذاشته است. این ارقام بی روح و بیجان که شاید خواننده آنرا سطحی نگرد و به عجله ازآن بگذرد، در حقیقت داستان غم انگیز و حیات فلاکت بار کسانیرا بیان میکند که چادر بیوگی برسر گذاشته و سلی یتیمی به روی خورده اند. داغ دل پدر و مادرهای را شرح میدهد که در جستجوی فرزندان خود سیل اشك میریزند و هرگز نمیدانند که آنها در کدام گور سیاه خفته اند. درد این مصیبت جانکاه بشری را تنها اعداد وارقام بیان کرده نمی تواند بلکه باید آنرا در حقایق و دقایق تلخ تصویر کرد، تصویر کاروان آوارگان که مثل خیل پرنده های مسافر خانه و کاشانه را ترک کرده اند و با دست های خالی و دلهای حرمان زده

مبحث هفتم

وابستگی به خارج و نحوه های اعمال نفوذ

۱ - چگونگی اعمال نفوذ:

موجودیت سطوح متفاوت در انکشاف اقتصادی، اختلاف در طرز تفکر، ایدیالوژی و مشی کشورها، توسعه جوئی و قدرت طلبی ها در سطح جهانی، رقابت های سیاسی و اقتصادی بین کشورها و یاگروپ کشورها و توانائی متفاوت مالی و نظامی آنها، در حقیقت صحنه سیاست جهانی را بیك میدان بازی شطرنج مبدل کرده که در آن هر یك از ممالك جهان بطورمستقل ویا گروپی با تاکتیك ها و ستراتژی های خاص در پی منافع خویش گام بر میدارند و به انواع و ذرایع مختلف تلاش می کنند تا خواسته های خود رابر دیگران بقبولانند. در این بازی، هنر سیاستمداران در نحوه اجرا و آماده ساختن طرف مقابل برای قبول خواسته های یکدیگر از طریق توافق و تفاهم با همی است. در بسا موارد این نوع توافق ها و ابراز آماده‌گی ها به سهولت میسر نمیشود زیرا منافع علیای هر کشور ازهم متفاوت است و مسئولان امور و زعمای سیاسی هر کشور در تأمین منافع ملی خویش پایداری مینمایند. اینجاست که در رابطه با اهداف دراز مدت، مسئله زمینه سازیها و آماده ساختن شرایط و ذهنیت ها در سیاست خارجی اهمیت بارز پیدا میکند. اینکار گاهی به سرعت انجام میشود و گاهی هم سالها طول می کشد تا زمینه برآوردن یك هدف خاص در یك کشور مساعد گردد.

در طول تاریخ خواسته های یك گروه بر گروه دیگر و یا یك ملت یا یك کشور بر ملت و یا کشور دیگر بیشتر از طریق زور و فشار نظامی و تهاجم های عسکری و عملیات جنگی برآورده میشد. اکنون نیز باوجودیکه قرن بیستم رو به اتمام است و با وجودیکه دراین عصر بیشتر از هر زمان دیگر تلاش های جمعی ممالك جهان برای حفظ صلح و اجتناب از جنگ های توسعه جویانه بعمل می آید، بازهم هجوم قوای سرخ به افغانستان و بعداً حمله عراق بر کویت و یك تعداد مثالهای دیگر در سالهای اخیر نمونه های بارز حمله یك کشور بر کشور دیگر محسوب میشود. اگر چه این نوع تهاجمات در جهان هنوز کاملاً قطع نشده ولی چانس آن به مقایسه هر زمان دیگر محدودتر گردیده است.

در رابطه با اوضاع جاری کشور به جرات میتوان گفت که باوجود جنگ های داخلی و از هم پاشیدن سلطه مرکزی دولت هیچ یك از همسایه ها فعلاً در موقفی قرار ندارند که به افغانستان تهاجم نظامی نمایند و از اینطریق به تمامیت ارضی ما صدمه رسانند.

چندی قبل با سقوط رژیم کمونیستی و زهرافشانی های وافر آنها در طول سالها بیم آن میرفت که تقاضت و خصومت بین اقوام بنام ملیت ها بحدی تحریك و تشجیع گردد که مسائلی نظیر تاجکستان کبیر، ازبکستان کبیر، پشتونستان بزرگ و غیره موجب ازهم پاشیدن تمامیت ارضی افغانستان شود. ولی در برابر وقوع همچو حالت نه تنها کشور های بزرگ عکس العمل کردند بلکه ممالك همجوار نیز می دانستند که با پارچه شدن و تقسیم افغانستان بین ممالك همسایه، آتشی بر افروخته خواهد شد که آثار ویرانگرش بسیار فراتر از کشور های منطقه خواهد رفت و در ازای آن کشور های همسایه صدمه بیشتر را متقبل خواهند شد. حتی بعضی از صاحبنظران به این عقیده اند که مراجع بین المللی و کشور های بزرگ به این ماجراجویان وطنی جداً گوشزد کردند که هیچ نوع تغیر در سرحدات موجوده کشور را که از طریق الحاق به کشور دیگر بوجود آید، به رسمیت نخواهند شناخت و اینکه تحول در داخل سرحدات موجود صورت گیرد به حیث موضوع داخلی، مربوط به مردم خواهد بود. به این اساس خطر تجزیه خارجی افغانستان یعنی الحاق بعضی قسمت ها به کشور های همجوار هم از نظر جامعه بین المللی و هم برای مردمان این سرزمین که قرن ها زیر یك هویت و بنام یك ملت زندگی کرده اند، قابل قبول و اجرا نبود و این خطر در آغاز رفع و دفع گردید. ماجراجویان وقتی از تحقق این خواب مرگبار مایوس شدند، به سرعت در پی تحکیم قدرت در داخل کشور افتادند.

حالا اگر بعضی ها از خطر تجزیه صحبت میکنند، منظور تجزیه داخلی است یعنی متلاشی شدن کشور در داخل سرحدات فعلی که آن ویالات و یا ساحات خودمختار توسط حکمرانهای مستقل اداره میگردد. این حکمرانان با آنکه از نظر شکلی همه خویشتن را در چار چوب افغانستان شامل میدانند ولی از نظر عملی هر یك برای خود طالب تاسیس یك حکومت مستقل و مطلق العنان می باشند، چنانچه تقسیم کشور عملاً به چار یا پنج قدرت مستقل و متخاصم نمونه های آزهم پاشیدگی و تجزیه داخلی رااراله میکند که همین حالت موجب تشویش جدی همه است.

یکی از صاحبنظر ها به این عقیده است که : " خطر اصلی یعنی خطر به تمامیت ارضی افغانستان از جانب کشورهای همجوار است نه آنهائیکه دورتر موقعیت دارند". (مصاحبه جریده امید با آقای آلین، شماره ۱۵۳ مورخ ۲۷ مارچ ۱۹۹۵) . به عبارت دیگر این صاحبنظر میگوید که مداخلات کشور های ایران، پاکستان و ازبکستان در امور داخلی افغانستان موجب از هم پاشیدن تمامیت ارضي ما خواهد شد. دراینجا باید دقت کرد، زیرا در طرز افاده این مطلب یك هدف خاص سیاسی نهفته است به این معنی که صاحبنظر میخواهد توجه را بیشتر به روابط اعضای سه گانه شورای هماهنگی (حزب اسلامی حکمتیار، جنبش شمال دوستم و حزب وحدت مزاری) با سه کشور همسایه (پاکستان، ازبکستان و ایران) معطوف سازد و جناح دولت را که از طرف کشور های غیر همسایه (هند، روسیه و بنیادگرایان وهابی در عربستان سعودی) حمایت میشوند،

مبرا از همچو خطر سازد.
اگر به نظر واقعبینانه دیده شود، در شرایط موجود تمامیت ارضی ما از جانب هیچ کشور مستقیماً تحت فشار قرار نمیگیرد زیرا هیچ کشور همسایه در موقفی قرار ندارد که به افغانستان حمله کند و یك قسمت خاک ما را اشغال نماید. در این حالت فشار بر تمامیت ارضی فقط از طریق تحت نفوذ در آوردن حاکمیت ملی در کشور ایجاد میشود، آنهم طوریکه دست های بیگانه از هرجاکه باشد، از آستین گروه های داخلی وابسته به خارج دراز میشود. قدرت های خارجی (همسایه و غیر همسایه) با شعله ور ساختن جنگ های قدرت طلبانه جدی در صدد اند تا گروه وابسته به خود رادر مسند قدرت بنشانند و حاکم مطلق کشور سازند. آنوقت از طریق این دست نشاندگان می توانند بر سرنوشت ملت و مملکت ما حاکم شوند، چنانکه شوروی در دوره ترکی و امین و هم بعد از خروج قوای نظامی خویش عین سیاست را در پیش گرفت. در اینجا دیده میشود که مداخله از طریق گروه های وابسته مستلزم آن نیست که کشور مداخله گر باید کشور همسایه باشد. با ارائه مثالهای متعدد میتوان ملاحظه کرد که نقش کشور های غیر همسایه مبنی بر مداخله در امور یك کشور از طریق وابستگان داخلی به همان پیمانه عملی است که مداخله از طریق کشور های همسایه، بخصوص که مداخله به شکل حمایت های مالی صورت گیرد. این نکته قابل تصریح است که کشور های همسایه به مقایسه کشور های غیر همسایه نظر به قرب فاصله از سهولت های بیشتر برخوردار میباشند.

۲ - یک بررسی مقایسوی :

طوریکه قبلاً بیان شد، در طول دو قرن اخیر نظر به اهمیت ستراتژیك سه بار افغانستان مورد مداخله و اعمال نفوذ کشور های خارجی قرار گرفت: بار اول در دوره استعمار کهن بین روسیه و انگلیس، بار دوم در دوران جنگ سرد بین شوروی و امریکا و بار سوم در دوره جدید که در مبحث گذشته به شرح و بسط آن پرداخته شد.
اکنون میخواهم وجوه متفاوت و مشابه نحوه های اعمال نفوذ را در این سه دوره بطور مقایسوی مورد بررسی مختصر قرار دهم تا خصوصیت های بارز دوره جدید با دو دوره دیگر از هم تفکیك شود.

الف - وجوه متفاوت :

۱ - در دو دوره اول جناح های مهاجم، نفوذگرا و مداخله گر مشخص و معلوم بود. در دوره اول انگلیس ها و در دوره دوم شوروی ها. ولی در دوره موجود جناح

تهاجمی اساساً مطرح نیست و جناح نفوذگرا و مداخله گر یك کشور معین نیست بلکه یك ترکیب مغلق و یك معجون مرکب از نفوذ یك تعداد کشور ها است که تثبیت نقش و نحوه اعمال نفوذ شان از هم متفاوت میباشد. در این دوره حتی کشور های دست به اقدام اند که علایق مستقیم و خاص به افغانستان ندارند اما با آنهم به شدت در مسایل ما به اعمال نفوذ و مداخله می پردازند محض از برای آنکه در برابر کشورهای رقیب خویش در افغانستان مشکل ایجاد کنند. بهر صورت مداخله از هر جانب و به هر هدف و شکل که باشد مداخله است.

۲ - در دو دوره اول جناح های نفوذگرا و مداخله گر کشور های غیر اسلامی بودند و در برابر نفوذ آنها یك نوع مقاومت همه جانبه و الومالیکی از طرف مردم به مشاهده رسید که موجب اتحادو همبستگی تمام اقشار و اقوام جامعه گردید. ولی در دوره موجود در جمله جناح های نفوذگرا و مداخله‌گر بیشتر ممالك مسلمان و اغلب کشور های شامل اند که در دوران جهاد به حیث دوست افغانستان همکاری و معاونت کرده اند. از آنرو اکنون در برابر این دوستان دیروز و دشمنان امروز ایجاد مقاومت های خود کار و همگانی بسیار قوت ندارد و همبستگی مردم در برابر آنها آنطور شدید و مستحکم نیست.

۳ - در دو دوره اول با این شعار که "اسلام در خطر است" - اعلان جهاد در برابر آنها یك وسیله عمده مقاومت و دفع اعمال نفوذ محسوب میشد، در حالیکه در دوره موجود همه دست ها از آستین اسلام بیرون شده است ، آنهم با شعار ها و داعیه های "اسلام خالص" و اسلام حقیقی" . در این حالت برای مردم مسلمان ما که هنوز در وجود شان زخم های ملحدان کمونیست التیام نیافته، مشکل خواهد بود تا موقف روشن و سالم ملی را در برابر همچو داعیه ها در پیش گیرند. از آنرو اعمال نفوذ بنام اسلام بدون مانع عمده به سهولت اثر می اندازد.

۴ - در دو دوره اول علایق و همبستگی های قومی، مذهبی و زبانی در برابر نفوذگرایان مطرح نشد و وحدت ملی را از هم نپاشید، در حالیکه در این دوره به وضاحت دیده می شود که نفوذگرا ها طوری ترکیب گردیده اند که به سهولت موجب تحریك علایق قومی، مذهبی و زبانی بین مردم می شوند و از این وضع به نفع خویش شدیداً بهره برداری میکنند. متاسفانه در اثر این تحریکات، پیش آهنگان بعضی اقوام کشور، امروز بیرق "ملیت ها" را برافراشته و با تبانی با کشور های هم نژاد، هم مذهب و هم زبان همبستگی خویش را با آن کشورها ابراز میدارند. چنانکه یك تعداد شیعه های افغانستان در تبانی با رژیم ایران ادعای یك ملیت را مینمایند و در قوم گرائی راه ملیگرائی را می پیمایند و یا تعداد دیگر بر مبنای وجوه مشترک قومی، پیوند جدی با کشور همسایه - ازبکستان را تقویه میکنند. علاوتاً این اولین بار است که بعضی نخبگان تاجك در افغانستان ازمردم تاجکستان بنام یك قوم بزرگ حمایت می نمایند. به همین ترتیب وجوه مشترک زبانی بین فارسی زبانها در ایران و دری زبانها در افغانستان به

رقابت با سایر زبانها پیش کشیده میشود. این اوضاع حالتی را در کشور ما به وجود آورده که اکنون بعضی گروه های محلی میخواهند با تزریق این مفکوره: که قندهاری برای قندهار، هراتی برای هرات، مشرقی برای مشرقی وال، جنوبی برای جنوبی وال و همچنان مزاری برای مزار، بدخشی برای بدخشان و هزاره برای هزاره جات، این اقوام را هر یك در خدمت حکمروالی مستقل محلی خویش بکمارند. در این میان صدای افغان برای افغانستان رو به خاموشی می رود. با کمال تأسف باید گفت با وجودیکه همه اقوام افغانستان اساساً به یك ملت واحد که "افغان" نام دارد، قلباً وفا دار استندو هر یك خود رایکی از گلهای معطر و رنگین این بوستان که افغانستان نامیده میشود، میدانند و هرگز تن به دسایس یك عده دشمنان وحدت ملی نمی دهند، ولی با آنهم نحوه های اعمال نفوذ در دوره جدید به مقایسه دوره های قبلی از مؤثریت بیشتر برخوردا است و ذهنیت عوام را طوری تحت تاثیر قرار داده که بعضاًاز فحوای صحبت های عامیانه، بوی زننده تعصبات بلند میشود. این ادعاکه همچو تعصبات در خارج کشور بیشتر از داخل محسوس میباشد، چندان قرین به حقیقت نیست و جزء پروپاگند گروه های قدرت طلب داخل کشور است زیرا آنها میخواهند این آتش بر افروخته در میان خود را که یکی از علل عمده اختلافات شانرا میسازد، به پای مهاجران وطن در خارج ختم نمایند. در این رابطه باید تصریح کرد که آنچه در دیار مهاجرت در زمینه به نظر میرسد، فقط انعکاس بد بختی های داخل کشور است که مثل میکروب در وجود بعضی هموطنان خانه میکند. حتی این آتش توسط دستگاه های تبلیغاتی و نشراتی مربوط به قدرت طلبان در خارج دامن زده میشود.

۵ - در دو دوره اول طرف نفوذگرا و مداخله گر تنها حکومات انگلیس و شوروی و موسسات رسمی و دولتی آنها بودند که بر طبق یك پالیسی و پلان مشخص عمل میکردند، در حالیکه در دوره موجود بر علاوه موقفگیری مشخص حکومات، گروه‌های سیاسی مختلف و اغلب در مسیر مخالف با حکومت های خویش به اعمال نفوذ می پردازند. چنانکه موقف رسمی حکومت پاکستان، عربستان و یا ایران با موقف گروه های سیاسی مقتدر آن کشور ها که علایق حزبی و گروهی در قضیه افغانستان دارند، از هم متفاوت می باشند مثلاً حکومت پاکستان، باآنکه اکنون ازحزب اسلامی حکمتیار فاصله گرفته اما حزب جماعت اسلامی و جنرالهای آی - اس - آی هنوز هم با حزب اسلامی همکاری نزدیك دارند و یا حکومت سعودی که خود در حلقه دوستان امریکا در منطقه قرار دارد، اما گروه های بنیادگرای وهابی و سازمان های دیگر درآن کشور که اغلب مخالف حکومت اند، با حزب اتحاد اسلامی سیاف، عضو وفادار جناح ائتلافی دولت همکاری عمیق دارند. به همین ترتیب مرجع مذهبی ایران در راس آن آقای خامنه ای با حزب وحدت (مزاری) نزدیك است در حالیکه حکومت ایران فعلا در مورد افغانستان موقف بسیار محافظه کارانه رادر پیش گرفته و اکنون تمایل بیشتر به جناح دولت کابل دارد.

۶ - در دو دوره اول هیچ جناح وجود نداشت که ظاهراً خاموش ولی در باطن بسیار فعال باشد و اما در این دوره، کشور های را می توان سراغ کرد که در ظاهر ناظر و در باطن روی انگیزه های مختلف به تقویه جناح های متخاصم در افغانستان می پردازند. روسیه و هند از آنجمله اند. مشکل کار در اینست که دست های مؤثر و فعال این کشور ها چنان بطور مخفی و محرمانه در فعالیت اند که حتی بعضی محققان صاحبنظر در نقش آنها ابراز شك و تردید می کنند.

۷ - در دو دوره اول تمام اقدامات مداخله گرانه از مجرا های سیاسی رسمی صورت میگرفت ولی در دوره جدید دست ماجراجویان غیر سیاسی نیز در قضیه دراز شده است. باند های قاچاق مواد مخدره ، باند های حرفوی تروریستی بین المللی و غیره هر یك به نوبه خود در جریان اوضاع نقش دارند تا ساحه نشو نما را برای مقاصد خویش در افغانستان که اکنون به حیث یك سر زمین بی صاحب و فاقد قانون و اداره مبدل گردیده است، مساعد نگهدارند.

۸ - در دو دوره اول اهمیت ستراتژیك افغانستان یك پدیده علایق سیاسی بود و اما در دوره جدید برای اولین بار علایق اقتصادی در منطقه بر اهمیت ستراتژیك کشور ما افزوده است که می توان آنرا زیر نام "احیای مجدد راه ابریشم" خلاصه کرد.

ب - وجوه مشابه :

۱ - همه نفوذگرایان در هر سه دوره از شیوه "تفرقه بینداز و حکومت کن" استفاده کرده اند. با این سیاست قدیمی هر جا که پای انگلیس در دو صد سال دوره استعمار کهن رسید، آتش نفاق شعله ور شد. روس ها در افغانستان با شدت و عمق بیشتر این سیاست را در پیش گرفتند چنانکه تاثیرات هر دو دوره اکنون در دوره جدید محسوس است و دست های مختلف که در کشور ما فعال بوده هر یك به نحوی از این شیوه استفاده مینمایند. خطرناکترین شکل در این سیاست همانا التهابی ساختن زخم های دیرینه است که در طول یکنیم قرن استعمار کهن توسط انگلیس ها در بین اقوام و مذاهب ما به وجود آمد و شوروی آنرا به اوجش رسانید.

۲ - گماشتن شخصیت های داخلی و تطمیع آنهابا پول و سلاح یکی از مهمترین و مجرب ترین نحوه های اعمال نفوذ در هر سه دوره محسوب میشود. موجودیت شاه شجاع ها در طول تاریخ معاصر افغانستان نمونه های منحصر به فرد این وضع نیست بلکه به وفرت میتوان در سطوح مختلف همچو اشخاص و گروه ها را پیدا کرد که آله دست اجانب و نفوذگرایان قرار گرفته، در مجموع به خاک و مردم خود خیانت کرده و منافع ملی را قربان منافع شخصی و گروپی خویش ساخته اند. نگاهی به ساختمان حزب خلق و پرچم و نحوه عمل ایشان در طول هفده سال گذشته و قبل از آن ، نمونه صریح خیانت ملی محسوب میشود. عملکرد احزاب و گروه های موجود نیز در لبانی با

دسایس خارجی آگاهانه و یا غیر آگاهانه به عین مسیر روان است.
در این ارتباط میخواهم مطالبی را از آیت الله محمد آصف محسنی نقل قول کنم که در مصاحبه اخیر خود پیرامون مداخله خارجی در کشور بیان کرده است. موصوف می گوید: "من از اینکه کشور های همسایه در امور داخلی ما مداخله مینمایند، نه تنها از آن بشدت اظهار تنفر و انزجار مینمایم، بلکه از تصور آن عمیقاً خجالت میکشم. ملتی که بزرگترین قدرت شیطانی دنیا را شکست داد، امروز مانند گوسفند قربانی در میدان افتادهٔ و همسایه های دور و نزدیك ما هر یك میخواهند آنرا پارچه پارچه ساخته سهم خود را بدست آورند. این یك بدبختی عمومی است که ما نمی توانیم باهم بنشینیم و به کشور های خارجی بگوئیم که در امور ما مداخله نکنند. این روش مداخله در جهان امروزی یك امر طبیعی است. هر کس بما باندازه توان و قدرت خویش مداخله میکند. ما باید خود را در برابر این مداخلات بیگانه تقویه نمائیم و باید این اختلافات احمقانه غیر انسانی و غیر اسلامی خود را کنار بگذاریم و قدرتمند شوئیم تاهمسایه ها بترسند و از مداخله در امور ما دست بکشند... وقتیکه ما اینقدر ضعیف باشیم و به کشتا همدیگر اقدام نمائیم، طبعاً کشور های خارجی مداخله مینمایند. آنها هر کدام منافع خود را در نظر میگیرند". (مصاحبه با محسنی، امید شماره ۲٦۱ مورخ ۲٦ جون ۱۹۹۵). ۳
- در هر سه دوره عملکرد نفوذگرایان موجب ازهم پاشیدن قدرت مرکزی دولت گردیده و بجای آن کوشش بعمل آمده تا واحد های محلی کوچك و خود مختار را به حیث حکمرانان مستقل بوجود آورند. زیرا آنها به سهولت تحت نفوذ قرار می گیرند و یکی توسط دیگر کنترول میشوند. هرگاه یکی از اوامر سرپیچی کند، فوراً توسط قوه رقیب داخلی تحت فشار قرار می گیرد. این شیوه در هر سه دوره کشور را تا پرتگاه فرو پاشی و تجزیه پیش برده است. در این دوره جدید بار دیگر وطن در این پرتگاه نابودی قرار گرفته و زنگهای خطر به صدا در آمده است زیرا از جمله ولایات افغانستان ۷ ولایت در شمال بدست دوستم، ۵ ولایت در غرب و جنوب غرب بدست اسمعیل خان، ۳ ولایت بدست مسعود، ۲ ولایت بدست احزاب شیعه و ۱۰ ولایت اخیراً بدست گروه طالبان اداره میشوند.

در اخیر این مبحث باید گفت که چون سلطه مرکزی دولت، حیثیت روح دولت را دارد، بنابرآن فرو پاشی سلطه مرکزی دولت مرادف با اضمحلال حاکمیت در یك کشور است. جاگزین شدن زور بجای قانون، انارشی بجای نظم، نا امنی بجای امنیت، ذلت بجای افتخار، اسارت بجای آزادی و فقر بجای رفاه همه نتایج و عواقب شوم این ماجرا میباشد که یکی مسبب دیگر میگردند و مصیبت روز افزون و خودکار را در یك حرکت دائروی برای جامعه بوجود می آورند. از اینجاست که جامعه در همچو حالت دوارمثل کسیکه در گرداب گیرآید، بسوی نابودی و زوال کشانیده میشود.

مبحث هشتم

دورنمای مصیبت

ارائه یك جواب قاطع به این سوال که چگونه میتوان به مصیبت پایان داد، یك موضوع مشکل و حتی نا ممکن است. گمان نمیرود طبیبی پیدا شود که مریض در حال کوما و مبتلا به انواع امراض و درد های مغلق را در یك تجویز و با یك نسخه در ظرف یك روز درمان کند. طوریکه تذکار رفت، مصیبت کشور ما اکنون تنها تابع اراده و عملکرد اشخاص و گروه های نیست که آنراخلق کرده‌اند، بلکه رفع این مصیبت فعلاً ماورای قدرت هر یك از آنها قرار دارد زیرا اوضاع حالا بدور یك میکانیسم "خود کار" و" خود افزا" چرخ میخورد که نامش را "دائره شیطانی مصیبت" گذاشته ایم.
مسلم است که با ظهور یك بعد سومی قدرت یعنی جنبش طالبان در ظرف مدت کمتر از یك سال رسیدن به یك راه حل فوری مشکل تر گردیده است زیرا قبلاً حل قضیه مثل یك معادله دو مجهوله بود ، حال معادله قدرت بطور سه مجهوله درآمده و حل آن ساده نیست. تا قبل از ظهور طالبان مسئله موازنه قوا و معضله تداوم جنگ، دو طرف متخاصم را به تدریج در موقفی قرار داده بود که هر دو البته با قبول بعضی مدو جزر ها در حل مسالمت آمیز قضیه آماده تفاهم گردیده بودند.

پیشرفت قوای طالبان بطرف کابل، صحنه را کاملاً تغیر داد و نتایج ذیل را بوجود آورد:
-- کناررفتن حزب اسلامی حکمتیار از صحنه جنگ و از دست دادن اراضی تحت اشغال ،
-- سقوط حزب وحدت (جناح مزاری) و اضمحلال آن به حیث یك قدرت نظامی در کابل،
-- برخورد های شدید بین قوای طالبان و شورای نظار و عقب نشینی طالبان از کابل به لوگر،
-- تسلط قوای شورای نظار بر کابل و اطراف آن (البته بعد از سه سال جنگ) ،
-- آغاز جنگ بین قوای طالبان و قوای اسمعیل خان در ولایات جنوب غرب،
-- پخش نفوذ و سلطه طالبان در ۱۱ ولایت عمده و اغلب پشتو زبان افغانستان .

حوادث فوق در مدت کوتاه موجب تحولات عمده در اوضاع جاری کشور گردید و

حل قضیه را نیز با اغلاق مزید روبرو ساخت که در قبال آن آینده بازهم تاریکتر به نظر می آید. در اینجا میخواهم بعضی انکشافات را که احتمالاً در آینده صورت گیرد، مورد بررسی مختصر قرار دهم :

۱ - آینده حزب اسلامی حکمتیار با موقفی که اکنون حکومت پاکستان و امریکا در برابر آن اختیار کرده است، بسیارمغشوش به نظر میرسد. اگر این حزب ساحه ارضی لازم رابرای انسجام قوای خود مجدداً بدست آورده نتواند، با احتمال قوی قوایش از هم پاشیده خواهد شد و همکاران نظامیآن نسبت تاریك بودن آینده و محدودیت های مالی و تسلیحاتی از جوار حزب جدا شده به قدرتمند دیگر خواهند پیوست. با موجودیت این خطر، حکمتیار چاره دیگر ندارد جزء آنکه برای خود یك ساحه فعالیت را در حدود یکی دو ولایت آماده سازد و یا آنکه در راه ائتلاف با قدرت های دیگر حاضر به تفاهم و همکاری گردد. در تحت این شرایط برای حکمتیار حمایت جدی از اقدامات ملل متحد یك راه و روش مناسب خواهد بود زیرا با اینکار میتواند هم موقف سیاسی خود را حفظ کند و هم به نحوی به ترمیم اذهان مردم در مورد خود بپردازد. دراینجا باید اذعان کرد باوجودیکه حزب اسلامی فعلاً از معادله قدرت بیرون شده است ولی از نظر سیاسی هنوز هم به حیث یك جانب مهم قضیه پنداشته میشود.

۲ - شورای نظار که اکنون حاکم کابل است، به مشکل خواهد توانست ساحه تسلط خود را فراتر از آن شهر انکشاف دهد. با پیوستن ولایات مشرقی و جنوبی و جنوب غربی به طالبان و موقعیت دوستم در شمال، در حقیقت کابل از هر طرف در محاصره قرار دارد. باز نگداشتن شاهراه ها بروی ترافیك کار ساده نیست. با وجود قایم کردن مناسبات حسنه دولت کابل با روسیه و احتمال بهبود روابط با حکومت تاجکستان ، چانس استفاده ازبندر شیرخان چندان میسر نیست زیرا دهنه شمالی شاهراه سالنگ در اختیار قوای دوستم است . از آنرو دولت تنظیمی در کابل با مضیقه شدید تهیه مواد لازم حیاتی و نظامی مواجه خواهد بود که با گذشت هر روز این فشار محسوس تر و آشکارتر گردیده مانع آسایش احتمالی در آن شهر خواهد شد.

۳ - تداوم جنگ در دو جناح، طالبان را قدم بقدم داخل دائره شیطانی مصیبت خواهند کرد و آنها را مثل تنظیم ها یك ماشینری جنگی توأم با کشتار و غارت مبدل خواهند ساخت. در اینصورت بر پیراهن سفید طالبان ناگزیر لکه های خون خواهد نشست و هر قدر پای شان در جنگ بیشتر کشانیده شود، به همان اندازه آنها خصلت تنظیمی را گرفته از حمایت مکتسبه مردمی که در آغاز به آن دست یافته بودند، محروم خواهند شد.

جنگ طالبان با اسمعیل خان در ولایات جنوب غربی تا زمانی ادامه خواهد یافت که

اوضاع در کابل در پرده ابهام و مغشوشیت قرار دارد. علت عمده آغاز این جنگ را از طرف طالبان میتوان در هدف پیشروی به سمت هرات و فشار بر اسمعیل خان دانست تا راه ترانزیتی تورغندی مجدداً بروی کاروانهای تجارتی پاکستانی باز و امنیت آن حفظ گردد. مصروفیت قوای طالبان در دو جبهه از یکطرف موجب تضعیف نظامی آنها خواهد شد و از طرف دیگر یك مقاومت مردمی رادرهرات در برابر طالبان ایجاد وتحریك خواهد کرد و این جنگ را مبدل بیك جنگ خطیر قومی خواهد ساخت. هرگاه پاکستان در این جنگ قوای طالبان را یاری کند، بیم آن میرود که اسمعیل خان از ایران استمداد جوید و حکومت ایران به این درخواست از دل وجان جواب مثبت خواهد داد. به نظر بعضی حلقه های سیاسی فشار وارده بر مهاجرین افغانی مقیم ایران درهمچو لحظه حساس این هدف را بدنبال خواهد داشت تا فشار مهاجرین را در هرات زیاد سازند. چون مجرای عبور برای عودت کنندگان به دیگر نقاط کشور نظر به دلیل جنگ وجود ندارد، آنها مجبور خواهند بود به هرات اقامت کنند. درصورت فشار جنگ، اسمعیل خان میتواند از آنهابه حیث قوای جنگی در برابر طالبان استفاده نماید و اما درغیر آن بارسنگین این عودت کنندگان بی وسیله بدوش امارت هرات خواهد افتاد که تحمل آن برای اداره آن ولایت از نظر مصرف، تهیه مسکن و امنیت یك کار بسیار مشکل خواهد بود.

۴ - ایران از برهم خوردن اوضاع به شکل موجود در افغانستان و جنگ طالبان با اسمعیل خان بسیار آسوده خاطر و خوشحال میباشد زیرا این وضع موقف بندر عباس را در رقابت با بندر کراچی در موقعیت بهتر قرار میدهد و هم پلانهای پاکستان را در افغانستان به مشکل مواجه میسازد. این وضع اکمال کمر بند نظارتی را در ماورای سرحدات شمالی و شرقی ایران فلج میکند.

۵ - پاکستان در آغاز در نظر داشت به کمك طالبان بر اوضاع قندهار مسلط شود و اداره آن ولایت را به طالبان بسپارد. با تفاهم قبلی که بااسمعیل خان داشت شاهراه سپین بولدک - تورغندی را مصئون و فعال نگهدارد. امادفعتاً اوضاع از کنترول بیرون شد و طالبان با قوای دولت هم از جمله با اسمعیل خان برخورد نمودند. بدینوسیله تمام رشته های پاکستان پنبه گردید و پلان نصیرالله بابر نقش بر آب شد. اکنون که نتایج مطلوب از این پلان بدست نیامد، حکومت پاکستان در تلاش است تا به نحوی بین طالبان و جناح دولت کابل میانجیگری و مصالحه نماید. چنانچه با وساطت یکی دو شخصیت پاکستانی در این اواخر یك آتش بس ده روزه بر قرار شد. مسلم است که این آتش بس بسیار بی بنیاد و بی نتیجه خواهد بود و موجب تغیرات مثبت برای پاکستان نخواهد گردید. از آنرو پاکستان مجبور خواهد بود تا به اسرع وقت در روش دیرینه خود در افغانستان که بر مبنای حمایت از تنظیم ها استوار است ، تغیر عمده و اساسی

بسوی سرنوشت موهوم روانه دیار هجرت شده اند و به سرزمین های دور و ناآشنا رخت سفر بسته و کاروان اشك و غصه ای دوری از وطن را با خود برده اند. شدت مصیبت را نمیتوان با رقم و عدد افاده کرد بلکه بایست با تأمل و اندیشه در درون حوادث نظر انداخت و داستانهای پر حزن را یکی بعد دیگر شرح داد، داستان تولد کودکان مهاجر را درزیر خیمه های سوزان کمپ ها، داستان مادران بی شیر و بی غذا را، داستان پیر مردان و پیر زنان رنجور، بی دوا و بی لباس را، داستان دختران جوان را که مورد تعرض وحشیان بی مروت قرارگرفته اند و زنانی را که برای بقای زندگی اولاد یتیم و صغیربه خودفروشی مجبور شده اند. هرگاه به این حوادث لحظه ای دقیق شولیم و خود را بجای آن رنجدیده ها قرار دهیم، آنوقت میتوان به عمق مصیبت پی برد و درد وغم آنرابا جان و دل احساس کرد.

اگر از این بگذریم ، توجه را به شرحی از گزارش یك هموطن معطوف داریم که چندی قبل به وطن رفته و با اندوه بزرگی بر گشته است ، او می نویسد : دوستان در خیر خانه فجایع انسانی را بر باشندگان کابل چنین بر شمردند: - دادن و پاشیدن ادرار به سر و روی زندانی هنگام تحقیق، تماشای ولادت خانم حامله برهنه در پوسته های افراد مسلح، میخ کوبیدن در جمجمه انسان، اره کردن سر از تنه مشهور به رقص مرده ها، کباب کردن عفت گاه‌های زنان و خوراندن آن بردیگران، پاره نمودن انسان توسط موتر، به آتش کشیدن انسانها مسما به رقص زنده ها، ... چشم کشیدنها و گوش بریدن ها. (ویرانیهای غمناک کابل، داکتر عبدالسبحان هاتفی، جریده کاروان شماره ۱۷، مورخ ۲۲ می ۱۹۹۵).

هرگاه نظری به وضع جامعه اندازیم، دیده میشود که در اثر جنگ خانمانسوز هفده ساله ۹۰٪ اراضی قابل زرع از بین رفته و بجای غرس یك نهال که حاصل آن شکم گرسنه‌ای را سیر کند، برعکس یك ماین در هر قدم مدفون گردیده است تا حیات یك موجود بیچاره را که از صغرا وکبرای سیاست هیچ نمی داند، از او بستاند. بند و انهار، کاریزها و منابع آبیاری و سیستم آن کاملاً ویران شده، صنایع ماشینی و فابریکات نه تنها به خاک یکسان گردیده بلکه توته و پارچه های آن در مذاب خانه های پاکستان ذوب و نابود شده و باقتل، فرار و هجرت اهل کسبه و حرفه، از صنایع دستی اثری باقی نمانده است. شهر کابل به خاک یکسان و به شهر ارواح مبدل شده، از دیگر شهر ها و قصبات جزء ویرانه وخاک توده چیز دیگر به چشم نمی خورد. ۹۹٪ مردم در حالت فقر بین مرگ و زندگی دست و پا میزنند. پول افغانی که روزی در کشور های همجوار به حیث پول قوی و با ثبات شناخته میشد، اکنون با ارزش کاغذ های کهنه مبادله میگردد و ارزش آن به مقایسه هفده سال قبل در برابر اسعار قوی بیش از صد چند سقوط نموده و قیمت مواد اولیه و حیاتی بخصوص دراین سه سال اخیر بیش از ۲۰ چند افزایش کرده است. مکاتب و پوهنتونها مسدود و اطفال و جوانان بجای درس و تعلیم به جنگ و شقاوت و به قتل و غارت اشتغال دارند. از دفتر

ایجاد کند.

٦ - آقای محمود مستیری ضمن دیدار سه ماه قبل از دوستم نقل قول کرده میگوید :"یك هیئت فدراسیون روسیه اخیراً با وی ملاقات کرد... و به وی توصیه نمود که او باید با جنرال مسعود اتحادی را تاسیس کند ... دوستم در آن زمان مفکوره اتحاد را رد نمود" (فشرده بیانیه محمود مستیری در ستاکهلم، جریده امید، شماره ١٦٥ ، صفحه ٧، مورخ ١٩ جون ١٩٩٥). این اعتراف نشان میدهد که روسیه در تلاش بوده تا دوستم و مسعود را آشتی دهد و در اثر آن شورای هم‌آهنگی مضمحل شود و روابط اقتصادی دولت کابل بطور وسیع از طریق شمال تامین گردد. با این دام خطیر روسیه میخواست بسرعت هر چه بیشتر بر اوضاع افغانستان دوباره دست یابد.
ماه گذشته هنگامیکه حکومت امریکا سیاست تحریم اقتصادی خویش را در برابر ایران نافذ کرد، جمهوری ازبکستان از جمله اولین کشور های بود که حمایت خود را از این سیاست رسماً اعلام نمود. در این هنگام دوستم بنا بر دعوت حکومت روسیه به آن کشور رفته و مشغول مذاکره با نماینده دولت کابل بود. واضح است که سیاست ازبکستان چانس هرنوع سازش و همکاری دوستم را با دولت کابل از بیخ و بن ازبین برد و بجای تفاهم فوراً جنگ های ناحیوی آغاز شد. مسعود میخواست با استفاده از فضای مذاکره بسرعت به نقاط ستراتژیك شمال سالنگ حمله کند و آنرا از دست قوای دوستم خارج نماید تا اقلاًبتواند بندر شیر خان را باز کند ولی جنگ ها ادامه یافت و این هدف برآورده نشد.
موضوع عمده در این ارتباط آینده دوستم و موقف او در قبال اقدامات ملل متحد است. طوریکه محمود مستیری میگوید: "تمام ملاقاتهای ما با جنرال دوستم نهایت سازنده بوده است. وی از مساعی ما کاملاً پشتیبانی کرده است". از آنجائیکه در طول این مدت آغوش دوستم بروی بقایای کمونیست های وطنی مخصوصاً گروه پرچم باز بود و آنها با استفاده از این فرصت در تمام اورگانهای سیاسی و نظامی شمال نفوذ قابل ملاحظه کرده اند، اکنون سوال میشود که آینده شخص دوستم در میان این همه پرچمی ها و هواداران روسیه چگونه خواهد بود؟ بدون شك پرچمی ها با قدم های شمرده و احتیاط کامل بر طبق هدایت ماسکو به استحکام موقعیت های خویش در دستگاه دوستم خواهند پرداخت ودر وقت لازم دوستم را از میان برده، بجایش یك "تواریش ریشدار" را نصب خواهند کرد. آنوقت باز صحنه سیاسی افغانستان دچار یك تغیر مدهش دیگر خواهد شد.

٧ - در قبال این حوادث دولت تنظیمی با تسلط بر شهر کابل به یك تعداد تشبثات عمده در ساحه سیاست خارجی دست زد و خواست چنان وانمود کند که گویا مثل سابق کابل مرادف با افغانستان است یعنی هر کی برکابل تسلط داشت ، بر افغانستان

تسلط دارد. این گفته زمانی حقیقت داشت که حکومت مرکزی با تمام قدرت در افغانستان حاکم بود، ولی با اوضاع موجود این خیال بسیار خام هرگز کشور های خارج را قانع نمی سازد تابا ارائه همچو دلیل پروگرامهای امداد اقتصادی را به منظور اعمار مجدد افغانستان آغاز نمایند. هدف اساسی دولت کابل از جلب امداد در قدم اول یك استفاده سیاسی است تا بوسیله باز کردن نمایندگی های سیاسی ممالك مختلف، نظر بین المللی را به خود معطوف و از اینطریق کسب مشروعیت نماید. در اینکار دفتر نمایندگی دولت در ملل متحد نقش عمده بازی کرد و زمینه یك گردهمالی را در ستاکهلم مساعد گردانید. در عین زمان نمایندگان دولت برای مذاکره به کشور های مختلف سفر نمودند. نتیجه این همه تلاشها تقریباً هیچ بود. تنها حکومت روسیه مناسبات خود را بادولت کابل از عمق به سطح آورد و رسماً آماده گی خود را بغرض مذاکره و امکانات بازکردن مجدد سفارت خود در کابل اعلان کرد. همچنان یك هیئت دیگر دولت اخیراً به تهران سفر کرد تا زمینه همکاری نزدیك آن حکومت را با دولت کابل فراهم سازد. قرار اطلاع هیئت با مقامات عالیه ایران از جمله آقای رفسنجانی دیدار و در باره مسایل مورد علاقه به گفتگو پرداخته است. اگرچه ظاهراً این سفر به ادامه سفر سال قبل خوانده شده، اما شواهد می رساند که این سفر به توصیه حکومات روسیه و هندوستان صورت گرفته تا روابط دولت کابل را در حلقه کشورهای مذکور مستحکم گردانند. خبرگزاری ایرنا متعاقباً خبر داد که جمهوری اسلامی ایران مبلغ ۵۰ ملیون دالر کمك بلاعوض برای اعمار مجدد افغانستان به دولت کابل اعطا میکند و هم مبلغ ٦ ملیون دالر دیگر را برای اعمار مجدد سیستم مخابرات کابل اختصاص داده است. (جریده امید، شماره ١٦٦، صفحه اول ، مورخ ٢٦ جون ١٩٩٥).

بدینترتیب دیده میشود که اکنون دو جناح کلی در منطقه در حال تشکل است : یکی جناح پاکستان، عربستان سعودی، ترکیه، ازبکستان و در راس آن امریکا و دیگر جناح هندوستان، ایران، تاجکستان، ترکمنستان و در راس آن روسیه که البته چین نیزبه جناح اخیرالذکر علاقمند خواهد بود.

۸ ـ اخطار آقای محمود مستیری به دولت کابل سه ماه قبل و بخصوص اظهارات موصوف در گردهمالی ستاکهلم بروز های اول و دوم جون سال جاری از نظر سیاسی اهمیت بسزا دارد. گمان نمیرود که این طرز بیان بدون رعایت ملاحظات و نظر ملل متحد و بعضی کشور های عضو آن صورت گرفته باشد. آقای مستیری صراحتاً بیان کرد که در حال حاضر با وجود ادعا های استاد ربانی و جنرال مسعود، حکومت کنونی واقعاً یك حکومت نیست. هیچ اساس قانونی ندارد و منجمله پنج شهر عمده دو شهر و از تقریباً سی و دو ولایت افغانستان هشت ولایت آنرا تحت کنترول دارد. واقعیت اصلی در این است که آنهالیکه در کابل ادعا مینمایند که حکومت اند، در حالیکه قسمت

مبحث نهم

ملل متحد ـ یک روزنه امید

۱ ـ چرا ملل متحد ؟

به ارتباط نقش ملل متحد در تحکیم صلح و امنیت در جهان بطور عام و در مناطق جنگ زده بطور خاص مباحثات زیاد بعمل آمده است. ضرور نیست با اشاره به کامیابی و یا ناکامی تلاشهای این موسسه، مثل یك تعداد هموطنان با ارائه مثالها از اینجا و آنجا چنین نتیجه گیری کنیم که ملل متحد نظر به ضعف اجرائیوی یا مشکلات مالی و یا دلایل دیگر کفایت حل معضله را ندارد و بنابرآن کاری از دست آن موسسه ساخته نیست و یا با این دلیل که ملل متحد گویا دست دراز امریکا است و می خواهد کهنه کاران سابق را بقدرت برساند، نباید از اقدامات آن موسسه در حل قضیه حمایت کرد. واضح است که در همچو استدلال هدف خاص قدرت طلبان نهفته است زیرا آنها بخوبی میدانند که با کامیابی اقدامات ملل متحد، بازارمکاره قدرت طلبی ورشکست و دست مداخله گران خارجی از کشور ما کوتاه خواهد شد. ازآنرو آنها و حامیان خارجی شان با تمام نیرو تلاش می دارند تا اقدامات ملل متحد را به نفع خواسته های خود تغیر دهند و هر گاه اینکار میسرنشود، در برابر آن با ایجاد موانع سبوتاژ نمایند.
در اینجا میخواهم با ارائه دلایل چند توجه را به این موضوع جلب کنم که بدون اشتراک ملل متحد اساساً هیچ نوع امیدواری برای حل قضیه وجود ندارد. این گفته به این معنی نیست که ملت ما به تنهائی توان حل مسائل خود را ندارد بلکه به این معنی است که قدرت طلبی، جنگ، وابستگی به خارج و اعمال نفوذ و مداخلات از بیرون در مجموع توانائی لازم را از ملت ما سلب کرده است و به مردم مجال حق تعیین سرنوشت را نمیدهد، در غیر آن مردم ما کفایت ، اهلیت و شایستگی اینکار را به وجه احسن دارند.

دلایل ضرورت اشتراک ملل متحد را در حل قضیه میتوان چنین خلاصه نمود:

۱ ـ در مباحث قبلی به این نتیجه رسیدیم که افغانستان در قید دائره مصیبت "خودزا" و "خودافزا" گیر مانده است که هربار با حرکت دورانی بیش از پیش در مرداب تباهی فرو میرود. این دائره شباهت به چرخ "اسپکهای چوبی" دارد که کودکان برآن سوار

شده و انکار میکنند که گویا اسپ شان حقیقی و خود شان سوار کار اند. این طفلکان در آن لحظه عقل و احساس خود را ذایل می سازند و فراموش میدارند که این اسپ ها همه چوبی و چرخ ها خودکار است و ایشان نمیتوانند از این چرخ دوار پا فرار گذارند و یا تاوقتیکه چرخ توقف نکند، ایشان نمی توانند چرخ را متوقف سازند.

گروه های قدرت طلب و جنگ افروز در صحنه سیاست افغانستان اکنون بر همین چرخ "اسپکهای چوبی" سوار اند. آنها نمی توانند چرخ را توقف دهند و یاحین حرکت از آن پیاده شوند و هم جرأت نمیکنند خود را از چرخ دوار بیرون پرتاب نمایند زیرا در هر دو حالت خطر سقوط و صدمه موجود است. این توقع که جنگجویان خود شان از اسپکهای چوبی قدرت فرود آیند و خود شان راه مسالمت و صلاح را در یابند، از یکطرف دور از ماهیت جنگی شان است و از طرف دیگر هرگاه یك جانب حاضر به مصالحه گردد، هیچ تضمینی وجود ندارد که جانب مقابل نیز به عین صورت دست صلح و صفا را پیش کند. هر یك می ترسد با انصراف از جنگ و آمادگی به صلح، ازطرف مقابل مورد هجوم ناگهانی قرار گیرد و میدان را از دست دهد. این حالت تنها ناشی از فضای عدم اعتماد نیست بلکه یك واقعیت تلخ است که بنابر فقدان یك تضمین استوار هیچ یك نمی خواهد از میدان جنگ دور برود و یا دست از ماشه تفنگ بردارد. در این حالت با تیره شدن اوضاع ناشی از عدم اعتماد یك بر دیگر و تشدید جنگ و ستیز، چرخ دوار مصیبت سرعت بیشتر میگیرد و سر نشینان این چرخ را به سر گیچه شدید مبتلا میسازد که امیدی برای صلح و صفا نمی ماند .

اوضاع کشور در طول سه سال گذشته باسرعت روزافزون این چرخ دوار، رو به وخامت بیشتر گذاشته است و هر نوع امید را که قوه های داخلی قادر به انفاذ صلح در کشور باشند، به یأس کامل مبدل کرده است. اکنون این سوال مطرح است که کی میتواند یك تضمین قوی را مبنی بر رعایت عدم تعرض و آتش بس جهت رسیدن به یك توافق و یا نشستن بدور میز مذاکره برای طرفین متخاصم عرضه نماید؟ آیا غیر از ملل متحد مرجع دیگر را میتوان سراغ کرد؟

۲ - افغانستان کشوریست که مردم آن در رابطه با جنگ و صلح از نظر روانشناسی دارای مشخصه های خاص و متفاوت از دیگر مردمان جهان میباشد. اگر به جنگ تن به تن بین دو جوان در کوچه نظر اندازیم، بزودی در می یابیم که هیچ یك از آن دو جوان خود بخود حاضر به ترک جنگ نمیگردند ولو که هر دو احساس ضعف کنند. آنها با تمام قوا و تا آخرین نفس با هم خواهند جنگید و به جنگ ادامه خواهند داد تا چند مصلح آنها را از هم دور سازند. جوانان در گیر جنگ وقتی مصلحان را در میان خود می بینند، به شدت جنگ می افزایند و حتی هر چند آنها را از هم دور سازند بازهم میخواهند از دست مصلحان گریز و باهم به مجادله و مقابله ادامه دهند. حقیقت امر در این شدت و عدت های آخر آنست که ایشان با وجودیکه در دل از جنگ بیزار

شده اند، ولی نمی خواهند آبروی خود را به حیث "مغلوب" بریزند.
با این مثال معمولی و یومیهٔ یك واقعیت بزرگ و یك خصلت عمده مردم ما برملامیشود و آن اینکه ما هیچگاه جنگ را بدون موجودیت میانجی و مصلح ترک نخواهیم کرد زیرا در قاموس زندگی یك افغان ترک جنگ و مصالحه خودی معادل مغلوبیت تلقی میشود و آنرا ننگ و عار برای خود میدانیم. مردم ما با این عادت کرده‌اند که در هر جنگ باید بصورت فوری پای مصالحه پیش شود و مصلح طرفین را از جنگ دور سازد.
از جنگ بین دو شخص تا جنگ بین دو فامیل و دو قوم این روش یك اصل دیرینه و معمول همیشگی در کشور ما بوده و مردم ما با آن عادت کرده است. از همین جاست که جرگه های مصلحتی قدم به قدم در ساختمان اجتماعی ما تکامل کرده و به تدریج در تاریخ ما یك مقام ارجمند و عالی را اشغال کرده است. این اشتباه محض خواهد بود که ما موجودیت و نقش جرگه های مصلحتی را منسوب به یك قوم مشخص بدانیم.
اینکه موجودیت و طرز کار همچو جرگه ها نظر به عرف و شکلیات و نظر به مناطق و رواج ها از هم فرق دارد، جای شك نیست ولی در تمام مناطق و بین همه اقوام افغانستان موجودیت گروه مصلحان و بزرگان که در راه حل معضلات شخصی، قومی و منطقوی دست بکار اند، یك اصل قبول شده و یك روش معمول است.
این سوال که چرا جرگه های متعدد داخلی با سویه های مختلف و ترکیبات خاص در افغانستان نتوانستند با تمام زحمت وتلاش، معضله موجود کشور را حل کنند و از ادامه جنگ ها جلوگیری نمایند، معنی بی کفایتی جرگه های داخلی و یا عدم اعتبار و اهلیت آنها را نمی دهد. مشکل اساسی در آنست که مسئله افغانستان فعلاً تنها یك موضوع داخلی نیست بلکه طوریکه در مباحث گذشته از آن به تفصیل بحث کردیم، یك ترکیب مغلق از عوامل داخلی و خارجی میباشد. از آنرو جرگه های افغانی قادر نبودند و قادر نخواهند بود مسائلی را حل و فصل نمایند که قدرت های خارجی در ایجاد آن نقش بارز دارند. روی همین دلیل است که همه تلاشهای جرگه های داخلی تاحال در ایجاد صلح و تأمین امنیت نقش برآب شده است.
با در نظرداشت این وضع باید در حل قضیه و ایجاد صلح از یك سازمان وسیعتر استفاده بعمل آید که "آن سازمان بتواند ابعاد داخلی و خارجی را تحت الشعاع قرار دهد. به صراحت میتوان گفت که به مقایسه همه سازمانهای منطقوی و بین المللی بیطرف ترین، مؤثرترین و عامل ترین همانا موسسه ملل متحد است. شاید بعضی ها از کنفرانس کشور های اسلامی و یا بعضی سازمانهای دیگر نام ببرند که بدون شك اشتراک مساعی آنها نیز با ملل متحد در حل قضیه کشور نهایت سودمند و مفید خواهد بود.

۳ - ازآغاز جهاد تا امروز دیده میشود که گروه های سیاسی رقیب و متخاصم همیشه پیرو راه حل نظامی بوده و از طریق جنگ خواسته اند در میدان سیاست غالب شوند. راه حل نظامی غیر از بدبختی و تباهی چیز دیگر به ارمغان نیاورده است. گفته میتوانیم

که مصیبت مرگبار امروز نتیجه و حاصل همین را حل نظامی بوده است. اکنون این سوال مطرح است که آیا صلح را میتوان از طریق جنگ برقرار کرد و آیا این صلح دوامدار خواهد بود؟ آیا کسانیکه سلاح بدست دارند و همیشه از دهن تفنگ سخن می گویند ، میتوانند صلح پایدار را به وجود آورند؟ و اگر چنین باشد، سوال میشود که چرا تا حال آنها موفق به اجرای این مأمول حیاتی نشده اند؟ گروه های قدرت طلب باوجودیکه در این اواخر همیشه از راه حل سیاسی و تفاهم صحبت میکنند ولی وقتی پای منافع گروپی شان در میان می آید، آنوقت فراموش خاطر میگردد که چه گفته اند و باز به تفنگ دست میبرند و بدانوسیله به سرعت چرخ دوار دائره مصیبت می افزایند. اگر به مثال اسپکهای چوبی بر گردیم، گفته میتوانیم که هر کی در اسپکها سوار است و بدور یك دائره چرخ میزند، قادر نیست مسیر حرکت و سرعت چرخ را تغیر دهد. فقط کسانی میتوانند این چرخ را متوقف سازند که خود برآن سوار نباشند. به عبارت دیگر راه حل سیاسی بر مبنای تفاهم و احساس مسئولیت از طرف کسانی به نتیجه میرسد که خود فاقد اسلحه و قدرت نظامی باشند. اعتماد اسلحه داران به این گروه، شرط اساسی موفقیت آنها را برای ایفای نقش ثالث بالخیر و میانجی عادل و با انصاف تشکیل میدهد. ملل متحد یگانه موسسه‌ای خواهد بود که در تنظیم و تقویه یك جناح ثالث بالخیر با مردم افغانستان همکاری بی شائبه و خالصانه خواهد کرد.

در این ارتباط بعضی هموطنان این سوال را مطرح میدارند که آیا میتوان تنظیم ها را نادیده گرفت؟ هرگاه در نقش ملل متحد به حیث یك میانجی و ثالث بالخیردر راه بوجود آوردن یك دوره انتقالی متشکل از شخصیت های بیطرف عمیق شولیم، خود بخود واضح میشود که هدف بیرون کشیدن و نادیده گرفتن تنظیم ها نیست بلکه هدف دور ساختن آنها از مخاصمت و جنگ و نزدیك کردن آنها در مفاهمه و همکاریست. با مراجعه به مثال دو نفر که باهم میُجنگند، اشخاص مصلح مجبور اند نخست طرفین جنگ را از هم جدا و دور کنند و هر یك طرف متخاصم را کنار بکشند که اینکار با مفهوم نادیده گرفتن نباید سوء تعبیر گردد. در راه رسیدن به صلح در افغانستان نیز لازم است تا هم از نظر تخنیکی و هم ازنظر تاکتیکی نخست آتش بس برقرار گردد و تا رسیدن به مرحلهٔ تفاهم، طرفین از هم دور نگهداشته شده جلو حملات یك بر دیگر گرفته شود. در این ارتباط ملل متحد نقش اساسی و بس مهم را ایفا میدارد.

چارلز سانتوس سابق معاون سیاسی هیئت خاص ملل متحد برای افغانستان در مورد پلان ملل متحد برای ایجاد یك حکومت دارای قاعده وسیع میگوید: " پلان ملل متحد عبارت از ایجاد یك حکومت است که برای ملت قابل قبول باشد، یك حکومت واقعاً ملی و سرتاسری که فعلاً وجود ندارد. طریقی که ملل متحد ایجاد چنین حکومتی را پیشنهاد میکند، تشکیل شورا و یا چیزیست که ما آنرا طرزالعمل انتقال قدرت می نامیم. این طرزالعمل بر اساس نمایندگان ولایات خواهد بود. نمایندگان ۳۲ ولایت افغانستان و حدود ۲۰ نفر از شخصیت های مستقل افغانی اکثراً از داخل و یك عده از

خارج افغانستان". سانتوس علاوه میکند : " ما فکر میکنیم که این بهترین طریق برای ایجاد حکومت و ختم جنگ میباشد. ما همچنان منحیث قسمتی از این پلان خواهان ایجاد یك قوای امنیتی میباشیم که از تمام ملت و ولایات مختلف نماینده گی کند". سانتوس در مورد شخصیتهای مستقل افغانی گفت : "فکر میکنم این شخصیت ها نقش سازنده را بازی کنند. این اشخاص یك نظر و نصب العین ملی دارند و اشتراک آنها در این عملیه خیلی مهم است. بعضی از این اشخاص شاید عضو احزاب باشند و بعضی ها از خارج احزاب خواهند بود اما کسانی خواهند بود که یك نصب العین ملی و سراسری دارند". موصوف در مورد نقش جناح ها در این پلان گفت : "ما به مباحثات خود با جناحهای مختلف ادامه میدهیم. زیرا پلان ما یك پلان ولایتی است و میخواهیم تمام ولایات در آن نماینده داشته باشند... حقیقتاً لازم است که در این مرحله هر قدر گروهها را بتوانیم، شامل این پلان سازیم. این یگانه طریق منصفانه بمیان آوردن صلح در افغانستان خواهد بود". او گفت : " حکومت یك دسته یا گروه ممکن نیست، حکومت باید از تمام جوانب باشد، تمام اقوام باید در آن اشتراک داشته باشد ورنه حکومت دوامدار امکان پذیر نمیباشد". او در مورد انتقال قدرت گفت : " انتقال قدرت باید بزودی ممکنه صورت بگیرد و به عقیده ملل متحد وضع فعلی ثبات ندارد". (مصاحبه سانتوس با صدای امریکا، منتشره امید شماره ١٥٦ مورخ ١٧ اپریل ١٩٩٥).

٢ - ملل متحد ومعضله موجود :

ملل متحد اصولاً از نظر ماهیت دارای قدرت اجرائیوی در کشور های عضو نمیباشد، مگر در بعضی حالت و مواقع لازم، بر طبق فیصله های شورای امنیت از قوای صلح استفاده بعمل می آید که آن از قوه های نظامی کشور های مختلف تحت نظر و اداره آن موسسه به منظور برقراری صلح و امنیت در یك ساحه یا کشور تشکیل میگردد. در افغانستان اعزام قوای صلح ملل متحد مورد ندارد زیرا مردم افغانستان آنرا نمی خواهند و هم کشورهای که دارای ماهیت بیطرف در قضیه باشند، چندان به اشتراک در این موضوع علاقمند نیستند. به این اساس تمام تلاشهای ملل متحد در افغانستان منحصر به اقدامات دپلوماتیک، مذاکره و مفاهمه و وارد کردن فشار های سیاسی و اقتصادی بر جناح های داخلی و کشور های علاقمند و مداخله گر در افغانستان میگردد تا از یکطرف دست مداخلات و اعمال نفوذ خارج را در قضیه کوتاه سازد و از طرف دیگر نیروهای متخاصم داخلی را از میدان جنگ بیرون و بدور میز مذاکره وادار به تفاهم و رسیدن به یك راه حل سازد.

آقای محمود مستیری در دور اول مذاکراتش که سال گذشته آغاز گردید، به نظریابی گروه های مختلف پرداخت و در دور دوم کوشید تا جناح های متخاصم را دور یك میز جمع کند ولی موفق نشد. در دور سوم دست به تشکیل یك کمسیون مشاوران افغانی زد

که در آن یك عده تخنوکراتهای سابق، علمای دین، شخصیت های قومی و بعضی از نمایندگان احزاب (تنظیمی) به انتخاب آقای مستیری اشتراک داشتند. کمسیون برطبق فیصله شماره ۲۰۸-۴۸ مجمع عمومی و تفویض صلاحیت به هیئت خاص ملل متحد بعد از غور و بحث، لزوم یك دوره انتقالی را جهت آماده ساختن شرایط انتخابات و تدویر لویه جرگه تائید نمود و نظر داد که :

- یك حکومت عبوری متشکل از شخصیت های بیطرف (غیر تنظیمی) بوجود آید،
- آتش بس فوری برقرارگردد، سلاح ثقیله جمع آوری و یك اردوی ملی تشکیل شود،
- با عادی شدن اوضاع، لویه جرگه و انتخابات دائر گردد.

هنوز مذاکرات پیرامون این طرح با جناح های متخاصم آغاز نشده بود که جنبش طالبان در قندهار بوقوع پیوست و ادامه کار که در نظر بود مرکز آن از شهر کویته (پاکستان) به شهر قندهار انتقال کند، دستخوش حوادث شد. پیشرفت طالبان بطرف کابل و حوادث بعدی که منجر به خروج قوای حکمتیار از چار آسیاب، شکست حزب وحدت (مزاری) ، تسلط قوای شورای نظار بر شهر کابل و اطراف آن و ادامه جنگ ها بین طالبان و قوای دولت در دو جناح گردید، موازنه سابق قدرت را برهم زد و میکانیسم مجوزه ملل متحد را به مشکل مواجه ساخت.

بهتر است این معضله را از زبان آقای مستیری که در کنفرانس ستاکهلم گفته است، بطور مختصر بشنویم : " به تعقیب مذاکرات مشکل با جوانب مختلف یك فورمول یا راه حل در مورد میکانیسم در اوایل فبروری (۱۹۹۵) ساخته شد.... یکی از موارد اختلاف را نمایندگی جنرال دوستم تشکیل میداد. آقای مسعود و متحدین آن زمان وی ... با گنجانیدن مستقیم نماینده دوستم در دستگاه مخالفت نمودند..... جنرال دوستم بخاطر حل مشکل ضمن این توافق که نماینده وی منحیث یك شخصیت شامل ساخته شود، با ملل متحد همکاری نمود. (مورد دیگر اختلاف) بخاطر موقف مجزا شده حزب وحدت تحت رهبری اکبری مدعی نمایندگی مردم هزاره .(بود). (مورد سوم اختلاف) راجع به گنجانیدن شخصیت های مستقل در میکانیسم (بود که) نه آقای حکمتیار و (نه) استاد ربانی راضی معلوم می شدند..... پیشرفت سریع طالبان بجانب دروازه های کابل یك بی نظمی و سراسیمگی را بین تنظیمهای سیاسی سابق ایجاد نمود... چند روز قبل از تدویر جلسه میکانیسم بغرض ملاقات با استاد ربانی عازم کابل شدم ... وی آمادگی خود را برای کناره گیری مجدداً تائید و از من خواست تا با قوماندان مسعود ملاقات کنم. فردا با جنرال مسعود ملاقات کردم. موصوف برایم گفت انتقال قدرت صورت گرفته نمیتواند مگر اینکه طالبان به سهمگیری در میکانیسم موافقت نمایند. من برایش گفتم که ما با طالبان چندین گفت و شنود داشتیم آنها مساعی ما را پشتیبانی مینمایند ولی بخاطر دست داشتن تنظیمهای سیاسی که آنها گمان میکنند مسئول ویرانی کشور هستند، در میکانیسم سهم نمی گیرند. باوجود آن من برایش گفتم که طالبان موافقت کرده اند تا با میکانیسم مذاکره نمایند. او گفت این کافی نیست....

بعد از آن جنرال مسعود در مورد انتقال قدرت هیچ صحبت نکرد و در عوض بر چگونگی معامله با طالبان بذل توجه نمود. بدینوسیله موضوع طالبان بحیث دلیل عدم رعایت از توافق اصلی از جانب استاد ربانی و جنرال مسعود بکار رفت.... (بعد از مذاکرات بیشتر) جنرال مسعود و استاد ربانی هردو بر یك راه حل یا فرمول مبنی بر سهمگیری دو دو نماینده از هر ولایت و همچنان ده تا بیست شخصیت مستقل ابراز موافقت نمودند. ایشان همچنان گفتند قدرت را به تاریخ ۲۱ مارچ انتقال خواهند داد.... به تاریخ ششم مارچ زد و خورد شدیدی بین قوای مسعود مزاری بوقوع پیوست... مسعود حمله ناگهانی بزرگی را علیه طالبان و بقایای حزب وحدت براه انداخت.... (بعد از موفقیت در این برخورد ها) نمایندگان استاد ربانی و جنرال مسعود به طرح شرایط تازه روی پلان آغاز کردند، اعنی یك عملیه پیچیده تر انتخاب اعضای میکانیسم... بشمول: یك - نظارت ملل متحد بر انتخاب نمایندگان ولایات، دو- تامین یك اردوی ملی در تمام شهر های عمده افغانستان و سه- مذاکرات روی تعداد شخصیت های مستقل. من به نماینده ربانی گفتم که این قدم عدول از عملیه صلح خواهد بود.... جنرال مسعود، استاد ربانی و سایرین مربوط آنها استدلال مینمایند که با عقب زدن طالبان از کابل آنها تمام افغانستان را فتح کرده اند. .. حقیقت امر اینست که قاعده دولت محدودتر گردیده و میتوان گفت که تنها از قوم تاجك نمایندگی مینماید. پشتونها، ازبکها و هزاره ها که شصت فیصد نفوس افغانستان را تشکیل میدهند، نادیده گرفته شده اند. حکومت صرف هشت ولایت دارد. طالبان ده ولایت و دوستم شش ولایت و حاجی قدیر چار ولایت را در اختیار دارند. ... کاملاً اطمینان داریم که یك (راه) حل نظامی امکان پذیر نیست. بن بست آشکار در میدان (جنگ) میتواند آتش بی اتفاقی های قومی را در داخل کشور عمیق تر سازد. همین نکته است که باعث تشویش من در مورد آینده میگردد.... حکومت کنونی واقعاً یك حکومت نیست. هیچ اساس قانونی ندارد و منجمله پنج شهر عمده دو شهر و از تقریبا سی و دو ولایت افغانستان هشت ولایت را تحت کنترول دارد ... آنهائیکه در کابل ادعا مینمایند که حکومت اند، در حالیکه قسمت اعظم کشور شان خارج اداره شان قرار دارد و جمیع گروههای قومی به استثنای تاجکها فی الواقع تمثیل نگردیده اند. .. عدم استقرار و ظهور بعد قومی، منطقه و سایر کشور ها را عمیقاً در ما جرا می کشاند. اکنون بسیاری از رهبران افغانها تقاضای شانرا برای بدست آوردن اسلحه از نزد کشور های مختلف شدت بخشیده اند.... خطر احتمال وقوع یك جنگ تمام عیار قومی واقعیت دارد..." - (فشرده بیانیه محمود مستیری در ستاکهلم ، منتشره شماره ۱۶۵ امید).

اکنون بهتر است نگاهی مختصر به مدعیات دولت کابل نیز بیندازیم. آقای داکتر روان فرهادی سفیر دولت کابل در ملل متحد ضمن یك مصاحبه در مورد طرح آقای محمود مستیری چنین گفتند: "تمام محاسباتی که قبلاً صورت گرفته بود و آقای مستیری در

و دیوان، از اسناد و مدارک، از قانونیت و مصئونیت نام ونشانی دیده نمیشود. مرز خصومت و خشونت بحدی رسیده که به قول یك هموطن: "سگها و گربه های ما از بس گوشت آدم خورده اند، دیگر بیاد ندارند که روزی با آدمها می زیسته اند". آری ! فجایعی که گروه های قدرت طلب و جنگ افروز یکی بر دیگر و همه در مجموع بر مردم مظلوم و بیدفاع وطن آورده اند، به حیث ننگ بشریت در جبین تاریخ معاصر کشور با رنگ سیاه درج خواهد شد.

این جنگ ویرانگر نه تنها پایه های حیات مادی کشور را ویران و سر نگون کرده، بلکه در نهایت ضربت محکم بر پیکر غنای معنوی و ارزش های بشری جامعه ما وارد نموده است. با کمال تأثر و تأسف باید گفت که ما بسامفاهیم ، معاییر و ارزش های بشری را که محصول هزار ها سال تکامل معنویت و مدنیت ما بود، در اثر این جنگ برای همیش از دست داده ایم. شیرازه های استوار فامیل به حیث یك معطای تاریخی و مبنای فرهنگ اصیل افغانی از هم پاشیده و از بین رفته است . احترام به بزرگان، مهمان نوازی ، همنوع دوستی، پاکبازی و صاف دلی ، جوانمردی و سخاوت و ده هاصفت دیگر رو به محو و زوال است.

مصیبت بزرگتر این جنگ، همانا موجودیت یك نسل جدید است که با جنگ بدنیا آمده، با جنگ بزرگ شده و با آن خو و عادت کرده است . این نسل از صلح، از اخوت، از مصئونیت و قانونیت و از ارزشهای والای بشری هیچ نمیدانند، گوئی هر گز در جهان ایشان همچو چیز های وجود نداشته است. آنها بجای قلم و کتاب به تفنگ و مرمی آشنا هستند، در قاموس حیات آنها رحم و عطوفت جا ندارد، با قتل و کشتارمثل صرف غذای روزانه عادت کرده اند، نظم و دسپلین اجتماعی را نمی شناسند، دلیل آنها زور و منطق شان ستیزه است. متأسفانه همین نسل، نسل حاکم برجامعه را میسازد. در این احوال کسانیکه به حیث رهبر و پیشوای این نسل خود را جا میزنند، در یك جنگ ویرانگر دست تیاز به خارج دراز میکنند و با پول و سلاح وارد شده، همچو افیون خالص بر سکر و بیحالی این نسل مرموز می افزایند و در غرقنای بیخودی، از آنها کسب قدرت میکنند. این رهبران که روزی خود را قهرمانان جهاد می نامیدند، امروز آله دست خارج گردیده و اراده خود را در قبال وابستگی به سلاح و پول کاملاً از دست داده اند. از اینجاست که جهاد از اصالت خود منحرف گشته ، ترازیدی مصیبت بار افغانستان عمق بیشتر پیدا کرده است. معمای جاری کشور همه را گیج کرده و مردم را با صد ها سوال لاینحل مواجه ساخته است که هیچیك به آسانی ازعهده جواب آن بدر شده نمی توانند. بنابرآن بالا بردن سطح دانش و معلومات مردم یکی از ضرورت های حل جامعه ما است تا مردم حقایق را درک کنند و راه سالم رابیابند.

چند ماه با همکاری یکعده مشاورین افغانی انجام داده بود، در حقیقت در یك فضای بود که منظره سیاسی و نظامی پایتخت چیز دیگری بود.... لیکن تغیر اوضاع در اواسط ماه مارچ و تا نوروز بحدی شدید و قوی بود که باید مطابق احوال و واقعیت های امروز پیشنهاد های جدید تقدیم کند.... مهمترین تحول عبارت از دوباره بر گشتن به همان پیشنهاد اولی دولت یعنی جمع شدن دو دو نفر نماینده‌گان ولایات است بجای نماینده‌گی بر اساس تنظیمها، همچنین شخصیت های افغانی از خارج نیز باید موجود باشند... آقای مستیری شخص فهیم و با تجربه است که سیر وقایع را دقیقاً در نظر میگیرد بنابرآن واقعیت های امروزی را در نظر گرفته و پلان خود را طرح خواهد کرد". (مصاحبه اختصاصی امید با داکتر روان فرهادی، منتشره امید، شماره ۱۵۴، مورخ ۳ اپریل ۱۹۹۵).

داکتر عبدالله نماینده خاص دولت کابل در طول سفری که‌به امریکا انجام داد ضمن سوالی در یك مصاحبه گفت: "روی این فورمول باید صحبت شود که نماینده ها از ولایات به چه ترتیب انتخاب میشوند... مثلاً اگر فورمول این باشد که هر جناح، خود شان نظر به تناسب والایالی که تحت کنترول خود دارند یك و یا دو نماینده بفرستند، این نماینده‌گی از ولایات شده نمیتواند و نماینده‌گی از بعضی جناح ها میشود که خواسته اند با جنگ کنترول خود را بالای ولایات تحمیل کنند. این راه حل نیست و تشویق برای جنگ است. هر جناح را تشویق میکند که ولایات بیشتری را تحت کنترول بگیرند و بعد نماینده بیشتر داشته باشند". موصوف در باره انتقال قدرت گفت: "قبل از تعیین هر تاریخ و پیش از تطبیق هر فورمول، اصرار ما بر اینست که روی جنبه های عملی و روی جزئیات فکر و تعمق بیشتر شود بعدتر روی خود انتقال قدرت". در زمینه تشکیل یك قوای بیطرف امنیتی مندرج پیشنهاد ملل متحد داکتر عبدالله چنین توضیح داد: "در باره تشکیل آن ما پیشنهاداتی داشتیم، مثلاً به آنها گفتیم که از هر ولایت پنجصد یا هزار نفر جمع شده یك قوه مشترك بوجود آید. مسئله دیگر برای ما وظایف این قوا است. چون مشکل سرحدات و مداخله خارجی و ورود سلاح از سرحدات کشور بوده، از اینرو این قوا باید ازین مشکلات هم جلوگیری نماید. امنیت شهر های دیگر نیز مطرح است که تحت تسلط قوه های دیگر قرار دارند... لهذا مشکل تأمین امنیت تنها با تخلیه کابل حل نمیشود. مسئله بنادر و سرحدات، شاهراه ها و قوتهای دیگر نیز حایز اهمیت است. ملل متحد به این ارتباط باید روی قطع مداخله خارجی قدم های مؤثر و مطمئن بردارد". (مصاحبه با داکتر عبدالله، منتشره جریده امید، شماره ۱۵۸، مورخ ۲۴ اپریل ۱۹۹۵).

در این ارتباط با مراجعه به ضرب المثل عام که میگوید: "برای بهانه گیر، بهانه زیاد است"، دولت کابل نیز به هیچ وجه حاضر نیست قدرت را انتقال دهد، آنهم تحت این شرط که ساحهٔ کابل و اطراف آن با انتقال قدرت بیك ساحهٔ غیر نظامی مبدل گردد. واضح است که در آنصورت قوای شورای نظار که فعلاً حاکم کابل است، باید به دره

های پنجشیر برگشت کند و اینکار به عبارت آقای غلام علی آلین یك "انتحار سیاسی است. موصوف موضوع انتقال قدرت را با مثال " تخت و تابوت" تشبیه کرده است که به این زعم قوای دولت باید تا آنوقت بجنگد که یا به تخت بماند یا در تابوت اندر شود. بااین طرز تفکر نمیدانم سرنوشت مملکت بکجا خواهد کشید و باز چند جوی دیگر خون جاری خواهد شد تا موضوع تخت یا تابوت به کرسی عمل بنشیند. اساساً آقای آلین با این جمله کوتاه پرده از یك راز نهفته از درون جنرال مسعود برداشته است که دولت کابل نسبت خلای منطقی آنرا عیان و صریح گفته نمی تواند و بنابرآن در جستجوی بهانه ها و حیله ها می افتد.

مشکل دیگر به ارتباط نمایندگان ولایات است که دولت میداند با انتخاب دو دو نماینده از هر ولایت مجموعاً در حدود ۱۶ نماینده از آنها و تقریباً ۴۰ نماینده از مخالفان خواهد بود واین تناسب اثر مضمحل کننده برموجودیت دولت تنظیمی کابل و نقش آن خواهد داشت. بنابرآن طوریکه فوقاً تذکر داده شد، دولت مسئله موجودیت قوای امنیتی را شرط اساسی انتقال قدرت قرارمیدهد و میگوید که باید قبل از انتقال دست خارج کوتاه شود، سرحدات و بنادر تحت کنترول آید تا اسلحه به کشور وارد نشود، امنیت شهرهای دیگر نیز تأمین گردد، قوت های دیگر نیز خلع سلاح شود و بالاخره نمایندگان ولایات بنابر اراده ملت تعیین شوند، آنوقت دولت حاضر خواهد بود که قدرت را انتقال دهد.

این خواسته هابه آن می ماند که می گویند : "آب بیاورید و چاه را پر کنید". و یا به عبارت دیگر با این بهانه، ملل متحد و هر نوع راه حل دیگر را به دنبال "نخود سیاه" روان کردن است. سوال میشود که هرگاه این همه کارها صورت بگیرد، پس مشکل اساسی در کجا خواهد بود؟ چگونه امکان خواهد داشت که پایتخت در اشغال دولت تنظیمی کابل باشد ولی ملل متحد کار ها را از نقاط دیگر در کشور شروع کند؟ تعجب در آنست که دولت کابل بنابر تسلط بر شهر کابل مدعی مشروعیت سرتاسری برای خود است، اما اجازه نمیدهد که اقدامات اساسی از پایتخت آغاز گردد. آیا دیگران این سوال را طرح نمیکنند که چرا قدمهای اساسی از کابل آغاز نمیگردد؟ به این سوال چه جواب داده خواهد شد؟

از اینجاست که بین دولت کابل و میکانیسم ملل متحد اختلاف نظر و عمل بوجود آمده و جناح دولت پلان مرتبه آقای مستیری را شدیداً مورد انتقاد قرار داده زیرا مطابق به میل شان نیست و اما آقای مستیری چندی قبل به آقای ربانی اخطارداد که : "اگر وی قدرت را انتقال ندهد، کشور های عضو ملل متحد او را برسمیت نخواهند شناخت" و گفته است : "ربانی باید بداند که علاوه بر همسایگان احتیاج به داشتن روابط با تمام جهان میباشد." (مصاحبه محمود مستیری با خبر نگار اسوشیتدپرس، امید شماره ۱۵۵، مورخ ۱۰ اپریل ۱۹۹۵).

در این ارتباط تاکیداً تصریح میگردد که کابل به حیث پایتخت افغانستان باید اولین

محلی باشد که تمام اقدامات از آنجا شروع گردد و قدم بقدم شامل سایر نقاط کشور شود. اگر موضوع آتش بس است یا موضوع خلع سلاح، اگر استقرار و امنیت است یا ایجاد نظم و اداره و اگر تاسیس حکومت انتقالی است یا غیر نظامی ساختن محل، همه باید از کابل آغاز گردد. تمام گروه های نظامی اعم از قوای شورای نظار، قوای سیاف و وحدت همه مکلف اند شهر کابل و اطراف آن را در حدود معینه تخلیه و قوای خود را از آن مناطق فوراً خارج سازند تا بدینوسیله کابل به حیث مرکز کشور فارغ از نفوذ هر نوع قوای نظامی جناح های متخاصم، بتواند زمینه کار حکومت انتقالی رامهیا سازد. تا چندی قبل بهانه موجودیت قوای حکمتیار در حوالی کابل بود، ولی اکنون این قوا در آنجا وجود ندارد. از اینجاست که باید انتقال قدرت به اسرع وقت به یك میکانیسم معقول صورت گیرد تا اولین گام در راه اعاده صلح و امنیت گذاشته شود و به اساس آن اقدامات بعدی صورت گرفته بتواند. هرگاه جناح دولت به اینکار موافقه نمیکند، واضح است که آنها مهر دیگر بر غصب قدرت میزنند و حق مردم بیچاره افغانستان را به زور برچه پایمال میداوند.

اینکه دور سوم مذاکرات هیئت صلح ملل متحد با این بهانه جولی ها به رکود گرائید، جاي نهایت تأسف است. امید که رکود فعلی در پرتو انکشافات جدید به اسرع وقت رفع گردد و دور چارم اقدامات آقای مستیری که عنقریب آغاز خواهد شد، به نتیجه زودتر و جدی تر برسد.

مبحث دهم

سیاست جدید پاکستان

(عرض مختصر: این رساله زیر چاپ بود که تغیری مهم در سیاست پاکستان در مورد افغانستان رونما گردید. ما قبلاً در مبحث هشتم تحت فقره ۵ یك تحول عمده را در زمینه پیشبینی کرده و انتظار داشتیم که یك روش واقعبینانه از طرف حکومت پاکستان در قبال مسایل کشور ما اتخاذ گردد. اینك خوشحالم مطالبی را دراین ارتباط بطور بسیار مختصر تقدیم میدارم. تکرار بعضی مطالب دراین مبحث بنابر دو دلیل خواهد بود : یکی اینکه این مبحث خارج از پلان مدونه هنگامی نوشته شده که مراحل چاپ رساله در مطبعه تقریباً به پایان رسیده بود دیگر اینکه برای درک بهتر این تغیر لازم بود تا نظرمختصر به سوابق انداخته شود.)

۱ ـ اشتباهات مکرر و معضلات ناشی از آن :

طوریکه مبرهن است، تمام اقدامات پاکستان از ابتدای جهاد تا امروز براین هدف استوار بود تاپاکستان یك حکومت مرکزی مستقر و نیمه نظامی را در افغانستان بوجود آورد، حکومتی که اختیار و اراده آن غیر مستقیم کاملاً در دست آن کشور باشد. برای نیل به این هدف پاکستان عمدتاً در سه جهت عمل کرد:

یك ـ زمینه سازی ها مبنی بر ویران کردن همه زیر بناهای اقتصادی افغانستان بدست گروههای افغان ، تا بدانوسیله افغانستان از نظر اقتصادی همیشه دست نگر و محتاج پاکستان باشد. (طور مثال پلان تخریب بند برق نغلو و سروبی وغیره که به فضل خداوند عملی نگردید) .

دو ـ تقویه جنگ های داخلی و حمایت بسیار جدی از گروه های مورد نظر، تا بدانوسیله دستگاه وابسته به خود را از مجرای نظامی طوری به قدرت برساند که دیگر گروه های رقیب اعم از کوچك و بزرگ تاب مقاومت را در برابر آن نداشته باشد.

سه ـ مستور ساختن همه اجرات و اقدامات سیاسی زیر نام اسلام "جدید" که در آن سخن گفتن از دیموکراسی، حق تعیین سرنوشت و اراده آزاد مردم و همچنان ادعا های از قبیل حاکمیت ملی، وحدت ملی و سایر موضوعات ملی به حیث میراث فرهنگی نظامهای غربی تلقی شده و بنابرآن باید غیر اسلامی توجیه شود، تا بدانوسیله هر حرکت

ملی در افغانستان به آسانی از مجرای توجیهات دینی سرکوب شده بتواند.

عملاً مشاهده شد که همچو تلاشهای پیگیر و تشدیدی پاکستان در طول دو دهه اخیر به نتیجه نرسید و جریان حوادث بر وفق این خواسته ها حرکت نکرد. چنانچه در زمان داود خان اقدامات نظامی گروه های وابسته در پنجشیر ناکام شد و در طول جهاد همه دسایس وضعی را بار آورد که جناح های رقیب بجای آنکه در یك صف در برابر دشمن مشترک قرار گیرند، برعکس در برابر هم قرار گرفتند و اگر یك مرمی بسوی دشمن فیر کردند دو مرمی را در سینه یکدیگر خالی کردند. بعد از جهاد و سقوط حکومت کمونیستی کابل، این وضع با تشدید جنگ های قدرت طلبانه، راکت پرانیها در شهر کابل و نصب حکومت های تنظیمی بر طبق فیصله های اسلام آباد، جورآمد و مصالحه بین رقبای دست پرورده پیش برده شد و هیچیك از آن پاکستان را به هدفش که نصب یك حکومت وابسته به خودش در افغانستان بود، قریب و قرین ساخته نتوانست.
بوجود آمدن موازنه قوای نظامی بین جناح های متخاصم داخلی در اثر حمایت مالی و نظامی کشور های رقیب که نفوذ پاکستان را بر افغانستان مغایر بر منافع خود میدانند، سد راه پاکستان در این موضوع گردید. موازنه قوا موجب شدت جنگ ها شد و دوام آن چانس غالب و مغلوب را در جنگ کاملاً از بین برد. در این احوال که حکومت پاکستان از یکطرف از ایجاد یك حکومت تحت الشعاع در افغانستان مایوس گردید و از طرف دیگر از نظر وقت در صحنه رقابت های اقتصادی برای تسلط بازار های آسیای مرکزی فرصت های مساعد را از دست میداد، مجبور گردید جنگ های کابل را به حال خودش بگذارد و توجه را به یك راه فرعی مبذول دارد. همان بود که در سپتمبر سال گذشته وزیر داخله پاکستان به ولایات غربی و جنوب غربی افغانستان سفر ماجراجویانه کرد تا موافقت حکمرانان محلی از جمله اسمعیل خان را در مورد فعال ساختن شاهراه سپین بولدک - تورغندی و تضمین امنیت آن برای عبور کاروانهای ترانزیتی پاکستان بسوی کشور های آسیای مرکزی بدست آورد. خلاصه طوریکه همه میدانند، حادثه در قندهار طور دیگر رخ داد که پاکستان برآن شد تا برای حفظ امنیت کاروانهای خود، از جمله طالبان افغانی مقیم آن کشور یك قوا را بسیج و به قندهار اعزام دارد. قندهار راطالبان اشغال کردند و امنیت کاروانها برآورده شد. اما رفتن طالبان بسوی کابل زمینه برهم خوردن مناسبات آنها را با اسمعیل خان فراهم کرد و متعاقباً جنگ بین طالبان و اسمعیل خان راه را بروی کاروانها تقریباً بست. بدینوسیله سیاست پاکستان معکوساً اثر گذاشت و برای بار دوم ناکام گردید.
علاوتاً انکشاف روزافزون قاچاق از طریق افغانستان عامل دیگر میباشد که از مدتی به اینطرف سیاست های اقتصادی حکومت پاکستان را شدیداً به مشکل مواجه ساخته است. به قول یك روزنامه نگار پاکستانی: "به اساس محاسبه دفتر عواید پاکستان، ارزش مال التجاره قاچاقی تا ماه جون سالجاری به تقریباً ۱۱ ملیارد روپیه پاکستانی

(معادل ۳٦۰ ملیون دالر) بالغ گردیده و سه چند رقم سال گذشته در همین تاریخ میباشد. این رقم به قول یك مامور ملل متحد به ۲۰ ملیارد روپیه در ظرف سال جاری صعود خواهد کرد و رقم واقعی بنا به گفته وی شاید چندین برابر آن باشد". قرار راپور موسسه انکشاف اقتصادی پاکستان : "تجارت افغانستان از طریق قاچاق سالانه به ۱۰۰ ملیارد روپیه تخمین میشود. در اینصورت برای تولیدکنندهها و فروشنده های پاکستانی مشکل است در برابر تولیدات ارزان قیمت غیر قانونی رقابت نمایند". راپور می افزاید که : "قاچاق مواد خوراکه به استقامت افغانستان بنابر بلند بودن قیمت ها در آنکشور، پاکستان را به کمبود آن مواجه میسازد. این نوع قاچاق بیش از ۲۰٪ تورم پولی را در پاکستان دامن می زند". نامه نگار پاکستانی به ادامه موضوع مینویسد : "تجار و قاچاقبران راه های دیگری را... دریافته اند: درظرف دوماه اخیر بصورت متوسط روزانه پنج پرواز حامل مواد استهلاکی از امارات عربی به میدان هوائی جلال آباد صورت گرفته محموله ها دوباره به پاکستان و سایر جاها در آسیای مرکزی به صورت قاچاق صادر گردیده است. طالبان نیز در نظر دارند پرواز های مشابه را به استقامت قندهار ترتیب دهند. بقول یك دیپلمات غربی چنین پرواز ها میتواند راههای تازه را به منظور صدور هیروئین به غرب ایجاد کند". در اخیر نامه نگار از قول بعضی دیپلماتهای پاکستانی و غربی نقل قول نموده می نویسد : "این تجارت وسیع زیر زمینی برای تمویل دهشت افگنی ها مجال و وسیله تازه را میسر میسازد، مانند رمزی احمد یوسف که به تجار و قاچاقبران بلوچستان ارتباط داشته است". (احمد رشید ، فارایسترن ایکونومیك ریویو، مورخ ۱۱ می ۹۵، منتشره در جریده امید ، شماره ۱٦۰ ، صفحه ۳، مورخ ۱۵ می ۱۹۹۵).

هرگاه به اوضاع سیاسی در داخل پاکستان نظر اندازیم، دیده می شود که رقابت های شدید سیاسی بین احزاب پرقدرت، برخورد های مسلحانه در کراچی، قیام گروه های شبه نظامی با ادعای انفاذ شریعت اسلامی در ایالات سرحدی، فساد اداری، رشوه و اختلاس رجال برجسته و رسمی پاکستان، ترافیك مواد مخدره، فشار های سیاسی و اقتصادی مهاجرین افغان و گذشته ازهمه دردسر هائیکه حکومت پاکستان با سیاست نا عاقبت اندیشانه خود در داخل افغانستان با آن مواجه است، همه از جمله دلایل و انگیزه های اند که وضع داخلی پاکستان را به شدت به سمت ناآرامی و عدم ثبات می کشاند.

از دیدگاه سیاست خارجی، اکنون پاکستان در بلاک جدید سیاسی با یك تعداد کشورها همکار و هم نظر شده که مجبور است مسایل عمومی و منطقوی را به تفاهم همدیگر پیش ببرند. پاکستان مثل دوران جهاد حالادر قضیه افغانستان دست بالا ندارد بلکه فشار های مختلف پاکستان را در این اواخر در موقفی قرار داده تا روند سیاسی خود را در مورد افغانستان به مشوره و مفاهمه دوستان دیگر خود انجام دهد. اهداف عمده در این گروه بندی جدید در منطقه آنست تا:

یك - مانع نفوذ ایران در کشور های آسیای مرکزی و افغانستان شوند،
دو - جلو انکشاف تروریسم و قاچاق مواد مخدره به شدت گرفته شود،
سه - در برابر حضور مجدد روسها در منطقه اقدامات جدی رویدست گرفته شود،
چار - راه ترانزیتی از طریق بندر کراچی بسوی کشور های آسیای مرکزی به اسرع وقت باز شود تا معاملات تجارتی از هر دو جانب بدون مشکل براه افتد..

با ملاحظه اهداف فوق ، حکومت پاکستان اکنون متوجه شده است که پالیسی موجود آن کشور در افغانستان مبنی بر حمایت از گروه های وابسته بخودش و ادامه جنگ نه تنها به منفعت و مصلحت پاکستان نیست بلکه آن کشور را از نظر طویل المده با معضلات عدیده داخلی مواجه خواهد ساخت و استقرار سیاسی را در آنجا برهم خواهد زد و هم مجبور است علایق و خواسته‌های کشور های همکار را نیز در نظر گیرد زیرا حکومت عربستان سعودی ، ترکیه و ازبکستان هر سه از نفوذ ایران و روسیه در منطقه شدیداً هراس دارند و امریکا نیز ازهمه بیشتر در این موضوع علاقمند است . از آنرو پاکستان روی انگیزه های داخلی و خارجی راه دیگر ندارد مگر آنکه در روش دیرینه خود در افغانستان تغیر عمده و اساسی را ایجاد کند که البته این تغیر محصول نظر سایر کشور ها نیز میباشد. چنانکه حکومت عربستان سعودی در این اواخر نیز به اقدامات شبیه متوصل شده و یك هیئت عالرتبه را غرض مذاکره با دوستم به شمال افغانستان فرستاده است. این امیدواری وقتی تقویه گردید که وزیر خارجه ازبکستان طی سفر ماه قبل خویش به امریکا به صراحت حسن نیت کشور خود را در مورد حل قضیه افغانستان ابراز کرد.

۲ - سیاست جدید یک حرکت مثبت :

وزیر خارجه پاکستان آقای آصف احمد علی اخیراً در یك کنفرانس مطبوعاتی در پشاور ضمن اشاره به این مطلب که پاکستان در امور داخلی افغانستان مداخله ندارد، گفت : "پاکستان در اوقات دشوار با افغانها کمك کرده و در آینده نیز از کمك مضایقه نخواهد کرد". موصوف علاوه کرد که در نظر دارد به کابل برود و در مورد ادامه پلان صلح ملل متحد و همچنان راجع به مداخلات هند و روسیه در افغانستان با مقامات مربوطه کابل مذاکره کند. وزیر خارجه پاکستان در این کنفرانس مطبوعاتی مطلبی دیگری را بیان کرد که از نظر کلمات ساده ولی از نگاه محتوی اهمیت بس مهم دارد و در حقیقت بیانگر پالیسی جدید آن کشور در قبال مسایل افغانستان می باشد. او گفت : "در گذشته پاکستان به اعضای خانواده پادشاه سابق اجازه مسافرت به پاکستان را نداد اما حالا اگر پادشاه سابق بخواهد به پاکستان بیاید، ازاو استقبال خواهد کرد". (امید، شماره ۱٦٦، مورخ ٢٦ جون ۱۹۹۵) .

متعاقباً دفتر پادشاه سابق در روم به تأسی از اظهارات وزیر خارجه پاکستان، اطلاع داد که بتاریخ ۲۸ جون جنرال عبدالولی به حیث نماینده خاص شاه سابق به آن کشور سفر مینماید. هدف این مسافرت سه چیز است : اعاده صلح در کشور، ملاقات با هموطنان و تماس با مقامات پاکستانی. قرار یك خبر دیگر جنرال عبدالولی حین مواصلت به اسلام آباد از طرف حکومت پاکستان رسماً پذیرالی گردید و در میدان هوائی عده کثیر افغانهای مقیم آن کشور و یك تعداد شخصیت های تنظیمی و گروه های سیاسی دیگر افغانی به شمول نماینده حزب اسلامی حکمتیار و نماینده دوستم (به استثنای گروه جمعیت و مؤتلفان) از نمایند شاه سابق استقبال کردند. خبر می رساند که همچنان محافل بزرگ در بعضی مناطق سرحدی به حمایت از شاه سابق برگذار شد. جنرال عبدالولی متعاقباً با رئیس جمهور، صدراعظم و وزیر خارجه پاکستان ملاقات نموده و تا اکنون سفرش در پشاور و دیگر نقاط ادامه دارد.

در این میان دولت تنظیمی کابل در برابر تصمیم حکومت پاکستان مبنی بر اعطای ویزه رسماً احتجاج نموده و آنرا : "یك توطئه جدید برای جلوگیری از برگشت آرامش و دیموکراسی (؟!) به کشور" خواند. (امید، شماره ۱۶۷، مورخ ۳ جولای ۱۹۹۵).

ما در اینجا به جزئیات خبری این رویداد سرو کار نداریم بلکه موضوع عمده همانا تغیر سیاست پاکستان در مورد افغانستان است که از اهمیت بسزا برخوردار می باشد. واقعاً بعد از مدتها این اولین بار است که حکومت پاکستان یك قدم مثبت و واقعبینانه در رابطه با قضیه افغانستان میگذاردو از آنچه در مدت هفده سال گذشته از آن به شدت و عدت دوری جسته بود، اکنون خودش حاضر به تفاهم با آن میباشد. ناگفته نباید گذاشت که پاکستان در سالهای گذشته نه تنها به پادشاه سابق و اعضای فامیلش از اعطای ویزه به آن کشور امتناع ورزید بلکه هر اقدام دیگر را که به نفع موصوف در آنجا از طرف افغانها براه انداخته شد، به شدت سرکوب و مضمحل کرد که شرح آن در این مختصر نمی گنجد.

به تأسی از این سیاست جدید باید گفت که اشتباه از هر جا که اصلاح شود، دیر نیست. اگرچه ملت در خون تپیده افغانستان با همچو اشتباهات و خودغرضی های اجانب تا حال قیمت بسیار گزاف پرداخته، قیمتی که به بهای خون دو ملیون شهید، چارملیون آواره و ملیونها معلول و رنجور تمام شده است ولی بازهم ما حسن استقبال خواهیم کرد از فراهم آوری زمینه هائیکه مردم ما را یاری دهد تا خود شان برای خود تعیین سرنوشت کنند و خود شان متکی به اراده آزاد خود در باره وطن و حیات ملی خود تصمیم بگیرند.

در ختم این مبحث لازم به تذکر میدانم که سیاست جدید پاکستان هم به مصلحت مردم افغانستان و هم به نفع پاکستان است و هم در فضای سیاسی منطقه اثر مثبت و صلح آمیز خواهد داشت . سیاست جدید پاکستان بیانگر درك این واقعیت است که آن کشور اکنون پی برده که استقرار و تأمین امنیت در منطقه و منافع سیاسی و

باتصویب قانون اساسی توسط لویه جرگه عنعنوی و انتخابات آزاد خاتمه پیدا میکند.

لویه جرگه اضطراری :

نخست باید به این سوال جواب داد که چرا لویه جرگه و چرا اضطراری؟
لویه جرگه بدان دلیل که :
۱ - لویه جرگه یك موسسه اصیل عنعنوی و تاریخی قبول شده در ساحه ملی و بین المللی برای افغانستان است ،
۲ - اعضای آن با "قاعده وسیع" مشتمل بر تمام اقشار و اقوام ملت و مشتکل از شخصیت های مجاهد، قوماندانها، علما، مشران، معاریف، روشنفکران، اهل خبره، مامورین، اهل کسبه و پیشه، بدون تبعیض جنس، زبان، مذهب و قومیت میباشند که بطور انتخابی و یا انتصابی دور هم جمع میشوند و درباره سرنوشت مردم و کشور خود اتخاذ تصمیم مینمایند. با آنکه نحوه ترکیب اعضای لویه جرگه ها در طول زمان و نظربه حالات و ایجابات خاص تاریخی از هم متفاوت بوده است، اما اکنون باید موجودیت "قاعده وسیع" یکی از مشخصات عمده این لویه جرگه باشد.
اضطراری از آن جهت که :
۱ - در شرایط کنونی نظر به حالت اضطرار امکانات عملی ساختن انتخابات آزاد و سرتاسری میسر نیست تا مودم نمایندگان خود را انتخاب و معرفی کنند،
۲ - از نگاه تعین تعداد نماینده هاو تعین حوزه های انتخاباتی اختلاف نظر های جدی وجود دارد که حل این معضله در این مرحله حساس بس دشوار است،
۳ - همه تصامیم و تدابیری که در این جرگه اتخاذ میشود، ماهیت اضطراری داشته و فقط در دوره انتقال مرعی‌الاجرامیباشد و مرحله بعد انتقال را احتوا نمیکند.
بنا بر دلائل فوق لویه جرگه اضطراری یگانه راه و وسیله بیرون شدن این بن بست است و به حیث یگانه مرجع مشروعیت برای تمام اقدامات در مرحله انتقال شناخته میشود

تفاهم بین الافغانی - سر آغاز کار :

در حالت اضطرار که زمینه های عملی و قانونی انتخابات آزاد و سرتاسری مساعد نیست، این سوال اساسی و مهم مطرح است که چگونه و از چه طریق میتوان اعضای لویه جرگه اضطراری را تعیین نمود که هم دارای "قاعده وسیع" باشد و هم از مردم تا حد امکان نمایندگی کرده بتواند؟ به این سوال فقط ازیك راه جواب داده میشود آنهم : "تفاهم بین الافغانی".
مقصد از تفاهم بین الافغانی براه انداختن مذاکرات و ایجاد فضای حسن نیت بین تمام جناح های مؤثر افغانی در داخل و خارج کشور بدون رعایت امتیازات خاص حزبی و تنظیمی است که نخست در حلقه های کوچکتر و بعداً در حلقه های بزرگتر صورت میگیرد و تا آنجا پیش میرود که منتج به تشکیل یك حلقه وسیع و همگانی شود. نکته عمدهٔ در تشکل این حلقه ها رسیدن به توافقات چند جانبه و ایجاد فضای حسن نیت و اعتماد متقابل میباشد تا معضلات را از میدان جنگ بروی میز مذاکره بکشاند و بجای اسلحه از زبان و دلیل کار گرفته شود. در اینجا قابل یادآوریست که تفاهم اصولاً وقتی به وجود می آید که طرفین هر یك باساس منافع و مصالح ملی حاضر شوند از یك

مبحث یازدهم

خلاصه و نتیجه

در اینجامیخواهم عصاره آنچه را که در ارتباط با حوادث و مسایل جاری کشور و ریشه های تاریخی آن مبتنی بر تیوری دائره شیطانی مصیبت درطول مباحث متعدد این رساله مورد بررسی قرار گرفت، به شکل خلاصه و نتیجه ارائه نمایم و ضمناً به این سوال جواب گویم که افغانستان چگونه در طلسم این دائره اسیر گردید و جامعه افغانی چگونه با حرکت دورانی و خودکار آن به تدریج به کام مصیبت و اضطرار مرگبار فرو رفت .

۱ ـ از نظر تاریخی کودتای شوم ثور به حیث یك نقطه قوی انعطاف در تاریخ معاصر، سرآغاز تمام مصیبت ها و آلام کشور ما میباشد. نتایج و عواقب وخیم این حادثه از آنروز تا حال که هفده سال می گذرد و از امروز تا فردا های دور، وطن و وطنداران مظلوم ما را در پنجه های خونین و پرماجرای خود فشرده و ناتوان دارد، بازهم خواهد فشرد. این مصیبت با بقدرت رسیدن کمونیست های محلی (خلق و پرچم) آغاز و با هجوم قوای سرخ شدت یافت و حرکت دورانی آن با تطبیق دکتورین گورباچف کسب سرعت کرد. از آن به بعد تا امروز مصیبت در مسیر دائره شیطانی با شدت روزافزون در وطن ما روبه پیشرفت است.

۲ ـ به اساس دکتورین گورباچف قوای اشغالگر در طول مدت هفت سال اقامت در افغانستان و بعد از آن به منظور پرده اندازی روی عملیات ضد انسانی و اختفای جنایات خویش، به شدت تلاش بعمل آورد تا جنگ حزبی و ایدیالوژیکی را که آغاز کرده بود، به جنگ قومی مبدل سازد و خون برادر را توسط برادر بریزد. گروه بندیهای قومی، زبانی و مذهبی را شدیداً در کشور تقویه کردند و اقوام را یکی بجان دیگر انداختند و با استفاده از روش هائیکه در آسیای میانه بکار برده بودند، خواستند زمینه تضعیف کامل قوای جهادی را فراهم سازند. در این بازی خطرناک ملیشه های قومی را تاسیس و تجهیز کردند و به هریك قدرت مستقل در محل مربوطه اعطا نمودند. این گروه بندیها در حقیقت آغاز آن بود تا شورویها خود را ازافغانستان بیرون بکشند و شیرازه کشور ما را بدست خود ما در یك جنگ قدرت طلبانه و ویرانگر تباه سازند و هستی ما رابرباد دهند.

مبحث دوم

کودتای ثور ـ سرآغاز مصیبت

۱ ـ انگیزه ها و عملکرد ها :

از یك صحبت عادی دو هموطن تا مباحثه در یك مجلس بزرگ و مجمع صاحبنظران، هیچ گوینده نیست که اقلاً یکبار از انگیزه این همه مصیبت های وارده بر مردم و کشور سخن نگوید و یك یا یکتعداد علل و عواملی را مسئول حادثه نداند. اطلاعات واصله از داخل کشور و اخبار منتشره در خارج پیرامون یك موضوع یا یك حادثه بعضاً چنان از هم دور میروند که گوئی از دو موضوع کاملاً متفاوت صحبت میدارند. کسانیکه با مطبوعات هجرت آشنائی دقیق و منظم دارند، شاهد این حقیقت خواهند بود که بسا مطالب منتشره به نحوی بایکی از شیوه هاو دیدگاه های خاص سیاسی تفسیر و تعبیر میگردد. این وضع برای هموطنان مهاجر که عطش وافربه کسب دانش و آگاهی از مسایل کشور دارند و در سر نوشت فردای وطن بیتفاوت نیستند، درد سر و مشکل بزرگ را ایجاد مینماید زیرا آنها برای جستجوی حقایق به مطالعه نشرات هجرت پناه میبرند و هر آنچه بدست شان میرسد با دقت مطالعه میکنند. باآنکه از هر دهن سخنی و از هر زبان دلیلی می شنوند و باآنکه گاهی امیدوار به روشنی های کم نور و سرآب های دور میگردند و گاهی در خم و پیچ های تاریك اخبار وطن افسرده خاطر و مهجور می شوند، باآنهم هریك دل به مسائل می‌بندند و دلایل مصیبت وارده را بر می شمارند. بطور عموم نظریات روی انگیزه های مصیبت را می توان در سه کتگوری خلاصه کرد:

یك ـ کسانیکه مسئولیت اوضاع را بیشتر بدوش ابعاد داخلی و در راس آن عناصر قدرت طلب و تفنگدارنی اندازند و مدعی اند که همین عناصر با سلاح دست داشته، بغرض امحای رقبا و مخالفان خویش و به منظور نیل بقدرت سیاسی جنگ را وسیله قرار داده و در قبال آن مصیبت و بدبختی را فراهم آورده اند.

دو ـ کسانیکه مسئولیت اوضاع را بیشتر بدوش ابعاد خارجی انداخته و مدعی اند که مداخلات خارجی بطور مستقیم و غیر مستقیم منشأ اصلی جنگ و مصیبت بوده تا زمانیکه

۳ - در قبال تطبیق همین پلان اوضاع تاآن حد پیش رفت که در ماه می (۱۹۹۲) در اثر ائتلاف شمال، حکومت کمونستی کابل جای خود را به حکومت تنظیم ها سپرد. از آن وقت تا حال رقابت و جدال قدرت طلبی بین گروه های تنظیمی، صف گروه بندیها را در کشور به اوج رسانید و مصیبت وارده را شدت بخشید.

۴ - شدت خصومت ها و قدرت طلبی ها منجر به جنگ های دامنه دار وخونین بین طرفین متخاصم گردید. مجموعاً هفت جنگ بزرگ در این مدت سه سال نشانه از یك مصیبت مرگبار است که در اثر آن افغانستان بطور عام و شهر کابل بطور خاص به خاک یکسان گردید. خصلت عمده این جنگها در کیفیت سلاح است نه در کمیت افراد جنگی شامل آن. طوریکه گفته شد، تمام قوای جنگی طرفین متخاصم در جنگ کمتر از یك فیصد نفوس کشور تخمین میشود ولی از نظر کیفیت از مدرن ترین و مخرب ترین سلاح های ثقیله در این جنگها استفاده بعمل آمده که شدت تخریب و قدرت ویرانگری آن بسیار وسیع و بزرگ بوده است. این حقیقت ثابت میسازد که شدت جنگ در افغانستان و قدرت نظامی جوانب درگیر متکی به مقدار پول و کیفیت اسلحه دست داشته است .

۵ - جوانب درگیر جنگ با ناتوانی اقتصادی که دارند، تمام سلاح مورد ضرورت و تقریباً تمام مصارف جنگی را از کشورهاو موسسات خارجی حمایت گر خویش حاصل میدارند. اگرچه جوانب متخاصم هریك ادعا دارند که سلاح دست داشته ایشان از ذخایر سابق در کشور است ولی این گفته معنی آنرا ندارد که سلاح جدید به آنها نمیرسد. علاوتاً تدارک موادسوختنی و سایر مصارف جنگی خود بخود شاهد این حقیقت است که گروه های مربوطه این "امداد" نقده و جنسی رابه مقدار وافر بطور مخفی از حمایت گران خارجی خود بدست می آورند.

٦ - مسلم است که ضرورت به اسلحه و پول وابستگی جناح های قدرت طلب و درگیر جنگ را به خارج روز بروز شدیداً افزایش داده است. در قبال این وابستگی روزافزون و به منظور حصول حمایت های بیشتر مالی، نظامی و سیاسی ازمراجع خارجی، جناح های وابسته مجبور اند به خواسته ها و آرزومندی های خارج تن دردهند و از اوامر آنها چشم بسته اطاعت نمایند.

۷ - رویداد ها و حوادث اخیر در منطقه نشان میدهد که افغانستان حالا بار دیگر نه تنها از لحاظ سیاسی بلکه برای اولین بار ازنظر اقتصادی نیز اهمیت ستراتژیك خاص را در منطقه کسب کرده است. این بار بر عکس سابق کشور های منطقه بخصوص ممالك همسایه و مسلمان جای کشور های بزرگ و ابرقدرتهای قدیم را گرفته اند. این کشور

ها در مسایل سیاسی و منطقوی به شدت باهم در رقابت قرار دارند. افغانستان اکنون در مرکز این رقابت های منطقوی و حتی بین المللی جا گرفته است.

۸ - امریکا بطور جدی در صدد است تا ایران را زیر فشار سیاسی و محاصره اقتصادی قرار دهد و نگذارد که ازاین بیش به حیث یك کشور صادرکننده بنیادگرائی اسلامی در منطقه و جهان فعال شود. از همه مهمتر آنکه نباید ایران به حیث یك کشور دارنده سلاح اتومی مبدل گردد. ترکیه، عربستان سعودی، پاکستان و اخیراً ازبکستان با امریکا در تطبیق این پلان همکاری دارند. از طرف دیگر روسیه، چین، هندوستان، تاجکستان و ترکمنستان می خواهند روابط خود را با ایران نزدیکتر سازند. از اینجاست که رقابت های منطقوی به تدریج شکل رقابت های ماورای منطقه را بخود میگیرد و در اثر آن دو بلاک بزرگ سیاسی در منطقه در حال تشکل است.

۹ - رقابت های اقتصادی بین ایران و پاکستان مبنی بر دسترسی به بازارهای آسیای مرکزی و توسعه تجارت و انکشاف راهها و وسایل ترانزیت، محور اصلی یك تعداد مسایلی است که افغانستان در مرکز آن قرار دارد. رقابت بین بندر عباس و بندر کراچی به حیث دو شاهرگ تجارتی بسوی آسیای مرکزی، حکومت پاکستان را به یك سوال اساسی و حیاتی مواجه ساخته است. پاکستان میداند که بدون استفاده از سه شاهراه عمده افغانستان که آن کشور را به آسیای مرکزی وصل میکند، رسیدن به این هدف حیاتی میسر نیست.

۱۰ - سیاست پاکستان در طول مدت بخصوص با آغاز جهاد همیشه به این نکته استوار بود تا در افغانستان از نفوذ سیاسی کامل برخودار باشد. این سیاست وقتی به یك ضرورت مبرم برای پاکستان تبدیل شد که شوروی ازهم پاشید و دسترسی به بازار های کشورهای آسیای مرکزی هدف عمده قرارگرفت. از آن وقت تا حال پاکستان متواتر کوشیده است تا با نصب یك حکومت مستقر و دست نشانده در افغانستان به این آرزو برسد. خوشبختانه این آرزوها خاک شد و با همه فتنه گریها به حقیقت نپیوست. برعکس بزعم ضرب المثل معروف "چاه کن در چاه" ، اقدامات مداخله گرانه پاکستان به ضررش تمام شد. پاکستان میداند که عدم ثبات و عدم استقرار در افغانستان قبل از همه به پاکستان صدمه بزرگ وارد میکند از آنرو اخیراً چنین احساس میشود که پاکستان تحت فشار دو جانبه اوضاع داخلی و خارجی و انکشاف مسایل بطور مغلق در منطقه قرار گرفته و تدریجاً به این نظر آمده باشد تا با تعقیب یك سیاست جدید در راه استقرار اوضاع و ایجاد یك حکومت ملی و مردمی در افغانستان بکوشد.

۱۱ اخیراً حکومت پاکستان اعلام نمود که حاضر است به پادشاه سابق ویزه های لازم را غرض مسافرت به آن کشور اعطا نماید. در حالیکه پاکستان در مدت هفده سال

نه تنها از دادن ویزه به شاه سابق ابا ورزیده بود بلکه هواداران موصوف را در آن کشور کوچکترین اجازه فعالیت نداد. اکنون که شرایط در منطقه تغیر کرده وتمام تلاشهای آن کشور مبنی بر نفوذگرالی در افغانستان به ناکامی مواجه شده است، پاکستان سیاست جدید خود را بروی واقعبینی های موجود استوار ساخته و به این حقیقت پی برده است که استحکام امنیت و صلح در پاکستان مستقیماً مربوط به اعاده امنیت و صلح در افغانستان میباشد. این مأمول وقتی برآورده میشود که در افغانستان یك حکومت مرکزی مستقر و ملی بوجود آید.

۱۲ - طوریکه ملاحظه میشود، اکنون رقابت جدی بین دو بلاک متشکله که فوقاً به آن اشاره شد، در موضوع جلب دوستی و همکاری جناح های داخلی افغانستان در حال انکشاف است. روسیه سعی دارد بار دیگر در منطقه بطور فعال و جدی حضور یابد و میکوشد تا به کمك هند، ایران و مشایعت تاجکستان و ترکمنستان از طریق دوستی و نزدیکی با دولت ائتلافی کابل مخصوصاً جمعیت و شورای نظار دوباره در افغانستان خانه کند. چندی قبل مذاکرات وسیع در کابل و روسیه انجام گرفت و زمینه باز شدن مجدد سفارت آن کشور در کابل مطرح بحث قرار گرفت تا این لانه جاسوسی باردیگر به فعالیت آغاز نماید. همچنان روابط دولت کابل با هند در این اواخر از عمق به سطح آمد. مذاکرات با ایران در جریان است تا زمینه همبستگی این کشور با دولت کابل مساعد و تقویه گردد.

۱۳ - انکشافات جدید داخلی و خارجی در قضیه افغانستان پروگرام صلح ملل متحد را که از سال گذشته بدینسو تحت نظر نماینده خاص سر منشی آقای سفیر کبیر محمود مستیری رویدست بود، دستخوش مشکلات گردانید و زحمات او را تا حدی نقش برآب ساخت. حادثه عروج آنی طالبان، فرار تاکتیکی حکمتیار و تسلط شورای ائتلافی دولت بر شهر کابل و اطراف آن همه از جمله پیش آمد های جدید بود که بر پیشرفت پروسه صلح ملل متحد اثر محدود کننده بر جاگذاشت. امید میرود دور چارم مذاکرات آقای مستیری تا چند هفته دیگر آغاز گردد و زمینه بیرون شدن از این بن بست مساعد شود.

۱۴ - باوجودیکه سر آغاز این مصیبت عظیم اساساً در نهادها و عملکرد های کودتای ثور میباشد ولی در انکشاف وخامت اوضاع به شکل فعلی این سوال مطرح است که مسئولیت حوادث جاری را کی بدوش دارد؟ در جواب گفته میتوانیم که این موضوع شباهت زیاد به توپ فوتبال دارد که در یك مسابقه در پای هر کی آمد، آنرا بطرف گول حریف میکشاند. یعنی اگر به ادعای کشور های خارجی گوش داده شود، اکثر آنها مصیبت وارده را یك پدیده داخلی تلقی کرده و ناشی از قدرت طلبی جناح های درگیر جنگ در افغانستان میدانند. و بنابرآن هریك به توصیه های بزرگوارانه

پرداخته و جناح های متخاصم رابه مفاهمه و مصالحه دعوت میکنند. اما اگر به ادعای جناح های در گیر در داخل کشور توجه شود، آنهابرای اختفای شرارت قدرت طلبی و مخاصمت ذات البینی خویش و همچنان به منظور انتقال مسئولیت این همه ویرانی ها و آوارگی های مردم بدوش دیگران، مداخلات خارجی را ریشه اصلی و علت العلل مصیبت میشمارند.

۱۵ - گروه های متخاصم در داخل کشور هر یك رقیب خود را متهم به آله دست بودن خارج میسازند و چنین میگویند که : "ببینید که ما چقدر خوب هستیم و دیگران چقدر بد". اگر از گروه شورای ائتلافی دولت پرسیده شود، با جهر بلند میگویند که : حزب اسلامی حکمتیار و گروه طالبان آله دست پاکستان، دوستم آله دست ازبکستان و حزب وحدت (مزاری) نوکر ایران میباشند. برعکس گروه موسوم به شورای هماهنگی مدعی است که : دستگاه دولت از طریق تبانی با حکومت پاکستان در اسلام آباد به وجود آمده و دست پرورده آن کشور است. اینکه اکنون پاکستان از آنها فاصله گرفته، رقبای پاکستان، مشتمل بر روسیه و هند و اخیراً ایران این گروه را بصورت مستقیم و غیر مستقیم تقویه و در حفظ قدرت یاری مینمایند.

۱٦ - واقعیت آنست که بزعم گفتار بزرگان "هم گندم نم دارد و هم آسیاب کند است". وضع مصیبت بار فعلی در کشور یك پدیده مغلق و ترکیبی از عوامل و عملکرد های مختلف میباشد که یك قسمت آن از مخاصمت و قدرت طلبی گروه های مسلح داخلی به وجود آمده و قسمت دیگر از مداخلات و اعمال نفوذ متوالر کشور های خارجی. البته ریشه های تاریخی نیز در تکامل این اوضاع به نحوی نقش دارد مخصوصاً حوادثی که بعد از نقطه انعطاف یعنی کودتای ثور به وقوع پیوسته است. نکته بسیار عمده و اساسی در این ارتباط آنست ، طوریکه در این رساله تشریح شد، تمام عوامل اعم از داخلی و خارجی همه در مجموع مثل حلقه های زنجیر باهم بسته بوده در قالب یك دائره شیطانی جاگرفته و در اثر حرکت دورانی در داخل دائره ، یکی موجب تقویه دیگر میگردد. از آنجائیکه این دائره دارای قوه تحرک "خودزا" و "خودافزا" است، مصیبت نیز در داخل همین دائره بطور "خودزا و خودافزا" نشو ونما میکند و در اثر انفعالات داخلی، قدرت بزرگسازی و تقویه خودی را کسب مینماید. طوریکه گفته شد، به هر اندازه که شدت دوران این دائره زیاد میشود، به همان پیمانه نقش تصمیماتی گروه های ذیدخل در تحرک این دائره به سمت منفی و یا مثبت ضعیف تر میشود. روی همین دلیل است که هر کی در این دائره قرار میگیرد، در اثر دوران خودی دائره، نقش فعال و سازندهٔ خود را از دست میدهد و مجبور میشود با روند دائره به سمت مصیبت در حرکت بیفتد و هرگز توانائی لازم را نخواهد داشت تابه سمت مخالف دائره حرکت کند.

۱۷ - یکی از اثرات دائره مصیبت آنست که در انفعالات داخلی این دائره بر فضای اعتماد و امیدواری ها به آینده، تأثیر منفی وارد میکند. جناح های درگیر و متخاصم حاضر نخواهند بود به هیچ تعهدی اعتماد نمایند و از هر پیش آمد هراسناک اند و همه چیز را به نظر شك و تردید می بینند. به هر اندازه که سرعت دوران دائره افزایش می یابد، به همان اندازه فضای اعتماد یك بردیگر از هم گسیخته میشود. اینکه ائتلاف ها بسیار زود گذر و بی نتیجه از اب در می آیند و امروز یك ائتلاف و فردا دیگر آنهم به شکل معکوس، نتیجه همین فضای بی اعتمادی است.

۱۸ - توقف دائره مصیبت و یا اقلاً تخفیف سرعت دوران آن ، روی دلایل فوق فقط از طریق یك قوه بیرونی که خودش شامل و عامل در دائره شیطانی مصیبت نباشد، امکان پذیر است. فقط همین قوه بیرونی مثل برک موتر که خارج انفعالات داخلی انجن قرار دارد، میتواند سرعت را بطی و به تدریج حرکت را متوقف سازد و آنگاه ممکن است مسیر حرکت از سمت مصیبت به سمت مخالف یعنی رفاه و آرامش تغیر کند. در شرایط موجود هیچ قوه بیرونی به غیر از ملل متحد سراغ نمیشود که قادر به تخفیف سرعت دوران دائره مصیبت در کشور ما باشد. فقط همین موسسه است که با تلاشهای مؤثر و واقعبینانه به همکاری و حمایت مستقیم و فعال مردم افغانستان و با تفاهم و اعتماد جناح های متخاصم موفق خواهد شد تا این کشتی شکسته ما را از بحر عظیم مصیبت به ساحل نجات و در کرانه های صلح و امنیت برساند. توقع اینست که همه وطنداران اعم از جناح های درگیر و جناح غیر آن در یك صف و یك دست با این موسسه دست همکاری و تفاهم دراز کرده از بهانه گیری ها و موشگافی هالیکه در این مرحله شاید فرصت طرح آنها نباشد، پرهیز نموده بر یك دیگر و در مجموع بر ملت بیچاره و آواره افغانستان رحم نمایند و تمت بالخیر

ضمیمه

عرض مرام :

در کنگره موسس نهضت وحدت ملی افغانستان مورخ ۲۵ جون ۱۹۹۲، منعقده سن هوزه - کالیفورنیا تصمیم برآن شد تا دارالانشای نهضت طرحی را جهت تأمین صلح و رفع معضلات کشور هر چه زودتر تهیه و تقدیم مسئولان امور و سائر هموطنان گرامی نماید. مسوده اولی این طرح بتاریخ ۲۴ سپتمبر۹۴ رونویس شد و در جلسه مورخ ۲۲ اکتوبر ۹۴ بعد از غور و تدقیق با پاره تعدیلات به اتفاق آرا تصویب گردید. دارالانشای مرکزی نهضت وحدت ملی افغانستان با مسرت فراوان کاپی این طرح را به مراجع ذیصلاح و ذیعلاقه ملی و بین المللی و همچنان خدمت یك تعداد هموطنان صاحبنظر بااین امیدواری تقدیم کرد که جناح های مؤثر سیاسی، تنظیم های اسبق جهادی و سازمانهای ذیعلاقه بین املللی بخصوص کمیته مشورتی ملل متحد در امور افغانستان محتوای آنرا به حیث یك مدل عملی و تطبیقی مورد غور و استفاده قرار دهند. در این مدت کمال سپاس داریم از هموطنان علاقمند که با ابراز نظریات سودمند و حمایت همه جانبه خویش از این طرح استقبال بعمل آورده اند. در این موقع که آواز صلح و رهائی از این بن بست با موج بیشتر طنین افگنده است، بازهم به این طرح همه جانبه توجه جدی هموطنان عزیز را مبذول داشته، امید که در راه آوردن صلح و سلم در کشور مصیبت زده ما از آن استفاده لازم بعمل آید.

هوالله

مورخ ۲۴ اکتوبر ۱۹۹۴

پلان صلح
طرح نهضت وحدت ملی افغانستان

مقدمه :

سخن از صلح و ارائه پلان صلح فقط برای کسانی مفهوم دارد که واقعاً از جنگ بیزار و آماده مفاهمه و مصالحه باشند، در غیر آن همه تلاش ها بی نتیجه خواهد بود. ما این پلان را تقدیم حامیان صلح و خیر اندیشان مردم میکنیم تا از روی صدق و صفا با قطع جنگ، دامن این مصیبت عظیم تاریخ رااز کشور ویران و خونبار ما بر چینند و بگذارند بجای اسلحه، اراده آزاد مردم سرنوشت کشور را تعین کند.

این پلان که بر مبنای تفاهم بین الافغانی استوار است، موجودیت یك دوره انتقالی سه ساله را به منظور ختم حالت اضطرار و برگشت به حالت عادی، اشد ضروری میداند و روی این ضرورت، محتوای پلان شامل پیشنهاد یك تعداد تدابیر و اقداماتی است که نحوه اجرآت را در دوره انتقال مشخص می سازد. در این پلان موسسه ملل متحد نقش

بس مهم و ارزنده دارد تا ملت مجاهد افغانستان را که برای حفظ آزادی و استحکام دیموکراسی در جهان قربانی های بیشمار داده است ، در این مرحله حساس تنها نگذارند و به داد مردم بیچاره و آواره افغانستان برسند. همچنان در این پلان که دارای قاعده وسیع است، سعی شده از یکطرف نقاط نظر جناح های مختلف تا حدود امکان در نظر گرفته شود و از طرف دیگر و هر گز انحصار قدرت در دست یك و یاچند گروه مشخص نباشد. این طرح اکنون با این امیدواری ارائه می گردد که جوانب در گیر جنگ باید به این حقیقت پی برده باشند که قدرت را به هیچ وجه از طریق استعمال اسلحه و تداوم جنگ بدست آورده نمی توانند. از آنرو اساس عمده این طرح رافقط و فقط مفاهمه، مصالحه ونشستن دور میز مذاکره تشکیل میدهد. در اینجا کوشش بعمل آمده تامطالب مندرجه به کمال اختصار و به شکل تخنیکی تقدیم گردد ولی بعضاً احساس ضرورت به شرح و بیان، ما را از این مأمول بدور ساخته است. امیدواریم با ارائه این طرح خدمت تا چیز در راه تأمین صلح در کشور انجام داده باشیم.

دوره انتقالی و ضرورت آن :

افغانستان اکنون در اثر فقدان امنیت، فقدان اداره و فقدان چوکات قانونی و همچنان گسترش جنگ دوامدار در یك حالت اضطرار مرگبار، بی مسئولیتی و بی تفاوتی فرورفته است. این حالت بطور عموم در نتیجه عوامل ذیل بوجود آمده است:

-- دخالت و نفوذ کمونیست ها و بقایای رژیم کمونیستی ،
-- دخالت و نفوذ کشور های خارجی و گروپ های علاقمند آن ،
-- موجودیت و تزئید ذخائر اسلحه و پول فراوان در دست گروه های مختلف داخلی از طریق حامیان خارجی،
-- قدرت طلبی قوه های داخلی و عدم توجه به مصالح علیای افغانستان .

برای رفع معضله و بیرون کشیدن کشور از این حالت اضطرار هیچ راهی وجود ندارد مگر آنکه تدابیر و اقدامات خاص در طول یك دوره انتقالی رویدست گرفته شود تا در اثر آن :

-- جنگ پایان یابد و آتش بس دائمی نافذ گردد،
-- امنیت برقرار شود،
-- اداره بطور مرکزی نظم گیرد،
-- سلاح به ارتش ملی سپرده شود،
-- چوکات قانونی در کشوربا تدویر لویه جرگه عنعنوی و تصویب قانون اساسی ایجاد گردد.

انجام این وظایف بزرگ از یکطرف از نظر وقت در ظرف چند هفته و چند ماه امکان پذیر نیست و از طرف دیگر یك دستگاه ضعیف و فاقد صلاحیت و مشروعیت نمیتواند از عهده اینکار بدر آید. از آنرو یك دوره انتقالی متوسط المده با یك دستگاه عامل اداری و رهبری ضرورت است تا اوضاع را در پرتو صلح و تفاهم به حالت عادی بر گرداند و چرخ های حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را در کشور مجدداً به حرکت اندازد. دوره انتقالی در این طرح (البته بعد از یك مرحله مقدماتی که غرض رسیدن به تفاهم بین الافغانی ضروری است) با تدویر لویه جرگه اضطراری آغاز و بعد از سه سال

اقتصادی آن کشور مستقیماً مربوط به انکشاف اوضاع در افغانستان میباشد. مقامات پاکستانی و مردم آن باید بدانند که جنگ و عدم استقرار پیش از آنکه افغانستان را از پا در اندازد، به کشور های منطقه و مخصوصاً پاکستان اثرات بسیار ناگوار و فزاینده بار می آورد. حیات اقتصادی آینده پاکستان بدون شك بسته به استفاده از خطوط ترانزیتی و شاهراه های افغانستان می باشد و این زمینه میسر شده نمی تواند تا زمانیکه در افغانستان یك حکومت مرکزی ملی، مردمی و مستقر به وجود نیاید و صلح دوامدار نافذ نگردد. قطع مداخلات پاکستان در افغانستان متکی به سیاست جدید، نوید یك آغاز جدید، یك قدم مثبت و یك تصمیم واقعبینانه است که مردم افغانستان را امیدوار به آینده نیك و حسن همجواری با آن کشور میسازد.

قسمت خواسته های فردی و گروپی خود به نفع خواسته های جوانب دیگر بگذرند. متأسفانه تا امروز بجای تفاهم، همیشه تحمیل خواسته های یکی بر دیگر آنهم بزور اسلحه و فشار مطرح بوده است که نتیجه اینکار، طوریکه دیده میشود به غیر از تداوم جنگ و بر بادی وطن و مردم چیزی دیگری نیست. تا زمانیکه اسلحه حاکم میدان است و توقع رسیدن به قدرت از طریق جنگ نزد طرفین در گیر وجود دارد، رسیدن به چنین تفاهم عمومی و همگانی دشوار است. نتایج جنگهای اخیر این مطلب را واضح ساخته‌است که حمایت گران خارجی هر گز نمیگذارند که توازن قوا بر هم خورد و یکی از گروه های رقیب به تنهائی بقدرت برسد، اما تاجائیکه در این اواخر احساس میشود و پس منظر اوضاع نشان میدهد، قدرتهای در گیر جنگ تدریجاً به این حقیقت پی برده اند و احتمالاً به آن فکر شده اند که ادامه جنگ به نفع هیچ یك آنها نیست و زمینه فعالیت های آینده ایشان را شدیداً مصدوم می سازد. از آنرو ایشان اکنون در تلاش آماده ساختن شرایط و امکاناتی خواهند بود تا به نحوی غیر محسوس از جنگ به صلح رجوع کنند. دایر نمودن کنفرانس های صلح از طرف جوانب مختلف و موقع دادن شخصیت های موثر افغانی مقیم اروپا و امریکا، که تا زمانی به شدت مورد انتقاد آنها بود، تا حدی بیانگر این حقیقت است.

علاوتاً علت عمده دیگر که در ایجاد تفاهم بین الافغانی مشکلات ایجاد کرده، طرز دید خاص بعضی حلقه های افراطی تنظیمی است که دین مقدس اسلام را رو پوش خواسته های سیاسی خویش ساخته اند. آنها از یك نظام "صد در صد" اسلامی صحبت میکنند و به هر نوع تلاش اسلامی که بر وفق منافع سیاسی شان نباشد، چسپ ضد اسلامی میزنند. آیامیتوان اسلامیت را به اساس فیصدی سنجش نمود؟ متأسفانه آنهائیکه در زبان از اسلام با"فیصدی بیشتر" اصرار میکنند، در عمل ارزش های واقعی اسلامی را زیادتر زیر پامیگذارند.

هیات صلح :

مسلم است که حل معضلات عمده و متنازع فیه، از همه اولتر به وساطت یك شخصیت و یا مرجع "ثالث بالخیر" ضرورت دارد. دشوار به نظر می آید که تفاهم بین الافغانی بدون موجودیت چنین میانجی میسر گردد. موسسه ملل متحد یگانه مرجع بیطرف و موثر بین المللی است که میتواندجناح های متخاصم رابه دورمیز مذاکره بکشاند و زمینه مفاهمه و مذاکره ها بین شان مساعد سازد، و در عین زمان بر کشور های خارجی فشار وارد کند تااز مداخله در امور داخلی افغانستان اجتناب نمایند. با تمجید، تائید و تاکید کامل از مساعی ملل متحد در حل مشکل افغانستان، توقع بر آنست تا آن مرجع بین المللی نقش مثبت و موثر خود را در تمام مراحل این پلان به خصوص در ایجاد تفاهم بین الافغانی با حوصله مندی، دقت تمام و جدیت بیشترایفا نماید.

دور اول مذاکرات آقای محمود مستیری نماینده فوق العاده سر منشی ملل متحد در قضیه افغانستان که چندی قبل با جناحهای مختلف انجام یافت، بیانگر این امیدواری بود که مردم افغانستان با وجودیکه از رهبران تنظیمها مایوس شده اند ولی به آینده کشور خودامیدوار می باشند. واقعاً به اساس همین امیدواری است که اکنون تلاش های ممتد در داخل و خارج کشور، در حلقه تنظیم ها و بیرون از آن در جریان است تازمینه صلح و تفاهم در کشور فراهم گردد. اگر چه دور دوم مذاکرات آقای مستیری

با عدم اشتراک یکی دو تنظیم مواجه به مشکلات گردید، ولی امیدواری دور سوم مذاکرات ملل متحد در آنست تا کمسیون مشورتی، که مقدمات کار آن اکنون آغاز شده است، به زودی به شکل یك هیأت صلح افغانی با قاعده وسیع در آمده، به همکاری و مشوره موسسه ملل متحد و نماینده فوق العاده آن آقای مستیری بر طبق یك پلان مشخص هر چه زودتر دست بکار شود. این هیأت صلح که متشکل از (۳۰ تا ۴۰) شخصیت مؤثر و صاحب نظر غیر تنظیمی خواهد بود، توسط ملل متحد از بین اقشار مختلف مردم از داخل و خارج کشور انتخاب گردیده و هر یك از اعضای آن بر علاوه شهرت نیك و محبوبیت مردمی باید صلاحیت و کفایت مفاهمه و مذاکره مؤثر را بطور عاملانه و مصلحانه با جناح های مختلف کشور دارا باشد. وظیفه عمده هیأت صلح آنست تا تفاهم بین الافغانی را در مورد تشکیل یك مجلس بزرگتر با رعایت نقاط نظر خاص هر یك از طرفین جلب نماید و البته بعد از انجام مذاکرات مقدماتی و جمع آوری نظریات کوشش نماید که طرفین در گیر جنگ را به میز مذاکره فرا خواند.

در ارتباط با تلاشهای ناکام و بی نتیجه هیأت های صلح در گذشته لازم به تذکر است که اغلب این هیأت ها کوشش نموده اند تا شخصیت ها را با هم آشتی دهند نه مفکوره ها را. باید اذعان کرد که تا وقتی مفکوره ها با هم آشتی نکنند، آشتی شخصیت ها ولو که در خانه خدا (ج)، صورت گیرد و به قرآن مجید متعهد شوند، نا پایدار و غیر موثر است. از آنرو هیأت صلح باید محور اصلی فعالیت های خود راهمانا آشتی دادن مفکوره ها قرار دهد و از میان همه مفکوره ها و نظریات، یك راه حل وسطی را مبتنی بر ارداه آزاد و خواسته های مردم منافع علیای افغانستان جستجو نماید و با ادامه مساعی خود قناعت همه اطراف را در زمینه تطبیق آن حاصل کند.

این هیأت باید مذاکرات خود را بصورت وسیع و گسترده در داخل و خارج کشورتا آنجائی پیش ببرد که طرفین متخاصم را از میدان جنگ بیرون کند ونمایندگان آنها رابا خود یکجا به دور یك میز آماده مذاکره و مفاهمه در یك مجلس عمومی سازد. این مجلس عمومی که در آن بر علاوه هیأت صلح ، از هر یك از جناح های متخاصم نیز به تعداد یکی دو نفر نماینده ذیصلاح اشتراک خواهند داشت، در حقیقت یك شورای حسن تفاهم را تشکیل میدهد که مرجع معتبر و عمده در حل معضلات و اتخاذ تدابیر مهم بعدی میباشد.

شورای حسن تفاهم :

شورای حسن تفاهم که تعداد آن مجموعاً از پنجاه تا شصت نفر نباید تجاوز کند، سه وظیفه عمده را بعهده دارد:

۱ - بر قراری تماس های وسیع با همه اقشار ملت و اخذ توصیه ها و مشوره ها در داخل و خارج کشور به منظور تعیین اعضای لویه جرگه اضطراری،

۲ - تدارکات عملی برای تدویر لویه جرگه اضطراری ، از جمله : تعیین وقت، تعیین محل (در داخل کشور، جائیکه از نظر امنیت مطمئن و فارغ از هر نوع فشار باشد) ، تعیین طرزالعمل های اداری و اجرائیوی و همچنان اداره و نظارت پیشرفت امور،

۳ تهیه یك مسوده پروگرام کار وعمل برای دوره انتقال که حیثیت اجندا را برای لویه جرگه اضطراری خواهد داشت.

این جریان از خارج قطع و متوقف نشود، جنگ و بربادی در کشور ادامه خواهد داشت.

سه - هستند یك تعداد دیگر کسانیکه با طفره رفتن از حقایق موجود، مسئولیت حوادث را در یك بررسی تاریخی بدوش رژیم های قبل از ثور انداخته و مدعی میشوند که دیوار کج امروز، محصول تهداب کج دیروز است.

جای شك و تردید نیست که این عوامل، اعم از انگیزه های خارجی یا داخلی و یا ریشه های تاریخی هر یك تا حدودی در ایجاد اوضاع موجود نقش مؤثر دارند اما به هیچ وجه نمی توان آنها را مجزا و مستقل از هم دانست. اکثر محققان و صاحبنظران به این حقیقت معترف اند که مصیبت موجود در کشور نتیجه عملکرد عوامل داخلی و خارجی میباشد که بصورت متقابل یك بردیگر اثر گذاشته و یکی دیگر را تشجیع و تقویه نموده است ولی تا حال کمترین تحلیل متکی بر یك میکانیسم ارائه شده که به این سوال جواب گوید که چگونه این عوامل خارجی و داخلی یك بردیگر اثر گذاشته وهمه در مجموع مسبب مصیبت موجود در کشور شده اند. علاوتاً در بسیاری تحلیل ها به این سوال جواب دقیق داده نشده که چگونه حوادث دیروز، بر پدیده های امروز اثر انداخته است و یاچگونه این عملیه مصیبت بار آغاز گردیده، آیا انگیزه های اولی و ابتدائی آن بیشتر از نارسائی های داخلی و یا از غیر قابل اجتناب پذیری انگیزه های خارجی منشأ گرفته است یا چطور! در اینجاقابل تصریح است : به هر اندازه که به همچو تحلیل های تاریخی عمیق تر و وسیعتر نظر اندازیم ،به همان پیمانه به تنگناه های مواجه خواهیم شد که عبور از آن برای تحقیق مزید مشکل است. از آنرو دربررسی پدیده ها و تحلیل های تاریخی مصیبت موجود باید تا همان حدودی پیش رفت که تغیر کلی اوضاع را موجب میشود یا به عبارت دیگر یك مرحله جدید دگرگونی ها از آن به بعد پا بعرصه وجود میگذارد. این مقطع زمان یا تاریخ را بنام نقطه انعطاف یا انحناء (Turning Point) یاد میکنند که مسیر حوادث از آن به بعد به شدت تغیر می یابد.

بعضی ها در تحلیل های تاریخی خویش مسئولیت مستقیم مصیبت امروزی کشور رافقط و فقط به گردن تنظیم های جهادی می اندازند و آنرا از روز بقدرت رسیدن حکومت تنظیمی حساب میکنند. جای شك نیست که مصیبت در این دوره به اوج خود رسیده، ولی دلایل زیاد در دست است که کودتای شوم ثور (می۱۹۷۸) به حیث یك نقطه قوی انعطاف، سر آغاز تمام مصیبت ها و بد بختی ها در کشور محسوب میشود که عواقب و نتایج خطیر و وخیم آن تا امروز و تا فردا های دور، وطن و وطنداران مظلوم ما را در پنجه های خونین خود خواهد فشرد. یکتعداد به این فکر اند که دوره سه ساله حکومت تنظیمی یك نقطه انعطاف جدید و یك دوره کاملاً مستقل مصیبت است ولی اگر در این ارتباط موضوع به دقت دیده شود، واضح میگردد که تحول سه سال قبل یعنی انتقال قدرت از دست کمونیست ها بدست تنظیم های جهادی سابق، یك

تعیین اعضای لویه جرگه اضطراری :

از آنجائیکه نظر به حالت اضطرار و فقدان چوکات قانونی و اداری در کشور دائر نمودن انتخابات عمومی ممکن نیست، شورای حسن تفاهم که مشروعیت خود را از تفاهم بین الافغانی کسب کرده وظیفه داردتا در مورد تعین اعضای لویه جرگه اضطراری غور و اتخاذ تصمیم نماید. حدود عملی و مطلوب در تعداد مجموعی اعضای جرگه (۵۰۰) تا (۷۰۰) نفر خواهد بود. در تعیین اعضای این جرگه، افغانستان به حیث یك کل و ملت افغان به حیث یك ملت واحدمطرح میباشد. به این اساس تعیین اعضا از بین تمام اقشار ملت و با رعایت خصوصیات کامل جغرافیائی صورت میگیرد که در آن به هیچ وجه وابستگی ها و سهمیه بندی های منطقوی، زبانی، قومی، مذهبی و تنظیمی نقش نخواهد داشت، بلکه هرعضو بصورت منفرد در رابطه با تقوای ملی و اسلامی، نقش در جهاد، اهلیت و کفایت علمی، شهرت نیك در بین مردم و اجرای خدمات عمده ملی و سوابق نیك کار در گذشته ، به مشوره مردم از طرف شورای حسن تفاهم تعیین می گردد. کسانیکه پیرو اندیشه های منحط ایدیالوژی کمونیستی (به خصوص خلق و پرچم) بوده و در ایجاد این مصیبت بزرگ ملی مستقیماً دست داشته اند به هیچ وجه حق اشتراک در این لویه جرگه را ندارند.

لویه جرگه اضطراری و یک پروگرام کار و عمل :

قبلاً حالت اضطرار را در کشور از طریق چار مشخصه تعریف کردیم، هر یك: فقدان امنیت، فقدان اداره، فقدان چوکات قانونی و همچنان گسترش جنگ دوامدار. بنا بر آن وظیفه بس عمده و اساسی دستگاه دولت در طول دوره انتقال آنست تا :

-- امنیت سرتا سری را در کشور بر قرار سازد،

--حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را در کشور زیر نظر یك اداره مرکزی به حالت عادی بر گرداند،

--به اختلافات ذات البینی و ادعا های طرفین که منجر به جنگ های داخلی گردیده، رسیدگی نموده کشیدگی ها را رفع و طرفین رابرای دوره بعد انتقال آماده قبول همدیگر در فضای دیموکراسی سازد،

-- حیات فردی و جمعی را در چوکات قانون تنظیم نماید و زمینه های تسوید و تصویب قانون اساسی را همراه با سایر قوانین لازمی مساعد سازد.

برای اجرای این وظایف مهم تشکیل چار اورگان عمده ضرور است تاهر یك در ساحه مخصوص وظایف رسیدگی نمایندکه در رأس آن رئیس دولت قرار دارد. این چار اورگان عبارت اند از:

-- شورای عالی صلح و امنیت ،

-- قوه اجرائیه (حکومت) ،

--شورای عالی قضا و

-- شورای عالی تقنین.

از آنجائیکه دوره انتقالی مشروعیت خود را از لویه جرگه اضطراری کسب میکند و از آنجائیکه مشی اساسی دوره انتقال از طریق همین لویه جرگه تعیین میشود، وظایف آتی را لویه جرگه مذکور بعهده دارد:

۱ - تثبیت مدت دوره انتقال و تقسیم زمانی امور مهمه (دوره انتقالی در این طرح سه

سال در نظر گرفته شده است) ،

۲ - تصویب پروگرام کار و عمل برای دوره انتقال با شرح وظایف وتعیین اورگان های مربوطه،

۳ - تعیین رئیس دولت، تثبیت صلاحیت ها و وظایف عمده او،

۴ - تعیین اعضای شورای عالی صلح و امنیت و تصویب مقررات عمده در زمینه ،

۵ - تعیین صدراعظم و تائیداعضای کابینه ،

٦ - تعیین اعضای شورای عالی قضا،

۷ - تعیین اعضای شورای عالی تقنین،

۸ - تعیین معیار ها، تثبیت طرزالعمل هاو تعداد اعضای لویه جرگه عنعنوی که در ختم دوره انتقال غرض تصویب قانون اساسی دعوت می گردند.

رئیس دولت :

۱ - از طرف لویه جرگه اضطراری برای مدت سه سال دوره انتقالی انتخاب میشود.

۲ - کاندید ریاست دولت در این دوره شخصی بوده میتواند که:

-- افغان مسلمان بوده و از شناخت مردم به حیث یك شخصیت خیر اندیش، نیکو کار، متقی و مصلح بهره مند باشد،

-- با حلقه های کمونیستی همکار نبوده باشد،

-- دارای تجربه و درایت سیاسی و عملی باشد،

-- منسوب به هیچ یك از سازمان های سیاسی و تنظیمی نباشد.

۳ - رئیس دولت در رأس هر چار اورگان منسوب دولت قرار دارد و به حیث ممثل دولت افغانستان و قوماندان اعلی قوای نظامی کشور شناخته میشود.

۴ - رئیس دولت در اجرای وظایف محوله صلاحیت تام دارد تا اجرآت اورگانهای چار گانه را نظارت کند، انسجام لازم را بین وظایف آنها بر قرار سازد و در حالات عاجل هدایات لازمه صادر کند.

۵ - رئیس دولت فیصله های مهم و اساسی اورگانهای چارگانه را توشیح و نافذ اعلان میکند.

٦ - به اساس فیصله های لویه جرگه اضطراری رئیس دولت لویه جرگه عنعنوی را در وقت معینه دائر میکند و مسوده قانون اساسی را که توسط شورای تقنین ترتیب و به تائید اورگان های دیگر رسیده باشد، غرض تصویب به آن جرگه ارائه میدارد.

۷ - با توشیح قانون احزاب و قانون انتخابات ، زمینه انتخابات ریاست جمهوری و پارلمان را بر طبق قانون اساسی جدیددر وقت معینه فراهم میکند.

۸ - رئیس دولت یك کمسیون (۴۰) نفری مختلط را از بین اعضای اورگان های چارگانه به منظور اجرا و نظارت انتخابات تعیین میکند و از نمایندگان فوق العاده موسسات بین المللی از جمله ملل متحد دعوت مینماید تا در وقت معینه انتخابات را نظارت کنند.

۹ - در حالت بروز اختلاف نظر های غیر قابل حل در شورای عالی صلح و امنیت، رئیس دولت موضوع را به شورای عالی قضا رویت میدهد. فیصله آن شورا بعد از تائید رئیس دولت در زمینه قاطع است.

۱۰ - لویه جرگه اضطراری به پیشنهاد رئیس دولت شخصی را به حیث معاون رئیس

دولت تعیین میدارد که رئیس دولت را در امور محوله کمك و یاری نماید. در صورت وفات رئیس دولت، معاون تا ختم دوره با عین صلاحیت ها جانشین اومیگردد. در این صورت رئیس دولت جدید میتواند معاون جدید را از بین اعضای چار اورگان دولت با تائید اکثریت اعضای آن انتخاب نماید که عین روش در مورد جانشینی رؤسای اورگانهای چارگانه نیز مرعی الاجرا میباشد.

۱۱ - رئیس دولت و روسای اورگانهای چارگانه نمی توانند کاندید هیچیك از مقامات رهبری و حساس کشوردر اولین دوره بعد انتقال باشند.

۱۱ - لویه جرگه اضطراری قبل از انحلال یك قسمت صلاحیت های خود را که بیشتر متوجه حالت اضطرار است به رئیس دولت می سپارد تا در صورت لزوم جهت دفع موانع در برابراهداف عمده دوره انتقال از آن استفاده نماید.

حکومت :

حکومت متشکل از صدراعظم، دو معاون و وزرا میباشد. صدراعظم به پیشنهاد رئیس دولت و تائید لویه جرگه اضطراری به تشکیل کابینه موظف میگردد. صدراعظم موظف لست اعضای کابینه خود را تا سه روز تکمیل و به رئیس دولت می سپارد، متعاقباً صدراعظم موظف با اعضای معیتی در لویه جرگه اضطراری حاضر شده بطور کل طالب رأی اعتماد میگردد. در صورت تائید، فرمان تقرر صدراعظم و اعضای کابینه توسط رئیس دولت صادر میگردد. در دوره انتقال حکومت بطور عموم وظایف آتی را بعهده دارد:

۱ - تجدید نظر بر تشکیلات داخلی هر وزارت و مربوطات آن و تنظیم امور ولایات، تعین مامورین و تنظیم دفاتر و انفاذ لوایح و اصولنامه های مورد ضرورت،

۲ - تهیه و ترتیب پلان عمومی اضطراری که هدف آن رفع ضرورت های عاجل مواد غذائی، دوا، لباس و مسکن در تمام کشور است،

۳ - پاک کاری شهر ها، ترمیم عاجل شهراه ها و سرکهای عمده و آغاز ترمیم عمارات مهم،

۴ - جاری ساختن آب، برق، تیلفون و ترانسپورت عامه و همچنان فعال ساختن رادیو، تلویزیون و مطبوعات دولتی برای مقاصد دوره انتقال

۵ - ماین پاکی و فراهم آوری زمینه های عودت مهاجرین به وطن و حل معضله اسکان،

۶ - باز کردن مجدد مکاتب و پوهنتون ها ،

۷ - ایجاد مصئونیت های قانونی در حفظ جان ومال مردم،

۸ - تشویق مردم در راه تشریك مساعی برای اعمار مجدد از سطح قریه تا شهر،

۹ - فراهم آوری زمینه ها غرض اشتراك فعالانه مردم در اداره محل،

۱۰ - تامین امنیت و گماشتن قوای پولیس در داخل شهرها و زون های غیر نظامی با همکاری شورای عالی صلح و امنیت ،

۱۱ - رسیدگی به امور صحی و معیوبان و فعال ساختن شفاخانه ها،

۱۲ - عادی ساختن مناسبات حسنه و معموله سیاسی با سایر کشور ها که در اثر حالت اضطرار مواجه به سکتگی شده است،

۱۳ - جلب امداد بین المللی و ممالك دوست غرض باز سازی کشور.

۱۴ - حفظ و دوام سیاست عنعنوی بیطرفی افغانستان و احترام به اصول منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر.

شورای عالی صلح و امنیت

یکی از موانع عمده در جمع آوری اسلحه همانا عدم اعتماد متقابل گروپهای متخاصم و صاحب نیروی نظامی یک بر دیگر است زیرا هر یک میترسید مبادا اسلحه در دست داشته به نحوی از تصرف شان خارج شود و در دست قوای مقابل بیفتد و یا اینکه خلع سلاح بطور یکجانبه صورت گیرد. اکنون که در این یکی دو سال اخیر الاشهای داخلی و خارجی جهت ایجاد تفوق قوا به نتیجه نرسیدم و حفظ توازن قوا منتج به فرسایش و دوام جنگ شده است، باید همه جناح های درگیر به این حقیقت متوجه شده باشند و به این سوال جواب دهند که ادامه جنگ تا کدام وقت ؟ آیا نتیجه اینکار در آینده که موضوع انتخابات مطرح است ، به نفع شان خواهد بود؟ و آیا مردم حاضر خواهند بود به کسانی رأی دهند که چنین بدبختی را آفریده اند؟ یقیناً اینکار برای همه مسئول تنظیم ها و جناح های درگیر جنگ مایه تشویش خواهد بود. اگر چه شاید نظر به دلائل تاکتیکی آنرا ظاهر نخواهند ساخت ولی به احتمال قوی در جستجوی حالت و طرقی خواهند بود تا به این وضع به شکلی پایان دهند. طرح یک پلان همه جانبه و حاضر ساختن همه به میز مذاکره یک روزنه امید بخش است به شرط آنکه مسائل بصورت تدریجی و قدم بقدم عملی شود. جمع آوری اسلحه و تشکیل یک اردوی مرکزی ملی یکی از این مسائل است که به هیچ وجه بطور یکدم عملی شده نمی تواند زیرا طرفین متخاصم فقط با کسب اطمینان از آینده حاضر خواهند شد، این عزیزترین وسیله کسب و حفظ قدرت خویش را به تدریج و قدم بقدم در اختیار اردوی ملی و مرکزی قرار دهند.

شورای عالی صلح و امنیت بالاترین مرجعی است که با استقرار صلح و انفاذ آتش بس دائمی مسئول تامین امنیت، جمع آوری اسلحه و تشکیل اردوی مرکزی میباشد.

۱ - این شورا متشکل از (۲۵) عضو است که از بین صاحبمنصبان ارشد سابقه و جدید توسط لویه جرگه اضطراری تعیین میشوند.

۲ - مناصفه اعضای شورای عالی صلح و امنیت را قوتهای عمده نظامی که وجود دارند تشکیل میدهد که هر یک آنها تعیین یک نماینده ذیصلاح به حیث عضو در اتخاذ تصامیم سهیم می گردند.

۳ - شورای عالی صلح و امنیت در قدم اول احصائیه های دقیق سلاح ثقیله هر یک از جناح ها را (به شمول طیارات نظامی، هلیکوپتر ها، راکتها، تانکها، توپها، لانچر های راکت انداز وغیره) بدست آورده و این سلاح را بر حسب یک پلان عمومی بطور تدریجی و متناسب از هر جناح اخذ و تحت اداره خویش قرار میدهد.

۴ - شورای عالی صلح و امنیت همه میدانهای هوائی نظامی را همزمان با تشکیل خود تحت اداره شورا قرار میدهد.

۵ - این شورا هسته تشکیل یك اردوی مرکزی را در آغاز چنین میگذارد :
-- جمع آوری یك تعداد افراد نظامی از طریق قوماندانهای مستقل جهادی و حامیان طرح صلح،
-- جلب و جذب جوانان منفرد که آرزومند خدمت نظامی باشند.
٦ - این شورا به منظور استقرار امنیت سرتاسری وظیفه دارد تا اول شهر کابل را (تا شعاع ۵۰ کیلومتری) و سائر شهر هارا (تا شعاع ۳۰ کیلومتری) به حیث زون های غیر نظامی اعلان کند و امنیت شهر ها را توسط قوای مشترک که اکنون به حیث اردوی مرکزی داخل خدمت شده است، تامین نماید.
۷ - شورای عالی صلح و امنیت به تدریج و مطابق یك پلان عمومی بطور متناسب در طول سه سال دوره انتقال تمام قوتهای مسلح را به اردوی ملی مدغم و تحت اداره مرکزی قرار میدهد، طوریکه در ختم این مرحله باید تمام قدرت نظامی در دست دولت قرار گیرد.

شورای عالی قضا :

این شورا که دارای* (۲۵) عضو است توسط لویه جرگه اضطراری از بین علمای مذهبی، فقها، حقوق دانها و اهل خبره انتخاب میشوند، به حیث آخرین مرجع قضائی کشور در دوره انتقال شناخته شده و وظایف آتی را بعهده دارد:
۱ - اجرای آنعده وظایفی که اداره عالی قضأ و ستره محکمه بر طبق قانون اساسی ۱۳۴۳ بعهده داشت، البته تا جائیکه این اجرأت با شرایط جدید و روحیه فیصله های لویه جرگه اضطراری سازگار باشد.
۲ - رسیدگی به امور مهمه که از طرف رئیس دولت بغرض قضاوت بطور فوق العاده به آن شورا ارجاع گردد.
۳ - با ملاحظه حالات خاص ناشی از حوادث و رویدادهای شانزده سال گذشته از نظر قضائی و حقوقی مسائلی به وجود آمده که در دوره انتقال ایجاب غور و اجرات خاص را مینماید. شورای عالی قضأ باید به همکاری سائر اورگانها به این مسائل و دعاوی رسیدگی لازم کند.
۴ - ایجاد یك نظم اداری در ساحه قضأ که مقتضی با شرائط و حالت اضطرار باشد.

شورای عالی تقنین :

این شورا که دارای* (۲۵) عضو است، توسط لویه جرگه اضطراری از بین کسانی انتخاب میشوند که در ساحه قانونگذاری دارای تجارب عملی و نظری باشند. وظایف این شورا عبارت است از :
۱ - تصویب قوانین و مقرراتیکه برای تنظیم امور مهمه در طول دوره انتقالی ضرور پنداشته شود. این قوانین بعد از تائید سائر اورگانها توسط فرمان تقنینی از طرف رئیس دولت نافذ میگردد.
۲ - تهیه مسوده قانون اساسی و آماده ساختن آن برای تصویب در لویه جرگه در ختم دوره انتقالی. به این منظور شورای تقنین میتواند به موافقه رئیس دولت از اشخاص مسلکی و اهل خبره تقاضای همکاری کند و کمیته های فرعی را تشکیل نماید.

۳ - تهیه مسوده آتعده قوانینی که به منظور عبور از دوره انتقال بدوره ما بعد ضروری باشد از جمله قانون انتخابات و قانون احزاب. این قوانین پس از تصویب مجلس مشترک هر چار اورگان و توشیح رئیس دولت نافذ میگردد.

۴ - برای جلوگیری از بر خورد های مذکوروی بخصوص بین علمای مذهبی ازیکطرف و بین فقها و علمای حقوق از طرف دیگر لازم است تا در چوکات شرع انور موضوعات با تفاهم کامل و به ملاحظه شرایط و احوال و هم با در نظر داشت مصالح کشور زیر این دستور کلی شرعی حل گردد که : "شرع شارع الزامی است و اما فقه فقهی الزامی نیست".

نقش ملل متحد :

مسلم است که موجودیت حالت اضطرار و مداخله روز افزون خارجی مردم ما را در موقفی قرار داده که برای بیرون شدن از دائره بد بختی به کمک های مادی و معنوی آن موسسه بیش از هر زمان دیگر ضرورت مبرم دارد، بخصوص در موارد ذیل:

۱ - اقدام در مورد نزدیك ساختن جناح های متخاصم افغانی به منظور رسیدن به مصالحه و تفاهم بین الافغانی در آغاز کار،

۲ - قطع مداخلات خارجی و منع ورود اسلحه به افغانستان،

۳ - تدارک امداد عاجل بشری برای ضرورتمندان و آوارگان افغانی در داخل کشور،

۴ - تدارک منابع مالی و تخنیکی به منظور اعمار مجدد کشور،

۵ - تدارک منابع مالی به منظور نیل به اهداف دوره انتقال،

٦ - نظارت عمومی بر جریان مسائل عمده در طول دوره انتقال و ارائه توصیه ها و مشوره ها بدولت،

۷ - اتخاذ تدابیر جدی و مساعی دوامدار و تشدیدی در ساحه ماین پاکی و پروگرام اسکان مجدد مهاجرین به وطن ،

۸ - وضع تعزیرات اقتصادی و سیاسی بر کشور هائیکه بر تلاشهای ملل متحد مبنی بر قطع مداخلات خارجی در افغانستان وقعی نمی گذارند و هنوز هم به ادامه مداخلات خویش کما فی السابق پرداخته و اختلافات داخلی را در افغانستان دامن می زنند.

۹ - تمویل ، تجهیز و آماده ساختن قوای مسلح مربوط شورای عالی صلح و امنیت.

مختصر پلان و مراحل تطبیقی آن:

۱ - تشکیل هیات صلح افغانی به همکاری ملل متحد،
۲ - آغاز مذاکره و مفاهمه با همه جناح های موثر در داخل و خارج بطور وسیع و تشدیدی،
۳ - رسیدن به این تفاهم که جنگ را متوقف و همه به پای میز مذاکره فرا خوانده شوند، به عبارت دیگر رسیدن به یك تفاهم بین الافغانی،
۴ - تشکیل شورای حسن تفاهم،
۵ - تدویر لویه جرگه اضطراری،
٦ - تثبیت دوره انتقال و پروگرام کار وعمل،
۷ - تشکیل اورگانهای چارگانه در دورهٔ انتقال،
۸ - تعین و تثبیت وظایف و صلاحیت ها در دوره انتقال،
۹ - تسوید قانون اساسی،
۱۰ - تدویر لویه جرگه عنعنوی و تصویب قانون اساسی،
۱۱ - تصویب قانون انتخابات و قانون احزاب،
۱۲ - انتخابات عمومی برای ریاست جمهوری و پارلمان،
۱۳ - ختم دوره انتقال و آغاز دوره عادی بعد انتقال،

و تمت بالخیر

درین کتاب بخوانید

دانش کتابخانه، دهکی نعلبندی، قصه خواني-پشاور

این غزل نسخه ... که ... [illegible] ... ست
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

پریشان

غمی بی‌کرانی چاره ناپذیر پریشانم
به تقدیر پریشانم
بیکسم تنها زندگی را چنین سازم
پریشانم
چنین سازم زندگی تنها پریشانم
اگر با این زندگی سازم چه
اگر با زندگی سازم

[illegible] هر چاره ناپذیر
سپاهیان هندی
پریشانم
[illegible] جوانان با [illegible] پریشانم
پیر هستی [illegible]
شبان [illegible] مرگ [illegible] آید
شبان [illegible] زندگی [illegible] پریشانم
با این همه خواب خویشتن باور پریشانم

بیچینم
شبانه زار کس [illegible] پریشانم
شبستان خار [illegible] تنها پریشانم
ندیدم من [illegible] با خار [illegible]
آن [illegible] روزی [illegible] دیدم
هر [illegible] آن [illegible] بر باد و با [illegible] پریشانم
شبستان نیز جهان بر باد و [illegible]

چنین [illegible] و معشوق [illegible] پریشانم
[illegible] سال خود [illegible] پریشانم
[illegible] آید
به پیری [illegible] نشان
[illegible] کار [illegible] پریشانم
این طبع خویشم خامه را [illegible]

[illegible] آزاد [illegible] پریشانم
[illegible] برگ خود [illegible] پریشانم
[illegible] تا [illegible] تجربت
پریشانم
[illegible] عصا [illegible] پریشانم
چو می اندر [illegible]
[illegible] این [illegible]
بجان دشمن [illegible]

[illegible] پریشانم
من آن [illegible] پریشانم
[illegible] خود [illegible] پریشانم
من آن خواب پریشانم [illegible] شاید
[illegible] تعبیر [illegible] پریشانم
[illegible]

حادثه اتفاقی نبود بلکه ادامه همان سیاست قبلی شوروی بود که در چارچوب دکتورین گور باچف در افغانستان با زرنگی خاص روپدست گرفته شد.
اگرچه هدف این رساله ارائه تحلیل های تاریخی نیست ولی بدون بررسی تسلسل حوادث نمی توان به عمق مسائل پی برد و انگیزه های اصلی مصیبت را بر شمرد. ازآنرو ناگزیرم به حوادث عمده روشنی اندازم :
بعضی ها ریشه مصیبت موجود را از نظر تاریخی محصول دوره های قبل از کودتای ثور میدانند و استدلال میکنند که اگر رژیمهای وقت زمینه دسترسی قدرت رابرای دست پروردگان ماسکو در طول چند سال مساعد نمی ساختند، کودتای ثور عملی شده نمی توانست و این همه بدبختی ها و مظالم بوجود نمی آمد. در حالیکه نمی توان این دلیل را کاملاً رد کرد، قبل ذکر است که در این مسئولیت هر یك به نوبه خود و تا حدود سهم و نقش خود مسئولیت دارد و بسیار ظالمانه خواهد بود که به منظور بهره برداریهای سیاسی، مسئولیت همه را به گردن یك شخص و یا یك دوره خاص بیندازیم. جای شك نیست که در دوره سلطنت و دوره جمهوری یك تعداد اشتباهات صورت گرفت، اعتماد زیاد بدوستی نام نهاد شوروی بعمل آمد و تمام رویداد های داخلی کشور تحت الشعاع سیاست خارجی انجام یافت ولی در اشتراک مسئولیت و زمینه سازی ها برای نشو ونمای دست پروردگان ماسکو از شورا تا مجلس وزراء، از نظامی تا ملکی، از معلم تا شاگرد و از مردم بازار تا اهل خانه همه بالترتیب شریك اند. در آنوقت کمترگروه و دسته ای موجود بود که اصلاحات را در داخل نظام مطالبه کند بلکه هر گروه سیاسی و هر دسته ای چند نفری در فکر آن بود تا اهداف خود را با واژگون کردن نظام تحقق بخشد. اگر گروه های چپی بودند و یا راستی، اگر کمونیست هابودند و یا اخوانی ها و اگر محافظه کار بودند یا مترقی، همه به یك صدا بر ضد نظام شعار میدادند و همه در راه تخریب نظام گام بر میداشتند. اینها درک نکردند که نتیجه این همه شعار دادن ها در نهایت بربادی مردم و وطن خواهد بود. آنهاهمه آگاه و یا ناخودآگاه به یك آسیاب آب ریختند و دیدند که چطور پره های ویرانگر این آسیاب جسم و جان مردم را پارچه پارچه کرد. این آسیاب، آسیاب کمونیست های خون آشام بود.

در دهه قانون اساسی همه گروه های سیاسی بجای آنکه اصلاحات را از داخل نظام آغاز کنند، برعکس به تضعیف دولت و دستگاه حاکمه پرداختند و کمونیست ها را قدم بقدم در راه نیل به هدف شان که سرنگونی دولت بود، قرین و قریب ساختند. بر گردیم به حمله های نظامی که گروه های اسلامی در زمان داود خان به تحریك و حمایت مستقیم حکومت پاکستان انجام دادند. همچو اقدامات حربه کمونیست ها را تیز تر کرد و تطبیق پلان شان را سریع تر ساخت. حینیکه محمد داود خان خواست در سیاست دوستانه و نزدیك خویش با شوروی تغیر وارد کند و تماسهای نزدیك را با غرب و ممالك اسلامی برقرار سازد، برژنف تحمل کرده نتوانست و دستور کودتای ثور را صادر

تحلیل و جریانات پشت پرده در دو دهه اخیر

افغانستان

در طلسم

دائرهء شیطانی مصیبت

مؤلف:

پوهندوی داکتر سیدعبدالله کاظم

سابق استاد پوهنځی اقتصاد پوهنتون کابل

۷۰

" هر کس بطریقی دل ما می شکند
بیگانه جدا، دوست جدا می شکند
بیگانه اگر می شکند باکی نیست
از دوست بپرسید، چرا می شکند "

افغانستان

در طلسم
دائرهء شیطانی مصیبت

مؤلف:
پوهندوی داکتر سیدعبدالله کاظم
سابق استاد پوهنځی اقتصاد پوهنتون کابل

مشخصات کتاب:

نام کتاب : افغانستان درطلسم دائره شیطانی مصیبت

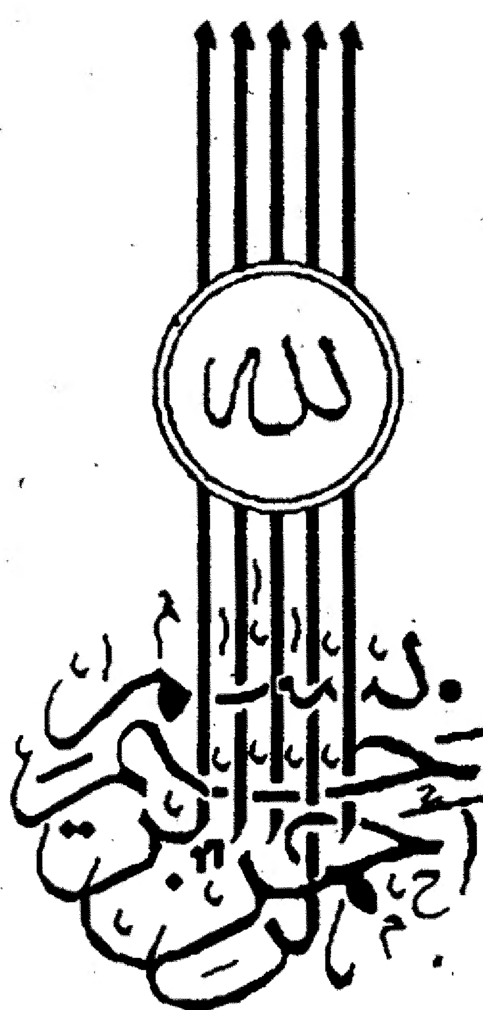
نویسنده : پوهندوی داکتر سیدعبدالله کاظم

تاریخ چاپ اول : جنوری ۱۹۹۵

تاریخ چاپ دوم : مارچ ۱۹۹۷

دانش کتابخانه دهکی نعلبندی قصه خوانی پشاور

صحاف کتابخانهٔ کاببی رود کویته



(هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق)

اهدا به

شخصیت ملی و بین المللی

وطندوست و ملت پرور

دانشمند، شاعر و سیاستمدار بزرگ

افغانستان

مرحوم مغفور استاد عبدالرحمن پژواک

نمونه کامل یک انسان فارغ از هر نوع تبعیض و تنگ نظری